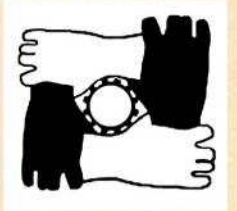


# ویژه‌نامه‌ی روز جهانی کارگر

اردیبهشت ۱۳۹۲

کانون مدافعان حقوق کارگر



## فهرست مطالب:

بیانیه .....	۱
جنبش کارگری و چالش های پیش رو   علیرضا ثقفی .....	۳
روز جهانی کارگر، ترفندهای سرمایه‌داری و تجاری که باید مرور کرد   یاور .....	۹
جهانی‌سازی و مشارکت زنان در بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار   زهره اسدیپور .....	۱۳
کارگرسالاری و سیاست   ماریو ترنتی .....	۱۸
پیکار علیه کار   ماریو ترنتی .....	۲۱
ما کارگران و انتخابات   عبدالله وطن‌خواه .....	۲۴
ما و امریکای لاتین: کارلوس فوئنتس؛ زخم‌های انقلاب‌ها، کابوس‌های پیشرفت و پایداری رویاها   آراز بلغار .....	۲۷
جنگ‌ها و خشونت‌ها در زمانه ما: رواج دیگر بارِ جنگ‌های داخلی در منطقه خاورمیانه .....	۳۲
روایتی از مونتاژکاران کلیپس و گل سر   هاله صفرزاده .....	۳۷
۰۰۹۳   شعری از علی اسداللهی .....	۴۸
خبرهای موثق را تیتیر کن   شعری از صمد شعبانی .....	۵۰
خصوصی سازی یا منفعت طلبی   وحید فریدونی .....	۵۳
ضرورت اصلاح اساسنامه برای افزایش سطح معیشت کارگران بازنشستگان .....	۵۵
طرح، اول مه   شعرهایی از فلزیان .....	۵۸
در پارک لاله   خدامراد فولادی .....	۵۹
مناظره   شعری از علی یزدانی .....	۶۰
اتحادیه ابتکار نو (NTU)   هاله صفرزاده .....	۶۲
قانون کار نادیده گرفته می شود   بهنام ابراهیمزاده .....	۶۷
نگهبان شب   شعری از زندان .....	۶۹

\*\* تصویر روی جلد متعلق است به تظاهرات روز جهانی کارگر در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ در میدان آزادی تهران



## بیانیه

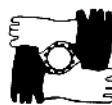
اول ماه مه روز جهانی کارگر، روز رزم مشترک همه‌ی کارگران و رنجبران و استثمارشوندگان جهان است؛ این روز فرصتی است تا یک بار دیگر صف واحد طبقاتی را علیه سود پرستان ستمگر تشکیل دهیم و صدای رسای طبقه‌ی کارگر را به گوش جهانیان برسانیم که: ما کارگران و زحمتکشان بازوی پر توان و تعیین کننده‌ی مسیر تاریخ آینده‌ی جهانیم و بیداد را به هر طریق ممکن به باد فنا خواهیم سپرد و دوش به دوش زنان و مردان کارگر همه‌ی کشورهای جهان، روند فاسد و روبه زوال نظم سرمایه داری را که عامل همه‌ی بحران های انسانی و اجتماعی است، سد خواهیم کرد؛ تا دیگر هیچ مادری برای سیر کردن فرزند خود مجبور به تن فروشی نشود و هیچ پدری برای درمان فرزند بیمار خود به التماس زار نزنند و هیچ کودکی برای سیر کردن خود سطل زباله را زیر و رو نکند و هیچ کجای طبیعت قربانی سود اقلیت شکم باره و سیری ناپذیر نگردد. کارگران و زحمتکشان ایران نیز بیش از یک قرن است که همگام و دوشادوش همه‌ی رنجبران جهان علیه بیداد طبقه‌ی سرمایه دار و نظم سرمایه داری مبارزه می کنند. در مبارزه‌ی بی امان با این نظام به غایت مرتجع و سرکوب گر پیروزی های بزرگی نیز به دست آورده و از شکست ها نیز تجربه های گران بهایی کسب کرده اند که در مبارزه‌ی آتی چراغ راهشان خواهد بود. درک بحران های ساختار نظم مسلط بر جهان که همه‌ی ارکانش با خون ستم دیدگان و استثمارشوندگان رنگین شده چندان دشوار نیست. این ساختار که تا کنون به کام اقلیت یک درصدی سرمایه داری بوده با تکانه های بحران های جدی آماده‌ی فروپاشی است. وحدت طبقاتی و همگامی با زحمتکشان جهان، سازمان پذیری و تشکل، جدی ترین سلاح ما علیه این بیداد طبقاتی است با این سلاح است که می توان و باید این ساختار مبتنی بر سود یک درصدی ها را در جهان و ایران به چالش کشید. فعالان و مدافعان حقوق کارگر در پی آن اند که با درک شرایط و توازن قوای طبقاتی خواسته های کارگران و زحمتکشان ایران را در این رزم طبقاتی اعلام کنند و از همه‌ی باورمندان به برابری و رفع ستم طبقاتی می خواهند که با حمایت از این مبارزه به تعمیق آن یاری رسانند. مبرم ترین این خواسته ها عبارت اند از:

- ۱- پرداخت فوری حقوق و دستمزد معوق کارگران شاغل در همه‌ی بخش های اقتصاد اعم از بخش خصوصی و غیر خصوصی و تعیین حداقل دستمزد بر اساس بالاترین استانداردهای زندگی بشر امروز و با نظارت فعال تشکل های مستقل کارگری.
- ۲- تأمین مسکن مناسب برای همه‌ی حقوق بگیران و تأمین کار برای همه‌ی بیکاران و همگانی کردن استفاده از مقرری بیمه‌ی بیکاری برای همه‌ی بیکاران
- ۳- واگذاری سازمان تأمین اجتماعی به صاحبان واقعی آن و اداره‌ی آن توسط نمایندگان واقعی کارگران
- ۴- بیمه کردن همه‌ی شاغلان و بیکاران و کنترل و نظارت تشکل های صنفی کارگران بر صحت اجرای آن و پرداخت حق بیمه‌ی کارگران توسط کارفرمایان
- ۵- برچیدن بساط نظامیان و عناصر امنیتی از واحدهای تولیدی و مؤسسات اقتصادی و کارگاهها و به رسمیت شناختن تشکل های کارگری و هرگونه اعتراض کارگران برای احقاق حق خود
- ۶- حذف برنامه‌ی اصلاح قانون کار از دستور کار مجلس و دولت
- حذف برنامه‌ی اصلاح قانون کار از دستور کار مجلس و دولت
- ۷- لغو مصوبه‌ی خارج کردن کارگاههای زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار
- ۸- رفع محدودیت از سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری و هرگونه تشکل و مراسم کارگری به ویژه قانونی کردن تعطیلی روز جهانی کارگر به عنوان روز مبارزه‌ی کارگران علیه ستم طبقاتی
- ۹- الزام کارفرمایان به پرداخت دستمزد برابر در مقابل کار برابر و رفع هرگونه تبعیض در محیط کار اعم از تبعیض جنسیتی، تابعیتی، قومیتی، عقیدتی و...
- ۱۰- حمایت از خانواده‌های نیازمند و جلوگیری از کار کودکان زیر ۱۸ سال



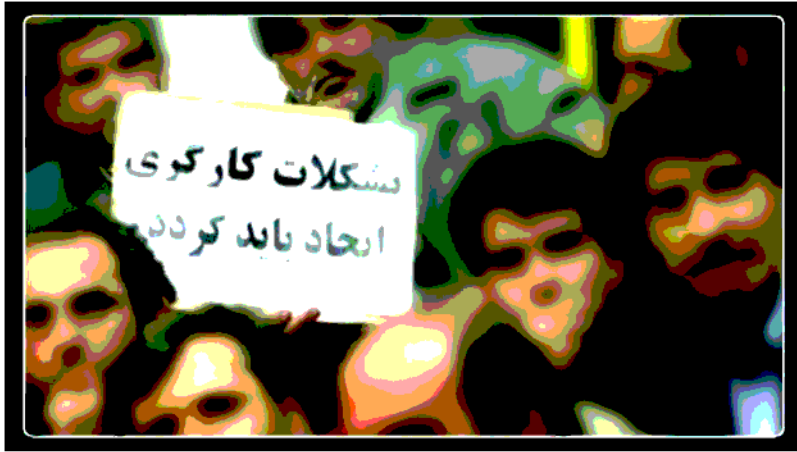
- ۱۱ - کنترل کارگاه‌ها و همه‌ی محیط‌های کار در زمینه‌ی رعایت بهداشت، ایمنی کار و حمایت از جان کارگران در برابر سود کارفرمایان
- ۱۲ - برخورداری تمامی بازنشستگان و مستمری‌بگیران از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه‌ی اقتصادی و رفع هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان و بهره‌مندی آنان از تأمین اجتماعی و خدمات درمانی
- ۱۳ - آزادی حق اعتصاب برای کارگران و زحمتکشان به عنوان سلاح برنده علیه بیداد کارفرمایان صاحب قدرت
- ۱۴ - قطع سرکوب اعتراضات کارگری و مردمی، لغو مجازات اعدام، آزادی فوری و بی‌قید و شرط زندانیان کارگری و دیگر فعالان اجتماعی از زندان و توقف فوری پیگرد های قضایی علیه آنان و بر چیده شدن فضای امنیتی موجود در جامعه
- ۱۵ - حذف قراردادهای موقت و سفید امضا و به رسمیت شناختن قراردادهای جمعی با نظارت و مدیریت تشکل‌های مستقل کارگری
- ۱۶ - واگذاری بنگاه‌های اقتصادی خصوصی شده به کارگران شاغل در همان واحد اقتصادی و جلوگیری از غارت این واحدها توسط مدیران حریص، آزمند و بی‌کفایتی که این واحدها را تا آستانه‌ی تعطیلی و ورشکستگی کشانده‌اند.
- ۱۷ - آزادی بیان و قلم و هرگونه تشکل برای کارگران و فعالان اجتماعی بدون محدودیت
- ۱۸ - رفع قوانین تبعیض‌آمیز و محدودیت اشتغال و تحصیل برای زنان، کارگران غیر ایرانی، اقلیت‌های قومیتی و عقیدتی و...
- ۱۹ - حذف هزینه‌های آموزش و پرورش، آموزش عالی و مهارت‌آموزی در سطح کشور و نیز حذف هزینه‌های درمان تمام حقوق‌بگیران و بیکاران و خانواده‌هایشان در تمام بیمارستان‌ها
- ۲۰ - لغو جهتگیری‌های اقتصادی مبتنی بر توصیه‌ی نهاد های اقتصاد امپریالیستی بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و رفع محرومیت عمومی ناشی از این سیاست‌ها که تا کنون قربانی‌های بسیاری از جامعه گرفته است.

« پاینده باد اول ماه مه، روز رزم مشترک کارگران جهان »  
**کانون مدافعان حقوق کارگر**



## جنبش کارگری و چالش‌های پیش رو

علیرضا تقوی



لب فرویندید ای همدردی گرمایان تنها بر لب، دروازه  
ای تهی در خون هاتان از همدردی ها  
من نه دوزم از اندیشه‌ی آسان تر همدردی تان  
ای شما همدردی را خواهان، تنها در بی خطری  
ای شما همدردی را خواهان، اما خواهان تر، سود خود را

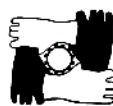
سعید سلطان پور

نفوذ طرف داران سرمایه داری در جنبش کارگری سابقه‌ای دیرینه دارد که اگر بخواهیم به تاریخچه آن بپردازیم می‌توان آن را هم‌زمان جنبش کارگری دانست. این نفوذ و تلاش در جهت تسلط در آوردن جنبش کارگری در کشورهای مختلف و در زمان‌های گوناگون اشکال متفاوتی داشته است و در کشور خودمان نیز از ایجاد دسته‌های فاشیستی گرفته تا نهادهای دولت ساخته، همواره تلاش داشته‌اند تا کارگران را با نام دفاع از حقوق شان تحت کنترل و تسلط در آورند.

آنچه این امر را برای کارگران پیچیده تر می‌کند ورود اپوزیسیون‌های دولتی در لباس طرفداری از حقوق کارگران و موضع‌گیری جناح‌های مغلوب سرمایه داری به نفع کارگران است. جناح‌های مغلوبی که تا زمان قدرت داشتن هیچ گونه حرکتی به نفع کارگران انجام نداده‌اند و گویا تنها پس از خلع شدن از قدرت به یاد کارگران و زحمتکشان افتاده‌اند و در این میان نسل‌های جدید با ناآگاهی و گسست اجباری از نسل‌های قدیمی تر در معرض آسیب زودباوری این مدعیان طرفداری از حقوق کارگران قرار دارند. اما طرفداران وضع موجود و آنان که می‌خواهند شرایط کنونی کارگران و زحمتکشان را به هر ترتیب حفظ کنند چگونه می‌توانند طرفدار حقوق کارگران باشند.

امروزه بسیاری طرفدار حقوق کارگران شده‌اند. صدای آمریکا به طرفداری از کارگران ایران برنامه می‌گذارد و بنگاه سخن پراکنی بی‌بی‌سی سینه چاک حقوق کارگران می‌شود و گروه‌های سلطنت طلب و اصلاح طلب‌های گوناگون خود را مدافع حقوق کارگران می‌دانند، همه از آزادی تشکل‌های کارگری و حقوق پایمال شده‌ی کارگران صحبت می‌کنند و... هر چند این خیل عظیم طرفداری از حقوق کارگران بیانگر حقانیت مبارزه‌ی آنان برای به دست آوردن حقوق از دست رفته‌شان است و این امر را اثبات می‌کند که حتی آنان که در گذشته خود کارنامه‌ی درخشانی در پایمال کردن حقوق کارگران داشته‌اند، اکنون که دستشان از قدرت کوتاه است به دست اندازی به حقوق کارگران و زحمتکشان و اقشار تحت ستم اذعان می‌کنند. اما هوشیاری جامعه کارگری باید در آن باشد که اصول خدشه‌ناپذیر دفاع از حقوق کارگران را بشناسد و در هر تحولی این اصول را سرلوحه‌ی خواسته‌های خود قرار دهد تا بار دیگر به مسلخ سرمایه داری کشیده نشود و از نیروی عظیم طبقه کارگر در جهت قدرت طلبی این یا آن جناح سرمایه داری سوءاستفاده نشود که در آخر کار سرمایه داران همچنان مسلط بر صحنه بمانند و کارگران و زحمتکشان تنها شاهد دست به دست شدن قدرت باشند.

در حقیقت ما باید بتوانیم اصول دفاع از حقوق کارگران را به گونه‌ای روشن و واضح بیان کنیم و آن اصول را سرلوحه هر گونه حرکت کارگری قرار دهیم تا صف مدعیان فرصت طلب دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان را از جبهه اصلی جدا کنیم و به قول آن



شاعر دهان دوخته «فرخی یزدی که در حدود هفتاد و پنج سال پیش با درایت و تیزی در باره حقوق زحمتکشان گفت:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود  
در صف حزب فقیران اغنیا کردند جای  
کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود  
این دو صف را کاملاً از هم جدا باید نمود

و اگر شاهد آن هستیم که پس از این همه سال هنوز این دو صف کاملاً از هم جدا نیستند آن را باید به عوامل زیر مربوط بدانیم

۱ - تغییرات روزمره در زندگی، کار و تحولات اجتماعی با سرعت فراوان و همچنین جابجایی خیل عظیم نیروی کار در سطح جهانی و منطقه ای دائماً این صفوف را به بالا و پائین و یا به یمن و یسار می کشاند.

۲ - این جابجایی همراه با سرکوب و کشتار و بیرون راندن مبارزان صفوف کارگران از درون آنان و ورود خیل عظیم نیروی جدید کار به بازار کار مانع از انتقال تجربه گذشتگان به تازه واردان جدید عرصه نیروی کار می شود.

۳ - عرصه مبارزه طبقاتی هر روز تغییر کرده و سرمایه داران و نهادهای مدافع آنان این عرصه را به راه های جدیدی می کشانند و با وارد کردن ترفندها و استفاده از فناوری های جدید آن چنان صحنه را تغییر می دهند که بدون هشیاری طبقاتی درک آن به وسیله نسلی که تازه وارد بازار کار شده بسیار مشکل است.

در نتیجه بر فعالین کارگری و مبارزان عرصه نیروی کار است تا در هر زمان و در هر مقطع این صفوف به هم ریخته را منظم کرده و معیارهای مشخص دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان و اقشار تحت ستم را در هر دوره بیان کنند.

با مشخص شدن معیارهای معین دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در هر مقطع زمانی است که می توان به مدعیان دروغین طبقه کارگر گفت که: برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه \*

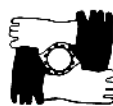
به همین جهت وظیفه ما پرداختن به این معیارها و روشن کردن صفوف است.

الف- اولین مسئله و روشن ترین آن عبارت از این است که چگونه می توان طرفدار نظم و نظام سرمایه داری بود و از حفظ و تداوم این نظام به هر ترتیب دفاع کرد و هم زمان از حقوق کارگران و زحمتکشان صحبت کرد و خود را طرفدار حقوق آنان دانست. نظام سرمایه داری چگونه قادر به حل مشکلات است و اگر توانائی حل مشکلات را دارد، پس چگونه است که هر روز با گسترش فقر، گرسنگی و جنگ های خانمان برانداز و لشکرکشی ها در سراسر جهان مواجه ایم.

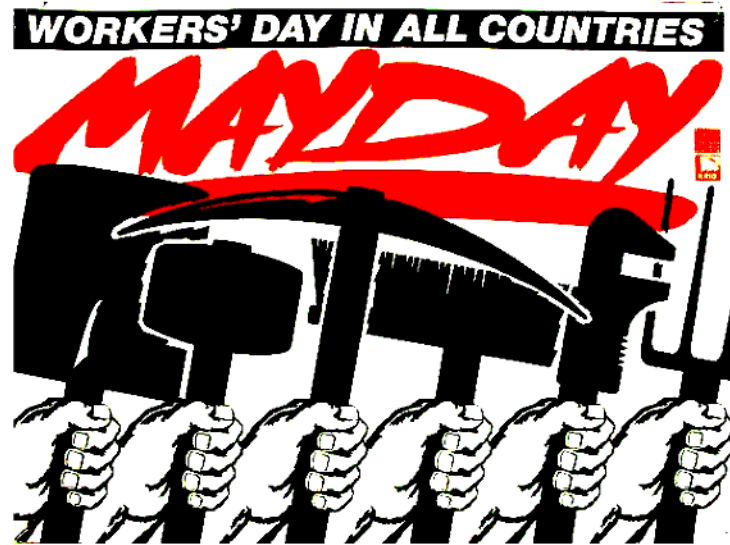
کارگران و زحمتکشان تحت شدیدترین فشارها هستند، بار گران زندگی و فقر را به دلیل حاکمیت روابط سرمایه داری تحمل می کنند درعین حال با آگاهی، سر باز یک جناح سرمایه داری علیه جناح دیگر نمی شوند.

جناح های مختلف سرمایه داری چه در کشور ما و چه در سایر کشورها نشان داده اند که در دوران حاکمیت خود بیشترین تجاوزگری ها را به حقوق کارگران و زحمتکشان انجام داده اند؛ هر یک در زمان حاکمیتشان در پایداری حقوق مردم تحت ستم از دیگران پیشی گرفته اند و آن هنگام که اعتراضات مردم از بی عدالتی و فقر و گرسنگی بالا گرفته است، جای خود را به دیگری داده اند تا آنکه چند صبحی در قالب اپوزیسیون به سیاست های حاکم انتقاد کنند و جناح مغلوب تحت سپر جناح غالب به بازسازی خود بپردازد.

آنان اگر به گونه ای واقعی طرفدار حقوق کارگران و زحمتکشان هستند باید در درجه اول بنیان نظام سودمحور را که هیچ چیز جز سود سرمایه را محور اصلی خود نمی داند زیر سؤال ببرند. آیا تاکنون این مدعیان امروزین طرفداری از حقوق کارگران، حتی برای یک بار هم که شده، سودمحوری نظام سرمایه داری را زیر سؤال برده اند؟



ب - چگونه می‌توان طرفدار حقوق کارگران بود و از خصوصی سازی آموزش و پرورش و بهداشت حمایت کرد. طرفداران امروزیین حقوق کارگران، دولت فعلی را - و دولت های فعلی را در کشورهای دیگر - از آن جهت مورد انتقاد قرار می دهند که خصوصی سازی را خوب اجرا نکرده است و اگر کار به دست اپوزیسیون حکومتی و جناح دیگر حاکمیت باشد، کار به مراتب بهتر انجام می شود.



اولاً که همگان به روشنی می دانند که خصوصی سازی ها در دوران همین به اصطلاح اصلاح طلبان و طرفداران اقتصاد بازار آزاد پایه گذاری شد. در ثانی امروزه همه جناح های طرفدار نظام سرمایه داری از اصلاح طلب و سلطنت طلب و ملی گرایان از هر نوع، طرفداران سینه چاک خصوصی سازی هستند و اسم رمز دفاع از خصوصی سازی کافی است تا طرفداران نظام سرمایه داری خودشان را از مخالفان آن نظام جدا کنند. زیرا که خصوصی سازی آموزش و پرورش و بهداشت حرفش در یک کلام مشخص است و آن این است که: هر کس پول بیشتری دارد باید از آموزش و پرورش و بهداشت بهتری برخوردار باشد. این شعار اصلی طرفداران خصوصی سازی است و در دو دهه گذشته که این شعار در تمام کشورهای

تحت نظام سرمایه داری به اجرا در آمده است خیل عظیم کارگران و زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران و در یک کلام آنان که مجبور به فروش نیروی کارشان برای گذران زندگی هستند، تحت شدیدترین فشارها و محرومیت ها قرار گرفته اند.

بسیاری از خانواده های کارگری، چه در ایران و چه در کشورهای که این طرح ها پیاده شده مجبور شده اند فرزندانشان را از ادامه تحصیل بازدارند و هر روز تحصیلات عالی، بیشتر به سرمایه داران و صاحبان ثروت و قدرت و وابستگان آنان اختصاص یافته است و در نتیجه خیل عظیم کودکان کار<sup>۱</sup> و خیل عظیم خانواده های زیر خط فقر و ناتوان از تأمین بهداشت و آموزش و پرورش<sup>۲</sup> هم چنان با خصوصی سازی ها در حال افزایش و استفاده از بهترین امکانات آموزشی و بهداشتی برای عده ای خاص است. این اقلیت ناچیز اما صاحب قدرت و سرمایه و فرمانروایان سرکوب، علاوه بر کالایی شدن این دو مقوله در حقیقت امکانات آموزشی و بهداشتی را در خدمت کارهای عجیب و قریب سرمایه داران قرار می دهند تا فرهنگ سرمایه داری و انگلی را رواج دهند. آنها هزینه های زیادی صرف انگل وارگی خود می کنند. هزینه هایی نظیر زیبایی و تناسب اندام... و یا انواع داروهای مختلف افزایش و کاهش سایزهای اندام تناسلی که بخش عظیمی از بودجه های آموزش و پرورش و بهداشت را در جوامع مختلف به خود اختصاص می دهد. در حقیقت خصوصی سازی آموزش و پرورش و بهداشت سبب شده است تا امکانات پیشرفت دست آوردهای بشری و علوم کسب شده و اکتشافاتی که با جان فشانی نیروی کار در سراسر تاریخ به دست آمده است بجای آنکه صرف بهبود زندگی انسان ها شود، به مصارف عیاشی ها و خوش گذرانی های خارق العاده برسد و انگل وارگی را تبلیغ و ترویج کند. استفاده از انواع مواد افیونی مضر برای سلامتی انسان ها و زندگی انسانی، تنها در دستان عده ای قلیل برای خوش گذرانی و رواج آنها در میان طبقات فرودست به جان آمده از فشارهای اقتصادی برای بی تفاوت کردن آنان و جلوگیری از گسترش اعتراض، در حقیقت بخش بزرگی از دست آوردهای انسان ها را صرف نابودی زندگی انسان ها می کند. علاوه بر آن بودجه های عظیم آموزش و پرورش در دانشگاه ها و مراکز علمی صرف به اصطلاح علوم تبلیغاتی بازاریابی و... می گردد و بودجه هایی عظیم تر صرف ساخت سلاح های کشتار انسان ها.

<sup>۱</sup> طبق آخرین آمارها بیش از سیصد میلیون کودک کار و خیابان در جهان وجود دارد

<sup>۲</sup> طبق آخرین آمارها بیش از یک میلیارد و پانصد میلیون نفر به آموزش و پرورش و بهداشت دسترسی ندارند





آیا تا به حال هیچ کدام از این جناح‌های سرمایه داری به جای دادن شعار خصوصی سازی و کم کردن بودجه دولت‌ها به طور جدی خواهان جلوگیری از بودجه‌های کلان نظامی و امنیتی و لغو آنها شده‌اند. چرا وقتی به کارگران و زحمتکشان می‌رسند خواهان صرفه جویی هستند، اما زمانی که به بودجه‌های نظامی و پلیسی و امنیتی می‌رسند همه‌ی طرفداران سینه چاک صرفه جویی، هیچ حرفی از آن به میان نمی‌آورند.

ج - چگونه می‌توان طرفدار حقوق کارگران بود و از آزادسازی قیمت‌ها و یا به زبان وطنی هدفمند کردن یارانه‌ها حمایت کرد. این طرح که اجرای آن در سراسر کشورهای تحت حاکمیت نظام سرمایه داری، به عنوان مکمل خصوصی سازی مطرح بوده است، تنها معنایش اجازه دادن به سرمایه دار در اجحاف هر چه بیشتر به کارگران و زحمتکشان بطور خاص و نیروی کار بطور عام است. طرفداران این طرح که خواهان واگذاری همه چیز به بازار آزاد هستند در حقیقت خواهان آن هستند که دارندگان سرمایه و آنها که فاقد هر گونه سرمایه‌ای هستند در شرایطی با یکدیگر به مبادله بپردازند که همه قوانین، نظم و نظام جامعه، نیروهای نظامی و امنیتی با قواعد منطق سرمایه ممکن شده باشد. آزادسازی قیمت‌ها خواهان آن است که تنها ارزش و معیار ارزش‌ها، می‌بایست سودآوری هر نوع فعالیت اقتصادی و اجتماعی باشد.

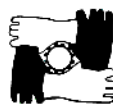
آزادسازی قیمت‌ها در حالی که تورمی لجام گسیخته را بر قیمت کالاها تحمیل می‌کند، از کارگران و زحمتکشان می‌خواهد که نیروی کار خود را ارزان تر بفروشند و با ریختن خیل عظیم نیروی بیکار شده به بازار، از آنان می‌خواهد و در حقیقت به آنان تحمیل می‌کند که نیروی کار خود را هر چه ارزان تر در خدمت سرمایه داران قرار دهند که نمونه‌های آن را در همه کشورها شاهد هستیم. پس چگونه می‌تواند کسی هم طرفدار حقوق کارگران و فروشندگان نیروی کار باشد و هم از آزادسازی قیمت‌ها دفاع کند و همه چیز را به بازار آزاد واگذارد.

د - موارد دیگری را نیز می‌توان بر شمرد که در آن بتوان معیارهای جدائی صفوف کارگران و زحمتکشان را از مدعیان فریبکار جدا کرد. از آن جمله، دفاع مطلق از حق ایجاد تشکل‌های کارگری، صنفی و اتحادیه‌ای، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی، آزادی مطلق اندیشه و بیان، حق اشتغال و مسکن و... است که فهرستی بلندبالا است و در همه این زمینه‌ها می‌توان صفوف کارگران و زحمتکشان از مدعیان دروغین و رنگارنگ جدا نمود. ولی در این مختصر می‌توان به همین موارد بسنده کرده تا مدعیان بتوانند تا حدودی تکلیف خود را روشن کنند و کارگران و زحمتکشان و فروشندگان نیروی کار نیز آنان را بیشتر بشناسند.

## زمینه‌های نفوذ افکار سرمایه داران در میان کارگران و زحمتکشان

اما چگونه است که این افکار غیر کارگری و در حقیقت افکار دفاع از نظام سرمایه داری می‌تواند در میان کارگران نفوذ کند و در حقیقت جایگاهی هر چند جزئی برای خود بیابد. به زبان دیگر چه چیز آنان را به طمع می‌اندازد که گمان کنند به راحتی می‌توانند خود را مدافع حقوق کارگران و زحمتکشان جا بزنند.

اولین مسئله آن است که در میان کارگران و زحمتکشان اقشار مختلف وجود دارد، در میان آنان که نیروی کار خود را می‌فروشند یکسانی و یکدستی وجود ندارد. بسیاری از آنان که نیروی کار خود را می‌فروشند و در صف کارگران و زحمتکشان قرار دارند، با گرفتن امتیازات و حقوق‌های بالا، در حقیقت به وسیله سرمایه داران اغوا می‌شوند و خود نیز به نوعی در خدمت سرمایه داری و حفظ کلیت وضع موجود درمی‌آیند. از طرف دیگر همین دارندگان امتیاز و مبلغان نظام سرمایه داری این چنین باور دارند که گویا تنها با افزایش حقوق و بالا رفتن دریافتی آنان زندگی بر وفق مراد خواهد بود. این نوع تفکر تبلیغ شده از طرف مبلغان سرمایه داری را می‌توان هم در میان رده‌های بالای کارگری و هم در میان بوروکرات‌های اتحادیه‌ای در سراسر جهان مشاهده کرد. بوروکراتیسم اتحادیه‌ای و یا آنان که از طریق مبارزات کارگری در جایگاه ممتازی قرار گرفته‌اند، کمتر نگران زندگی آینده کارگران هستند، همان گونه که کارگران با شغل‌های رسمی سرپرستی، یا متخصصان مورد نیاز سرمایه داری با حقوق‌های کلان تطمیع می‌شوند. بوروکرات‌های





اتحادیه‌ای با امتیازاتی که از موقعیت خود به دست می‌آورند، زمینه‌ای هستند تا آنکه جناح‌های سرمایه‌داری بتوانند از آنان برای به‌سازش کشاندن مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری استفاده کنند. از همین جا است که موقعیت‌های رهبری سندیکائی و اتحادیه‌ای نباید دائمی باشد و کارگران برای آنکه بتوانند از نفوذ افکار سرمایه‌دارانه در میان تشکلهای خود جلوگیری کنند و هر زمان با معیارهای کارگری خواسته‌های خود را بیان کنند، از دائمی شدن موقعیت‌های خاص اتحادیه‌ای و سندیکائی برای افراد معین جلوگیری کنند و اجازه ندهند نوعی رهبری دائمی و یا نوعی تصمیم‌گیرندگی بی‌چون و چرا در میان رهبران اتحادیه‌ای و کارگری برقرار شود و مدام موقعیت‌های بااهمیت را به چالش بکشند و هرچه بیشتر بدنه‌های کارگری را وارد خواسته‌ها و مطالبات کارگری خود کنند. علاوه بر آن نباید به هیچ عنوان از نظام شورایی در تصمیم‌گیری‌ها غافل شد. امری که فقدان آن می‌تواند زمینه را برای تصمیم‌گیری‌های فردی و تسلیم‌طلبی‌ها و بده‌بستان‌های تعاملی با محافل سرمایه‌داری فراهم کند.

در این زمینه ضرورت جلسات مشورتی و شورایی دائمی و دخالت مستقیم کارگران در تصمیم‌گیری‌ها امری ضروری است، چرا که مهم‌ترین مانع افتادن به دام بوروکراسیسم و سازش‌کاری، چنین ضروریاتی است. این تلاش از جانب فعالان کارگری به خصوص در دوره اخیر صورت گرفته و باید در این زمینه عمیق‌تر و هوشیارانه‌تر حرکت کرد.

مورد دیگری که اهمیتش کمتر از اولی نیست، وظایف فعالان کارگری و مدافعان باتجربه حقوق کارگران است؛ آنان که دستی در مبارزات گذشته و فعلی کارگران دارند. وظیفه آنان است تا هر چه بیشتر و مدام بر مرزهای مشخص میان نظام سرمایه‌داری و منافع کارگران تاکید کنند و مدام خواسته‌های کارگری را در مسائل مشخص اجتماعی و سیاسی برای کارگران بازگو کرده و دام‌های گسترده سرمایه‌داری را در پیش روی کارگران هر چه بیشتر خنثی کنند. اینچنین با آگاهی دادن دائمی، از قرا‌ز گرفتن رهبری عمومی سندیکاها و اتحادیه‌ها به دست اقشار مرفه‌تر کارگری و تسلیم‌شدگان به فرهنگ سرمایه‌داری جلوگیری کنند.



زیرا که قرار گرفتن رهبری کلان در دستان اقشار ممتاز کارگری همواره این خطر را به همراه دارد که با گرفتن امتیازات اندک به سازش با سرمایه‌داری رسید.

## توهم زدایی در میان زحمتکشان

مطلب دیگری که می‌توان به این نوشته اضافه کرد آن است که بر اثر ناآگاهی و خیل نیروهای جدید کارگری گاه این چنین تلقی می‌شود که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بهشت برین کارگران است. این مطلب به دو جهت می‌تواند به صورت توهم در اذهان بعضی ایجاد شود. یکی آن که در این کشورها با مبارزات طولانی حداقل‌هایی از آزادی‌های اجتماعی و سیاسی وجود دارد و مردم آنها در پوشیدن لباس و ارتباطات اجتماعی دچار محدودیت چندانی نیستند. دیگر آنکه در آن کشورها و جوامع حداقلی از آزادی‌های تشکلهای صنفی و سیاسی وجود دارد و برای عضویت در یک سندیکا یا اتحادیه و یا حزب سیاسی مجازات‌های زندان، شکنجه و محکومیت‌های جزائی وجود ندارد.

این امری درست است و جامعه ما تا رسیدن به آن دست آوردها فاصله زیادی دارد. اما این امر را نباید از نظر دور داشت که سرمایه‌داری در مکان‌ها و موقعیت‌های متفاوت ترفندهای مختلفی برای حفظ حاکمیت خود دارد. نظام سرمایه‌داری در آفریقا یک شیوه

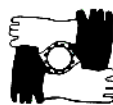


حاکمیت را دنبال می‌کند و در آمریکا شیوه دیگر را و در شرایط مختلف این شیوه‌ها متفاوت است.

دزدی، فساد، رشوه، اختلاس، سرکوب پلیسی، شکنجه و زندان، اعمالی است که سرمایه‌داری برای حفظ نظام خود به وجود آورده و به حاکمان دست‌دومی همانند کشور ما آموزش داده است. تفتیش عقاید، سرکوب مخالفان و انحراف مبارزات مردمی و... همه و همه از ابتکارات و اختراعات همین نظام سرمایه‌داری است، که به‌مزدورانش در سراسر جهان آموخته است. مبارزات کارگران در سراسر جهان و برخوردهای سرکوبگرانه و پلیسی در چند سال گذشته به خوبی این امر را اثبات کرده است که در آنجا که بحث بر سر منافع اساسی نظام سرمایه‌داری است، پلیس و نیروهای سرکوبگر از همه توان‌شان در همه نقاط جهان برای تداوم تسلط سرمایه استفاده می‌کنند و در این امر تفاوت چندانی میان برخورد با کارگران معادن آفریقا و یا مبارزان ضدسرمایه‌داری در آمریکا نیست. تنها شیوه‌های اعمال، پیشرفته‌تر و عقب مانده‌تر است. به همان گونه که تکنولوژی سرمایه‌داری در تمام قلمرو حاکمیت این نظام یکسان نیست، تکنولوژی سرکوب هم پیشرفته و عقب مانده دارد و در این زمینه سهم مردم ما هم عقب مانده‌ترین شیوه‌ها شده است، درست آن گونه که تکنولوژی تولید ما هم عقب مانده‌ترین تکنولوژی‌ها است، افکار حاکمان ما نیز عقب مانده‌ترین افکار در برخورد با مردم است. اما همان گونه که می‌دانیم «اصل»، استثمار و بهره‌کشی از نیروی کار و کارگران است. اما این تفاوت شیوه‌های سرکوب در ایران و کشورهای دیگر زمینه‌ای است برای همان عوام‌فریبی و نفوذ جناح‌هایی از سرمایه‌داری در میان کارگران که با هوشیاری و درایت فعالین کارگری، زمینه‌ای برای گسترش نخواهد داشت. اما باید در این زمینه کار فراوان انجام شود. زیرا این تفاوت آشکار است که می‌تواند نیروهای طرفدار سرمایه‌داری از جناح‌های مغلوب را به طمع بیاندازد تا کارگران و زحمتکشان و مردم به جان آمده از سرکوب درازمدت و غیرانسانی را در توسل به هر وسیله‌ای تشویق کند و از آنجاکه جناح‌های مختلف سرمایه‌داری دارای توان ارتباطی و تبلیغاتی بالائی هستند، آنان همواره نسبت به مدافعان حقوق کارگر در موقعیت برتری قرار می‌دهد، فاصله‌ای که باید تنها با تلاش بی‌وقفه و جان‌فشانی‌های مداوم فعالان کارگری و با اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر، پر شود.

اتحاد و همبستگی‌ای که دست یافتن به آن با گذر از مرزهای سخت فرقه‌گرایی در درون صفوف کارگران و فعالان کارگری امکان‌پذیر است و باید با تجدید شجاعت‌ها و از خودگذشتگی‌های کارگران و زحمتکشان در مبارزات دو قرن اخیر بدان دست یافت.

\* بسیار شنیده شده که در محافل اصلاح‌طلبان فعلی و سینه‌چاکان دیروزین سرمایه‌داری گفته شده «ما بلدیم زیر تابوت فعالان کارگری سینه بزنیم» آن‌ها که به اصطلاح خود، می‌خواهند با هزینه کارگران و زحمت‌کشان قدرت چانه‌زنی در بالا را بیابند و از کارگران و جنبش کارگری نردبانی برای رسیدن به خواسته‌های خود بسازند، باید بدانند که این مسائل، کهنه و قدیمی شده و برای سوارشدن بر دوش کارگران کمی دیر شده و در همراهی با کارگران اولین گام، تجدیدنظر در دفاع از سرمایه‌داری است. هر چند سرمایه‌داران ترفندهای خود را دارند اما بر فعالان کارگری و کارگران فعال است که این ترفندها را بشناسند.



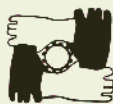
## روز جهانی کارگر، ترفندهای سرمایه‌داری و تجاری که باید مرور کرد

اول ماه مه، روایت گر دو واقعیت هم زاد و دو تضاد آشتی ناپذیر است. نبردی که از نظر زمانی فراتر از ده ها سال و بیش از قرنی پیش رفته است. نبردی که از یک سو بیانگر مبارزه به حق طبقه کارگر، برای به دست آوردن حقوق اقتصادی-سیاسی و انسانی‌اش است، حقوقی که در کشورهای پیشرفته صنعتی غربی به صورت ظاهری وجود دارد ولی فاقد درون مایه و سرشت برابری خواهی است. در حقیقت پوستینی است از میش بر تن گرگ. لعابی است شیرین بر زهری تلخ و مرگ بار که به تدریج جان و هستی کارگر را از او می گیرد. درحالی که برای کارگران کشورهای خرافه زده عقب رانده شده از نظر علمی و صنعتی، همان فرم بی درون مایه، به یک آرمان و آرزو تبدیل شده است.



در این میدان، مبارزهای خونین تداوم دارد. نبردی که رد خون آن از همه کشورهای سرمایه‌داری بزرگ چون فرانسه با انقلاب های متعدد و سرکوب ددمنشانه از سوی جبهه سرمایه، قتل عام های خیابانی کارگران تا کمون پاریس و پیروزی ۷۰ روزه طبقه کارگر انجامید؛ یا چون آلمان بین دو جنگ

جهانی اول و دوم که طبقه کارگر با جهان بینی علمپاش توانست در انتخابات پارلمانی، یعنی به وسیله همان ابزاری که آن را یکی از مهم ترین ارزش های لیبرالیستی می دانند، به پیروزی قاطع در همه ایالات آلمان برسند. ولی جبهه سرمایه در عمل نشان داد حتی با معیار و ارزش های خودساخته اش هم نمی تواند پیروزی جبهه کار را بپذیرد. از این رو تهاجم وحشیانه نهادهای سرکوب گرش (ارتش) آغاز شد. رهبران بزرگ چپ آلمان چون روزا لوکزامبورگ پس از دستگیری بدون محاکمه ترور شدند. کشتار، زندان و خفقان، فضای اجتماعی را برای ظهور نازیسم هیتلری آماده نمود.





طبقه کارگر آلمان بسیار دیر متوجه شد که بدون اتحاد همه‌ی گروه‌های کارگری (فاجعه‌ای که از دهه ۵۰ تا به امروز دامان چپ ایران را رها نکرده است)، قادر به شکستن ماشین استبداد پنهان سرمایه داری جهانی نخواهد بود. آنها به آن شناخت از سرشت سرمایه داری نرسیده بودند که بنیادش بر نگرش ماکیاولیستی قرار دارد و تاوان این عدم شناخت را با مرگ و نابودی خود دادند. رد خون کارگران از اسپانیا قبل از آغاز جنگ جهانی دوم نیز گذشت. پیروزی قاطع چپ و نمایندگان طبقه کارگر در اسپانیا و به دست گرفتن دولت به وسیله سوسیالیست‌ها باعث تهاجم ارتش به فرماندهی فرانکو، (با کمک همه‌ی ارتش‌های سرمایه داری از جمله ارتش هیتلر)، به نیروهای مردمی شد که با انتخابات آزاد، آن‌هم با اکثریت قاطع به حاکمیت رسیده بودند. در این میان لیبرال‌ها برای بی‌گناه نشان دادن ساختار سرمایه، گناه این کشتارهای وسیع مردمی را به گردن افراد می‌اندازند.

فرانکو، بیسمارک و هیتلر و... را مقصر نشان می‌دهند. درحالی که فرد خود، معلول یک علت کلی است، که سیستم سرمایه داری است. رد خون کارگران تا آن سوی اقیانوس‌ها کشیده شده تا امریکا. نظامی که مناسبات اجتماعی را با نسل‌کشی سرخ‌پوستان، سیاهان و آسیایی‌ها (ویتنامی‌ها و کره‌ای‌ها و...) پیش برده و ده‌ها تجاوز به اقصا نقاط جهان را در کارنامه اش دارد.

آری همه مردم دنیا طعم بمب‌های آتشزا و گلوله‌های غنی شده از اورانیوم آمریکایی را چشیده‌اند، چه مستقیم چه غیرمستقیم. به وسیله ژاندارم‌های آشکارش مثل شاه ایران، عربستان و قطر و اسرائیل یا نیروهای به ظاهر مخالفش، ولی دست ساختهایش، چون طالبان، القاعده، سلفی‌های متعصب مذهبی یا ژنرال‌های چکمه پوشش چون پینوشه و نیز حمایت پنهان و آشکارش از رهبران مذهبی خرافه پرستی چون دالائی‌لاماها.

این نبرد خونین تا مبارزه علیه وال استریت تداوم یافت و از این به بعد شاهد اشکال جدیدی از این نبرد بی‌پایان خواهیم بود. سوی دیگر این نبرد تاریخی ساختار سرمایه داری است که آزادی و دموکراسی و نگرش مردم را تا مرحله‌ای تحمل می‌کند که مردم در دام ترندهای ماکیاولیستی این سیستم اسیر باقی بمانند و مانند سوسیال دمکرات‌های بعد از انترناسیونال دوم در آرزوی تدریجی تبدیل سرمایه داری به سوسیالیسم از خود و واقعیت‌های تاریخی - اقتصادی بیگانه باشند. تاریخ سرمایه داری سراسر تجاوز و وحشیانه و ددمنشانه به حقوق کارگران خود و دیگر خلق‌های جهان بوده و هست؛ که هر بار در یک فرم و صورت بندی جدیدی این جنایات را سامان داده اند.

یک بار به نام استعمار، به نام بردن تمدن و مدنیت به سرزمین‌های دیگر، به نسل‌کشی و غارت ثروت‌های آنها پرداخته اند. و زمانی دیگر با استعمار نو، با وابسته کردن اقتصادی به خود، و امروزه به نام حقوق بشر و مبارزه با تروریسم و تحمیل راه اقتصادی نئولیبرالیسم به همه‌ی کشورها. چه کسی مسئولیت دخالت در امور کشورهای دیگر را برای سرمایه داری جهانی تعیین نموده است؟ آیا این ساختار امپریالیستی است که این نوع عملکرد ضد بشری را غیر قابل اجتناب می‌کند؟

آیا حلقه سلطنت ابدی بر جهان را داستان نامرئی قدرت‌های ماوراء الطبیعه به دست او کرده اند؟ تا مانند پدران تاج دار و بی تاج تحمیلی و به نام خدا به نسل‌کشی و ویرانی و غارت ملت‌ها بپردازند و آزادی و استقلال ملت‌ها را به خاطر رضایت بخش خصوصی (دلال‌ها و واسطه‌های رانت خوار) به کشتارگاه زمانه، راهی کنند؟ شاید همین روزها شاهد ظهور پسر خدا در کالبد یک رئیس جمهور آمریکائی باشیم! (بازگشت مسیح برای گسترش داد) سرمایه داری که بازمین گیر کردن مذهب به قدرت رسید، اینک برای حفظ بازارهای جهانی کالاهایش و تداوم سود ناشی از آن، به مدافع سرسخت مذاهب خرافی در جهان عقب رانده شده، تبدیل شده است. (متحد آدمکش‌های صهیونیست و خرافه پرستان عربستان و قطر و...)

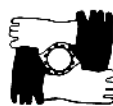
در عصر سلطه‌ی فئودالیسم بر ایران که با فرهنگ قرون وسطایی و نگرش‌های ایلاتی بر جامعه‌ی ما حکم می‌راند، شاهد یک استثناء تاریخی بوده ایم. ایران اگر چه یک کشور پیشرفته صنعتی تولید کالایی نبوده و نیست و همچنان گرفتار عقب مانده ترین شیوه‌ی تولید سرمایه داری، یعنی تولید مواد خام و فعالیت در عرصه‌ی بازرگانی و دلالتی است، پدیده‌ای استثنائی از مبارزات طبقه کارگر را در تاریخ خود به ثبت رسانده است. پدیده‌ای که با شرایط عینی جامعه در انطباق نبوده از این رو به پیروزی کامل و قاطعی نرسید، ولی توانست جامعه‌ای به خواب رفته را با گام‌های بلند به جلو براند. قبل از انقلاب مشروطیت به دلیل شرایط اجتماعی از هم گسیخته،





فقر و قحطی و فساد و بیماری، کشاورزان و زحمت کشان شهری و صنعت گران و پیشه وران خرد، مجبور به مهاجرت های بزرگی به سوی بازار کار روسیه و دیگر کشورها شدند. (مانند شرایط امروز ایران که جوانان، این سرمایه های با ارزش کشور گروه گروه به خارج از کشور مهاجرت می کنند) در صنایع نفت و معدن روسیه این مهاجران به کارگر صنعتی تبدیل شدند. با شناخت از توسعه و پیشرفت صنعت در جهان و با آشنایی از آموزه های نسبی از جهان بینی طبقه کارگر، به ایران بازگشتند و همه ی توان خود را برای آزادی و عدالت اجتماعی به کار گرفتند. پس از شکست مشروطه اول که با آغازی مسالمت آمیز و پایانی خونین به پیروزی رسیده بود، قتل عام انقلابیون آغاز شد. پیروزی استبداد مدیون روحانیون مشروطه خواه و نیروی نظامی استعمار روسیه تزاری بود. ولی سوسیال دمکرات ها شکست را نپذیرفتند و با مبارزه ای خونین مشروطه دوم را به پیروزی رساندند. ایران غیر صنعتی به دست ایرانیانی که کارگر صنعتی صنایع کشورهای بیگانه بودند، با اراده و جان برکف دست نهادن، آزادی و مشروطه را در کشوری فئودالی با جهان بینی واپس گرا و خرافی اش به پیروزی رساندند؛ و این در دنیا یک پدیده ای استثنائی است که تاریخ نویسان به اصطلاح غیر جانب دار (بخوانید: شرمنده از بیان

وابستگی هایشان به ساختار سرمایه)، با وارونه کردن همه ی وقایعی که به جنبش کارگری ایران و دستاوردهای آن مربوط می شود، نیروی جوان جامعه را از شناخت تجربه تاریخی مادران و پدرانشان محروم می کنند. چون منافع طبقاتی اربابانشان به خطر می افتد. پرداختن به جنبش کارگری ایران نیازمند یک کار تحقیقی و آکادمیک است، بدین جهت به تحولات ایران پس از جنگ هشت ساله می پردازیم. عملکرد دولت های پس از جنگ و پذیرش اقتصاد آمریکایی نئولیبرالیسم با نام وطنی تعدیل ساختاری و خصوصی سازی، ایران را به یک حاشیه ی حقیر اقتصاد آمریکایی تبدیل می کند. فرآیند این شیوه پیشنهادی صندوق بین المللی پول، بحران های اقتصادی، بیکاری گسترده و فاصله طبقاتی را ابعادی فزاینده داده است. پی آمد این مناسبات ما را به سوی یک بحران اجتماعی عمیق می کشاند. از این رو نهادهای سرمایه داری جهانی برای آینده و در اختیار گرفتن این بحران ها برنامه ریزی خاصی را پی گرفته اند. از جمله رسانه های آمریکایی چون رادیو فردا برنامه های کارگری هفتگی را تدارک دیده است. صدای اعتراض کارگران ایران، چون در خود ایران تربیونی ندارد، از بلندگوهای آمریکایی پخش می شود. از سوی دیگر اصلاح طلب ها که در حاکمیت ۸ ساله خود بی اعتنا به حقوق قانونی کارگران که قانون اساسی آن را تأیید نموده است، راه سرکوب و پایمال کردن حقوق کارگران را (سرکوب و قتل چند کارگر معدن در کرمان و...) در برنامه های خود گنجانده و بدان عمل کردند. ولی اینک به یک باره تغییر موضع دادند و سائیتی بنام آوای کار تدارک دیده اند و خود را مدافع حقوق کارگران ایران معرفی می کنند. آن هایی که خود پیشتر از اقتصاد نئولیبرالیستی هستند، به مناسباتی اعتقاد دارند که حداقل حقوق را نفی می کنند، قوانین کار را غیر ضروری می دانند و دور می ریزند، دست سرمایه داران را برای برده کردن کارگران باز گذاشته اند (روندی که عوارض آن جامعه را به این ورطه امروزمین انداخته است) خود را مدافع طبقه کارگران نشان می دهند. آیا این گروه تصور می کنند مردم فراموش کرده اند که «کارگاه های زیر ده نفر توسط دولت آقای خاتمی، رهبر اصلاح طلب ها و با تصویب مجلس ششم که اکثریت قاطع آن اصلاح طلب بودند، از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی معاف شدند؟» بدین طریق «بزرگ ترین گروه کار در کشور» از حداقل حقوق دور شدند که خود فاصله بعیدی با حداقل زندگی برای یک



خانواده کارگری دارد، به گونه‌ای که قدرت خرید آن‌ها نسبت به حداقل حقوق ۶۰ درصد سقوط کرده است. بدین جهت یک خانم فوق لیسانس با دانستن کامل یک زبان خارجی در یک آژانس در شهرهای بزرگ حقوقی معادل ۱۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند و کارگران نیز باید با چنین دستمزد هایی زندگی کنند.

ون با بورس بازی روی ارز و دلار و سقوط ارزش را، آن قدرت خرید حقیرانه هم نیست و نابود می‌شود. سردمداران و کارشناسان اقتصادی اصلاح طلب، حاکمیت را محکوم می‌کنند که خصوصی سازی را به خوبی مدیریت نکرده اند و به این دلیل دچار بحران شده ایم و مدعی شده اند که آنها می‌توانند شیوه‌ی درستی را پیاده کنند. این نگاه بیان گر این واقعیت است که این عالی جنابان درک نمی‌کنند که این مناسبات چه پیامدهای گریزناپذیری دارد. علت بحران‌ها در سرشت این ساختار است نه در چگونگی اجرای آن، به گونه‌ای که امریکا و اروپا هم نتوانسته اند خود را از عوارض بحران‌هایش دور نمایند.

دولت‌های پس از جنگ با گزینش مناسبات نئولیبرالیستی، یا به قول اقتصاددان انگلیسی کینز «اقتصاد قمار خانه‌ای» به جای آن نوع از مناسبات اقتصادی که بخشی از مطالبات مردم در انقلاب بهمن ۵۷ بود، بزرگ‌ترین صدمات را به جامعه کارگری ایران وارد نمودند، صدماتی که پیامدهای آن همه جامعه را فرا خواهد گرفت.

اصلاح طلب‌ها برای اعاده‌ی حیثیت ابتدا باید این مناسبات اقتصادی ضد کارگری و ضد توسعه صنعتی-علمی را نفی کنند و آن چنان راه رشد اقتصادی را پیشنهاد بدهند که بهره‌کشی انسان از انسان در آن جایی نداشته باشد؛ پس از آن شاید بتوانند گوش شنوایی در طبقه کارگر ایران بیابند. آخر این چگونه درکی از طبقه‌ی کارگر و نیروهای اجتماعی است که میلیون‌ها خانوار کارگری را از حداقل خدمات درمانی-و مزایایی چون بازنشستگی، تأمین اجتماعی و خدمات ناچیز پزشکی و حداقل حقوق زیر خط فقر محروم کرده اند، اما به یک باره تریبون و مدافع طبقه کارگر ایران بشوند و انتظار داشته باشند از طرف جامعه‌ی کارگری هم پذیرفته شوند. آیا این هم یک ترفند ماکیاویستی برای بهره‌برداری‌های سیاسی نیست؟

سخن کوتاه می‌کنیم. امروز اول ماه مه روز جهانی ماست. روزی است که طبقه کارگر امریکا شاهد تهاجمی وحشیانه به حقوق و مطالبات انسانی خود شد، حقوقی که طبق قوانین لیبرالی آمریکا به رسمیت شناخته شده است، حق اعتصاب و تظاهرات مسالمت آمیز، یکی از حقوق قانونی آن هاست. ولی سود پرستان سرمایه داری جهانی، کارگران را به گلوله بستند تا به دنیا بفهمانند اعتراض حتی قانونی به سرمایه داری چه عواقبی را در پی دارد. در این روز درون مایه و سرشت این ساختار از پشت ماسک آزادی خواهی، دمکراسی و حقوق بشری اش هویدا شد و آن سوی چهره جبهه‌ی سرمایه با همه کراهِتش نمایان گردید. کشتاری که داغ ننگی است بر پیشانی امپریالیسم امریکا، ساختاری که برای صدور بحران‌های دوره‌ای اقتصادی اش به دیگر کشورها، به بهانه‌ی حقوق بشری که خود آن را رعایت نمی‌کند و حتی امروز با گلوله‌های غنی شده از اورانیوم (در جنگ عراق و یوگسلاوی) و بمباران‌های شیمیایی (در جنگ ویتنام) هستی یک ملت و محیط زیست را به کلی نابود می‌کند.

برخی ساده اندیشان در ایران امیدوارند و تصور می‌کنند چنین ساختاری دمکراسی را برای ایران به ارمغان خواهد آورد! نگرش نادرستی که بی توجه به تجربه‌های تاریخی مردم ما و دیگر مردم جهان است و...

به امید شناخت علمی همه‌ی نیروهای کار (ذهنی و یدی) مولد از تجارب و واقعیتهای اقتصادی - تاریخی قرن حاضر.





## جهانی سازی و مشارکت زنان در بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار

ژرژ اسدپور

مقدمه

گزارش اخیر سازمان ملل (۲۰۰۷) آشکار می سازد که توسعه اقتصادی و میزان مشارکت اقتصادی زنان ارتباط بسیار نزدیکی باهم دارند. مثلاً در کشورهایی که میزان مشارکت زنان بالا است، معمولاً رشد اقتصادی متوازن است. بالعکس، در کشورهایی که مشارکت زنان با مانع مواجه شده است، رشد اقتصادی ناچیز است. علی رغم نقش مهم زنان در اقتصاد مدرن، اغلب آنان با موانعی جدی مواجه شده اند. زنانی که با موفقیت به امواج مدرن اجتماعی می پیوندند، اغلب به شکل منصفانه ای برای کارشان پاداش نگرفته اند. اغلب برای کاری که انجام می دهند و در مشاغل یکسان کمتر از همکاران مرد خود مزد می گیرند. (سابقاً) آنها در سلسله مراتب شغلی ارتقا نمی یافتند و احترام نمی دیدند. علاوه بر این، به آنها منزلت مبهم و پایینی تعلق می گرفت، و در اغلب موارد، از هر فرصت حقیقی ای برای نشان دادن استعداد واقعی خود باز داشته می شدند. تفکر سنتی (معتقد به) کلیشه ای عمومی بود که جای زن در آشپزخانه است، که کار زن تمیز کردن خانه، مراقبت از کودکان و شستن ظروف است. ارزش اضافه ی ناشی از کارآفرینی زنان وجود داشت اما با پذیرش اجتماعی مواجه نبود. بنابراین در کشورهای در حال توسعه زنان مزایای مالی و رفاهی کار فعالانه ی اقتصادی را دریافت نمی کردند. زنان نمی توانستند در فرایند تصمیم سازی های خانوار مشارکت داشته و براین منابع مالکیت داشته باشند. این موضوع، به زبان ساده، منزلت ضعیف اجتماعی اقتصادی زنان را بازتاب می دهد. نسل های کنونی زنان بیشتر خواهان و مصمم هستند که در شغل خود پیشرفت کنند. آنها نمی خواهند به همکاران مرد خود وابسته باشند و ترجیح می دهند به لحاظ اقتصادی مستقل باشند. اما آنها نمی توانند به اهداف شغلی خود بدون حمایت حکومت ها و یا جوامع دست یابند. بهره برداری از فرصت ها، دانش و تکنولوژی منجر به انتخاب های (مستقل) زنان، توانمندی و کارآفرینی می شود.

۱- تعریف و ویژگی های اقتصاد غیررسمی مشاغل در بخش غیررسمی در نگاه اول، مرئی نیستند، همچون کار در هتل، کار در رستوران، کار در خیابان های شهرهای بزرگ، (زنان و مردان فروشنده ی میوه و سبزیجات، فروشندگان نوشیدنی های تازه و غیره). طبق تعریف بخش غیررسمی که در کنفرانس آمارهای نیروی کار جهانی (ICLS) ارائه شده است «بخش غیررسمی اقتصاد شامل واحد های شغلی ای است که ثبت نشده اند، و غیر از مالک واحد افراد دیگری (اغلب اعضای خانواده و بدون دستمزد) بدون قرارداد و بدون حق و حقوق اجتماعی و بیمه ی بازنشستگی در آن مشغول به کارند.» به عبارت دیگر، بخش غیررسمی، بخشی از اقتصاد است که در آن مقررات پیشین که در آن شاغلان از حقوق قانونی و اقتصادی برخوردار نبودند به کار بسته می شوند. بخش «غیر رسمی» یا «سایه» در اقتصاد از طیف وسیعی از کارها تشکیل شده است. همچنین، عوامل متعددی به رشد فعالیت های غیررسمی مربوط اند و ویژگی های آن را تشکیل می دهند. (جدول ۱)



۲- جهانی سازی و بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه بخش غیررسمی هر اقتصادی فعالیت های اقتصادی ای هستند که بر خلاف بخش رسمی، نه مالیات می پردازند نه تحت نظارت دولت هستند و نه در GNP کشور در نظر گرفته می شوند. فعالیتی هایی که به ندرت در آمارهای رسمی مربوط به فعالیت های اقتصادی، دیده می شوند. این بخش بر اساس هر منطقه و اقتصاد آن، تفاوت دارد. بنابراین هر اقتصاد فعالیت های غیررسمی متفاوتی را شامل می شود.

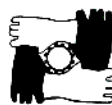


جدول ۱: ویژگی‌های اقتصاد غیررسمی:

دیدگاه‌های جدید
اقتصاد غیررسمی «آمده است تا بماند» و با رشد صنعتی شدن و مدرنیسم گسترش خواهد یافت.
اقتصاد غیررسمی منبع بزرگ اشتغال، کالاها و خدمات برای گروه‌های کم درآمد است.
اقتصاد غیررسمی بخشی مهمی از GDP <sup>۱</sup> را تأمین می‌کند.
اقتصاد غیررسمی با اقتصاد رسمی مرتبط شده است - برای اقتصاد رسمی تولید می‌کند، با آن مبادله می‌کند، به آن منضم می‌شود، و برای آن، خدمات، تولید می‌کند.
رشد اخیر اقتصاد غیررسمی عمدتاً به دلیل کاهش اشتغال رسمی یا به دلیل غیررسمی کردن مناسبات اشتغال در اقتصاد سابقاً رسمی است.
اقتصاد غیررسمی از دامنه‌ی وسیعی از مشاغل غیررسمی تشکیل شده است - هم از «شکل‌های کهن و اساسی» همچون کارگران روزمزد ساختمانی و کشاورزی و هم مشاغل نوظهوری همچون مشاغل نیمه وقت و موقت به علاوه‌ی مشاغل خانگی برای صناعی با تکنولوژی برتر.
اقتصاد غیررسمی تشکیل شده است از کارگران دستمزدی با دستمزدهای غیراستاندارد، افراد کارآفرین و خوداشتغال که کالاها و خدمات قانونی را - البته با ابزارهایی خارج از مقررات و (یا) با مقررات نامنظم تولید می‌کنند. اغلب کارآفرینان یا افراد خوداشتغال برای کاهش موانع ثبت (اشتغال) و کاهش هزینه‌های مربوط به انتقال به بخش رسمی و افزایش منافع ناشی از مقررات می‌کوشند یا از تلاش‌هایی در این جهت استقبال می‌کنند، و عمده‌ی کارگران دستمزدی در بخش غیررسمی از مشاغل باثبات و (شمول) حق و حقوق کار (به آنان) استقبال می‌کنند.
مشاغل غیررسمی نه تنها شامل فعالیت‌های معیشتی می‌شوند، بلکه مشاغل باثبات و کسب و کارهای پویا و در حال رشد را نیز شامل می‌شوند؛ و اشتغال غیررسمی نه تنها خوداشتغالی، که مشاغل دستمزدی را نیز در بر می‌گیرد. همه‌ی اشکال اشتغال غیررسمی، تحت تأثیر اغلب (اگر نه همه) سیاست‌های اقتصادی است.

منبع: مارتا آلتر چن (۲۰۰۷) "بازاندیشی درباره‌ی اقتصاد غیررسمی. پیوند با اقتصاد رسمی و محیط زیست تنظیم شده‌ی رسمی"

<sup>۱</sup> تولید ناخالص داخلی



## ۲ - جهانی سازی و بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه

بخش غیررسمی هر اقتصادی فعالیت های اقتصادی ای هستند که بر خلاف بخش رسمی، نه مالیات می پردازند نه تحت نظارت دولت هستند و نه در **GNP** کشور در نظر گرفته می شوند. فعالیت هایی که به ندرت در آمارهای رسمی مربوط به فعالیت های اقتصادی، دیده می شوند. این بخش بر اساس هر منطقه و اقتصاد آن، تفاوت دارد. بنابراین هر اقتصاد فعالیت های غیررسمی متفاوتی را شامل می شود. در بیش از دو دهه ی گذشته، برخلاف آنچه که پیش بینی می شد، در مناطق مختلف جهان در حال توسعه، اشتغال در بخش غیررسمی به سرعت افزایش یافته است، و در جهان توسعه یافته، اشکال مختلفی از اشتغال غیراستاندارد ظهور یافته اند. مراجع مربوط به **GNP** و دیگر شاخص ها، ارزش مالی این مشاغل را به رسمیت نمی شناسند. به عبارت دیگر، آنها همچنان غیررسمی باقی مانده اند. درصد مشارکت زنان در اقتصاد غیررسمی در تمام کشورها، به خصوص در کشورهای در حال توسعه و در حال گذار، بالا است. اندازه ی بخش غیررسمی از ۴-۶٪ در کشورهای توسعه یافته تا بیش از ۵۰٪ در کشورهای در حال توسعه متغیر است. اشتغال غیررسمی ۴۸٪ اشتغال در بخش غیرکشاورزی در کشورهای آفریقای شمالی، ۵۱٪ در آمریکای لاتین، ۵۵٪ در آسیا، و ۲۷٪ در صحرای آفریقا را تشکیل می دهد. اگر اشتغال در بخش کشاورزی را نیز در نظر بگیریم، این میزان، به ۹۰٪ به خصوص در هند و صحرای آفریقا می رسد. طبق برآوردها این میزان در کشورهای در حال توسعه ۱۵ درصد است. در کشورهای در حال توسعه بزرگ ترین بخش کار غیررسمی، حدود ۷۰٪، به خوداشتغالی اختصاص دارد و در کشورهای توسعه یافته مشاغل دستمزدی اکثریت را به خود اختصاص می دهند. اکثریت کارگران غیررسمی زنان هستند، بنابراین سیاست ها و توسعه که بر بخش غیررسمی موثرند، اثرات جنسیتی (نیز) دارند (ILO2002) سابقه و روال هر کشور تفاوت های مهمی را در بخش غیررسمی نشان می دهند. (این تفاوت ها عبارت اند از):

۱ - انواع فعالیت های اقتصادی در آن کشور

۲ - سهم مشاغل روستایی در برابر مشاغل شهری

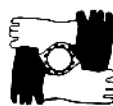
۳ - اندازه ی دسته های (شغلی) کارگران

۴ - سهم سطح کارهای معیشتی و سستی در برابر فعالیت های مدرن و پویا

۵ - گستره ی فعالیت های ناشی از فقر، شکاف جنسیتی در نیروی کار و کنترل منابع بین مردان و زنان در بخش غیررسمی و در نیروهایی که پدیدآورنده ی بخش غیررسمی هستند.

شرکت های کوچک مقیاس از جمله شرکت هایی که در بخش غیررسمی هستند منبع رو به رشد و مهمی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه هستند. به خصوص در کشورهای صحرای آفریقا طبق گفته ی ILO، این شرکت ها منبع اشتغال شهری اند (۶۱٪ از نیروی کار شهری)، و برای کشاورزان کم زمین، به عنوان کارفرمایان روستایی، (کار در این شرکت ها) دومین منبع اشتغال به شمار می رود.

علاوه براین شایسته است ابراز کنیم که در کشورهای در حال توسعه، بخش غیررسمی در بستری که حمایت های اجتماعی در آن وجود ندارد یا ناچیز است، در میان جمعیت بیکار، یا نیمه شاغل، به خصوص در میان زنان، رشد کرده است. زنان در آفریقا طبق پژوهشی که یاد شد، به مراتب بیشتر به مشاغل کشاورزی و تولید غذا مشغول اند تا شاخه های غیر کشاورزی. این موضوع قابل فهم است، زیرا از یک سو کمبود مواد غذایی در اکثر کشورهای آفریقایی را داریم و از دیگر سو، زنان نیاز دارند تا به بقای خانواده کمک کنند و برای آن بکوشند. به عبارت دیگر، کمبود آموزش و تحصیل باکیفیت زنان بسیاری را برای برآورده کردن نیازهای اساسی، به کار در اقتصاد غیررسمی می کشاند. علاوه بر این، تکنولوژی مدرن، همه ی مناطقی را که در پی صنعتی شدن هستند، پوشش نمی دهند. کارفرمایان نمی خواهند تا دستمزد مناسبی بپردازند، اجازه ی مرخصی درخوری بدهند، تسهیلات پزشکی فراهم کنند، و دیگر موارد را نسبت به کارگران رعایت کنند بنابراین، آنها مشتاق اند تا کارگران رسمی را به غیررسمی بدل سازند. طبق این موضوع، زنان بدون





این که ساعات کار مشخصی داشته باشند به سختی کار می‌کنند، آنها (علاوه بر اشتغال در بیرون خانه) کارهای خانه را انجام می‌دهند، محصولات خود را در بازار می‌فروشند و باقی قضایا.

جدول ۲: سهم نیروی کار غیرکشاورزی در بخش غیررسمی در کشورهای در حال توسعه آفریقایی، آمریکای لاتین، و آسیا

درصد نیروی کار غیرکشاورزی در بخش غیررسمی		سهم زنان در بخش غیررسمی نیروی کار غیررسمی
زنان	مردان	
آفریقا		
بنین	۹۷	۸۳
چاد	۹۷	۵۹
کنیا	۸۳	۵۹
مالی	۹۵	۹۱
آمریکای لاتین		
بولیوی	۷۴	۵۵
برزیل	۶۷	۵۵
شیلی	۴۴	۳۱
کلمبیا	۴۴	۴۲
آسیا		
هند	۹۱	۷۰
اندونزی	۸۸	۶۹
فیلیپین	۶۴	۶۶
تایلند	۵۴	۴۹

منبع: سازمان ملل، ۲۰۰۰، زنان جهان ۲۰۰۰، روندها و آمار، نمودار ۵.۱۳، ص ۱۲۲



با توجه به داده ها، می توان نتیجه گرفت که اشتغال شمار فراوان زنان در بخش به اصطلاح غیررسمی نتیجه ی منزلت پایین آنان در جامعه، و بازداشتن آنان از فرصت های اشتغال در بخش رسمی است. منزلت پایین زنان در نقش های فرودست آنان در خانه و محل کار بازتاب می یابد.

جدول ۳: بخش غیررسمی به عنوان سهم اشتغال غیر کشاورزی و GDP نهایی در کشورهای مختلف آفریقایی

کشورها (سال ها)	درصد اشتغال غیر کشاورزی	درصد اشتغال غیر کشاورزی GDP	درصد اشتغال نهایی	درصد نهایی GDP
بنین (۱۹۹۳)	۹۲.۸	۴۲.۷	۴۱.۰	
بورکینافاسو (۱۹۹۲)	۷۷.۰	۳۶.۲	۸.۶	۲۴.۵
چاد (۱۹۹۳)	۷۴.۲	۴۴.۷	۱۱.۵	۳۱.۰
مالی (۱۹۸۹)	۷۸.۶	۴۱.۷	۱۳.۳	۲۳.۰
موریتانی (۱۹۸۹)	۷۵.۳	۱۴.۴	۱۰.۲	
نیجر (۱۹۹۵)		۸۵.۵		۳۷.۶
سنگال (۱۹۹۱)	۷۶.۰	۴۰.۹	۳۳.۰	
تونس (۱۹۹۵)	۴۸.۷	۲۲.۹	۳۷.۸	۲۰.۳

منبع: گردآوری شخصی نویسنده بر مبنای آمار محاسبات ملی و آمار رسمی نیروی کار. منتشرشده در محاسبات بخش خانوار. آمار تفکیکی سازمان ملل متحد، نیویورک ۱۹۹۸

این مطلب، ترجمه ای از مقاله ای مبسوط تراست از میرجانا رادویچ مارکوویچ، که علاوه بر کشورهای در حال توسعه به کشورهای بلوک شرق سابق نیز می پردازد. برای رعایت اختصار، بخش مربوط به کشورهای بلوک شرق سابق حذف شده است.

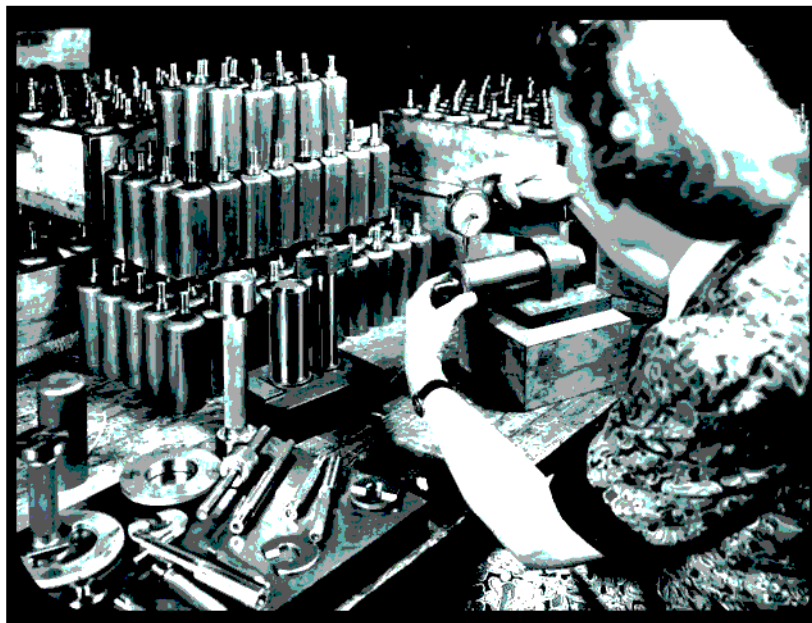


## کارگرسالاری و سیاست

### ماریو ترونتی

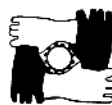
چکیده: این متن پیاده‌سازی سخنرانی ماریو ترونتی در کنفرانس ماتریالیسم تاریخی در سال ۲۰۰۶ است. متن حاضر چکیده‌ای مهیج فراهم می‌آورد از فهم ترونتی از تجربه‌ی تاریخی و رابطه‌ی کنونی اپرائیسمو؛ کوششی نظری و عملی، که در دوزورنال کارگری معاصر در ایتالیا انتشار یافته است، تا از خلال توجه مجدد به تخصّص طبقاتی و ترکیب بندی متغیر کار بتواند تفکر و سیاست مارکسیستی در ایتالیای دهه‌ی ۶۰ را نو کند.

کلیدواژه‌ها: کاپیتالیسم، کمونیسم، کارخانه، ایتالیا، نیروی کار، کارگرسالاری [وُرکریسم]



ابتدا باید پرسیم «کارگرسالاری» چیست؟ کارگرسالاری تجربه‌ای است که سعی می‌کند تفکر و عمل سیاست را در قلمرویی معین، یعنی در کارخانه‌ی مدرن، پیوند بزند. کارگرسالاری در جستجوی سوژه‌ای نیرومند است، یعنی طبقه‌ی کارگر، که می‌تواند با مکانیسم‌های تولید کاپیتالیستی ستیز کند و آن‌ها را به درون بحران سوق دهد. تجربه را باید مشخصه‌ی بنیادین کارگرسالاری دانست. آن زمان نیروهای فکری جوان بسیار درگیر بودند و با مالیات‌های تازه‌ی کارگران مواجه می‌شدند و خصوصاً به کارخانه‌های عظیم مرحله‌ی تیلوری و فوردیستی از صنعت کاپیتالیستی وارد شدند. آن چه در دهه‌ی سی در آمریکا رخ داده بود، در دهه‌ی شصت در ایتالیا در حال روی دادن بود.

بافت تاریخی کارگرسالاری دقیقاً همان بافت دهه‌ی شصت قرن بیستم بود. آن دوره در ایتالیا شاهد خیزش کاپیتالیستی پیشرفته بودیم: گذار از جامعه‌ی کشاورزی - صنعتی به جامعه‌ای صنعتی - کشاورزی، همراه با جابه‌جایی خیالین نیروی کار از جنوب دهقانی به شمال صنعتی. به این دوره «نئو - کاپیتالیسم» می‌گفتند. تولید و مصرف توده‌ای، مدرنیزاسیون اجتماعی همراه با رفاه اجتماعی، مدرنیزاسیون سیاسی همراه با حکومت‌های چپ میانه رو. دموکرات‌های مسیحی به اضافه‌ی سوسیالیست‌ها، تحول در رسوم، ذهنیت، و رفتار. داشتیم به سوی ۱۹۶۸ حرکت می‌کردیم، که در ایتالیا ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹ بود، اعتصاب جوانان به اضافه‌ی «پاییز داغ» کارگران، که شاهد تغییر عظیمی در توازن قدرت بین کارگران و سرمایه بود، همراه با دستمزدهایی که مستقیماً بر سود‌ها اثر می‌





گذاشتند. و این همه می‌توانست به یمن کارگرسالاری اتفاق افتاده باشد، آن هم به همراه فشارش بر مرکزیت کارخانه و نیز اهمیت مرکزیت طبقه‌ی کارگر در روابط اجتماعی عام. از این رو، کارگرسالاری تجربه‌ی سیاسی بود، که از حیث تاریخی، یعنی در موقعیت تاریخی تعیین یافته‌ای، اهمیت دارد. کارگرسالاری پرشی بود از ارائه‌ی صورت نظری و عملی جدیدی به تناقض بنیادین. مورد آخر از درون نسبت سرمایه، یعنی در نسبت های تولید، یا در آن چه ما «مفهوم علمی کارخانه» می‌خوانیم، مشخص شده بود.

این جا، کارگر جمعی، اگر می‌جنگید، اگر پیکار هایش را سازماندهی می‌کرد، به طور بالقوه واجد حاکمیت بر تولید بود. او سوژه‌ای انقلابی بود، یا بهتر، او می‌توانست به سوژه‌ای انقلابی بدل شود. فیگور محوری همان کارگر کارگاهی و کارگر خط تولید درون سازماندهی فوردیستی فرآیند تولیدی و درون سازماندهی تیلوری فرآیند کاری بود. این جا، از خودیگانگی کارگر به اوج خودش می‌رسد. نه فقط کارگر کارش را دوست نداشت، بلکه از آن متنفر بود. امتناع از کار به سلاحی مهلک علیه سرمایه بدل شد. نیروی کار به منزله‌ی بخش درونی سرمایه (سرمایه‌ی متغیر به منزله‌ی امری متمایز از سرمایه‌ی ثابت) با خودآیین کردن خویش از کارکردش در مقام کار مولد سر باز زد، و تهدیدش را در قلب نسبت کاپیتالیستی تولید مستقر ساخت.

پیکار علیه کار عملاً معنای کژروی کارگرسالارانه را جمع بندی می‌کرد. بله، کارگرسالاری یعنی کژروی جنبش کارگران. این کژروی باید با سختگیری تمام در مقام امر درونی تاریخچه‌ی بزرگ جنبش کارگران فهمیده شود و نه هرگز بیرون از آن: یکی از بی شمار تجربه‌ها، یکی از بی شمار تلاش‌ها، یکی از بی شمار یورش‌های نسنجیده، یکی از بی شمار طغیان‌های پُرمایه، و یکی از بی شمار هزیمت‌های باشکوه.

پیرو مثال مارکس، همان کسی که قوانین حرکت جامعه‌ی کاپیتالیستی را مطالعه کرد، می‌خواهیم قوانین حرکت کار کارگران را مطالعه کنیم. پیکارهای کارگران همواره توسعه‌ی کاپیتالیستی را به جلو پیش رانده‌اند و سرمایه را به نوآوری، جهش‌های تکنولوژیکی و دگرگونی‌های اجتماعی وا داشته‌اند. طبقه‌ی کارگر را نباید طبقه‌ای عام دانست. احزاب انترناسیونال دوم و سوم به همین ترتیب می‌خواستند طبقه‌ی کارگر را معرفی کنند. عبارت مارکس درست بود: پرولتاریا، با آزاد کردن خویش، کل بشر را آزاد می‌کند. این فرآیند پیشاپیش اتفاق افتاده است، اما صرفاً محدود به غرب بوده است.

اگر آزادسازی فرآیند است، آنگاه مدرنیزاسیون، وفور ثروت، و دموکراسی نیز آن جا حاضرند، اما در خدمت نوعی انقلاب محافظه کارانه‌ی بزرگ و نیز در خدمت فرآیند پایدارسازی نظام کاپیتالیستی، که امروز، پیرو پیشه‌ی اصیل اش، ابعاد فضای جهان را اشغال می‌کند؛ نوعی نظم جهانی استیلا که از ارتفاعات امپراطوری سقوط می‌کند، اما از پایین برمی‌آید، و با ذهنیت بورژوازی اکثریت ادغام می‌شود. امروز، نظام‌های سیاسی دموکراتیک تریونی برای موافقت آزاد با بندگی اختیاری فراهم می‌آورند.

کارگرسالاری، یا همان ادعای مرکزیت کارگران در پیکار طبقاتی، با مسئله‌ی امر سیاسی مواجه شد. در این میانه، بین کارگران و سرمایه، سیاست را می‌یابیم: به صورت نهاد‌ها، دولت، به صورت سازماندهی، حزب، به صورت کنش‌ها، تاکتیک‌ها و استراتژی. کاپیتالیسم مدرن هرگز بدون سیاست مدرن زاده نمی‌شد. هابز و لاک پیش از اسمیت و ریکاردو آمده بودند. انباشت بدوی سرمایه بدون مرکزیت دولت تحت رژیم‌های سلطنتی مطلق ناممکن بود. تاریخ انگلستان این نکته را به ما می‌آموزد. اولین انقلاب انگلیسی، همان انقلاب کریه دیکتاتوری کرومول و سپس انقلاب باشکوه و زیبای دادخواست حقوق، با دو مرحله‌ی تحمیل شده توسط ماکیاوولی متناظر است: غلبه‌ی قدرت و مدیریت اش دو مسئله‌ی متفاوت هستند. در مورد اولی، به نیرو نیاز دارید، و در مورد دومی، به اجماع. کاپیتالیسم آزاد و رقابتی به دولت لیبرال نیاز داشت، و کاپیتالیسم رفاه به دولت دموکراتیک. در نتیجه، پس از راه حل موقتی توتالیتاریسم، فاشیست و نازی، سنتز لیبرال دموکراسی استیلای تولید کاپیتالیستی را تثبیت کرد.

و اکنون در مرحله‌ای هستیم که در آن این الگو به مقیاسی جهانی صادر می‌شود. همه چیز مطابق با نقشه‌های سرمایه پیش نمی‌رود. امروز، آن چه به لحاظ سیاسی بیش از همه جذابیت دارد، همین جهان است. به بیان پولانی «دگرگونی عظیم» به تغییر جهانی جاذبه از غرب به شرق مربوط می‌شود. کشورهای اروپایی ما نیز ذاتاً جذابیت کمی دارند. دشوار توان با افرادی همچون بلریا پرودی شور و شوقی برای سیاست احساس کرد. اما کاپیتالیسم نوعی نظم است، و امروز، همان طور که مارکس پیش بینی کرد، نوعی نظم جهانی؛



نظمی که پیوسته خودش را زیر و رو می‌کند. به آن انقلابی نگاه کنید که کاپیتالیسم به جهان کار وارد کرد. کاپیتالیسم برای پاسخ‌گویی به تهدید برآمده از مرکزیت کارگران، مرکزیت صنعت را نابود ساخت و جامعه‌ی صنعتی را ترک، یا آن را زیر و رو کرد؛ جامعه‌ای که دلیل و ابزاری برای زایش و توسعه‌ی کاپیتالیسم بوده است. در ضمن گذار کلاسیک از کارخانه به جامعه، وقتی در کارخانه‌ی خودکار و عظیم مکان تولید جایگزین خط تولید می‌شود و به مرحله‌ی پساوردیستی وارد می‌شویم، سرتاسر کار نیز همراه با آن تغییر می‌کند.

این پرسش روز است: آیا طبقه‌ی کارگر هنوز وجود دارد؟ طبقه‌ی کارگر در مقام سوژه‌ی مرکزی نقد کاپیتالیسم، البته نه یک سوژه‌ی جامعه شناختی، بلکه سوژه‌ای سیاسی. و به علاوه، دگرگونی‌های کار، و نیز دگرگونی‌های فیگور کارگر، از صنعت تا سرویس، از اشتغال تا خوداشتغالی، از امنیت تا بی‌ثباتی، از امتناع از کار تا فقدان این امتناع — این همه به لحاظ سیاسی چه معنایی دارند؟ این‌ها مسائلی هستند که باید درباره‌شان بحث کنیم.

کارگر سالاری برعکس خودبه‌خودی بودن، و نیز در مقابل اصلاح طلبی است. پس، به جنبش کمونیستی اولیه نزدیک تر است تا به سوسیال دموکرات‌های کلاسیک یا معاصر. کارگر سالاری به شیوه‌ای خلافانه پیوند میان مارکس و لنین را نو کرد.

از خود می‌پرسم که در شرایط تغییر کرده‌ی کار معاصر (تکه پارگی، پراکندگی، فردی سازی، بی‌ثبات شدن) و نیز در شرایط تغییر کرده‌ی فیگورهای مفروض کارگر، آیا می‌توانیم دیگر بار، این جا و اکنون، تحلیل کاپیتالیسم را با سازماندهی نیروهای آلترناتیو مفصل بندی کنیم. و البته اکنون پاسخی به این پرسش ندارم. اما آن چه با قطعیت می‌دانم این است که بدون سازماندهی هیچ پیکار واقعی و جدی وجود نخواهد داشت که بتواند پیروز شود. بدون نیروی سیاسی هیچ تعارض اجتماعی وجود نخواهد داشت که بتواند بر طبقه‌ی متخاصم فائق آید. این چیزی ست که از گذشته آموخته ایم. اگر جنبش‌های جدید ماترک تاریخچه‌ی عظیم جنبش کارگران را نیاورند و آن را به صورت‌های جدید به پیش نرانند، هیچ آینده‌ای ندارند. ن

گاه کنید! کاپیتالیست‌ها از تاریخچه‌ی کارگران هراسان اند، نه از سیاست چپ. ابتدا میان دیوهای جهنم فرو افکنده می‌شوند و سپس در عمارت‌های حکومت از آن‌ها پذیرایی می‌شود. و ما باید کاپیتالیست‌ها را بترسانیم.

زمان آن فرا رسیده تا شیخ دیگری شروع به تسخیر کند، نه فقط اروپا، بلکه جهان را. روح احیاء شده‌ی کمونیسم.



## پیکار علیه کار

### ماریو ترونتی

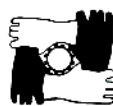
بی تردید، شکل های معاصر پیکارهای کارگران در مناطق حیاتی کاپیتالیسم پیشرفته شعار پیکار علیه کار مزدی را، در محتوای پرمایه ی ناگهانی شان، به عنوان تنها وسیله ی ممکن برای وارد آوردن ضربات واقعی بر سرمایه آشکار می کنند. حزب باید سازماندهی آن چیزی دانسته شود که پیشاپیش درون طبقه وجود دارد، یعنی آنچه طبقه به تنهایی نمی تواند از پس سازماندهی اش برآید.



امروزه هیچ کارگری تمایل ندارد تا وجود کار بیرون از سرمایه را تصدیق کند. «کار یعنی استثمار» — این است پیش شرط منطقی و نتیجه ی تاریخی تمدن کاپیتالیستی. از اینجا به بعد دیگر هیچ راه برگشتی در کار نیست. کارگران دیگر وقعی به شأن کار نمی نهند. آنها «غرور تولیدکننده» را تماماً به رئیس وامی نهند. در واقع، اکنون رئیس تنها کسی است که در ستایش کار رجزخوانی می کند. صحت دارد که در جنبش سازمان یافته ی طبقه ی کارگر ایر نوای سنتی هنوز حاضر است و متأسفانه هنوز باید شنیده

شود — اما این نوا جایی در خود طبقه ی کارگر ندارد؛ اینجا دیگر جایی برای ایدئولوژی در کار نیست. امروز، طبقه ی کارگر تنها باید به خودش خوب بنگرد تا سرمایه را بفهمد. تنها باید با خودش بجنگد تا سرمایه را نابود کند. طبقه ی کارگر باید به خودش در مقام قدرت سیاسی آری بگوید و خودش را در مقام نیروی مولد انکار کند. کافی است به عنوان گواه تنها به خود لحظه ی پیکار بنگریم: طی دوران اعتصاب، «تولیدکننده» بی درنگ با دشمن طبقاتی یکی می شود. طبقه ی کارگر با کار خویش مواجه می شود اما در مقام سرمایه، در مقام نیروی متخاصم، و نیز به عنوان دشمن، این نقطه ی عزیمت نه تنها به آنتاگونیسم، بلکه به سازماندهی آنتاگونیسم تخصیص می یابد.

اگر از خودبیگانگی کارگر معنایی داشته باشد، آن معنا اکیداً انقلابی است. سازماندهی از خودبیگانگی تنها مسیر ممکن است که حزب ضمن آن می تواند خود به خودی بودن طبقه را به دست بگیرد. هدف همچنان امتناع است، اما امتناع در سطحی بالاتر: امتناع عملاً فعال و جمعی می شود، و به سطح نوعی امتناع سیاسی در مقیاس انبوه، امتناعی سازمان یافته و با برنامه، ارتقاء می یابد. بنا به همین دلایل، رسالت فوری تشکیلات طبقه ی کارگر غلبه بر انفعال است. اگر از خودبیگانگی کارگر معنایی داشته باشد، آن معنا اکیداً انقلابی است. سازماندهی از خودبیگانگی تنها مسیر ممکن است که حزب ضمن آن می تواند خود به خودی بودن طبقه را به دست بگیرد. هدف همچنان امتناع است، اما امتناع در سطحی بالاتر: امتناع عملاً فعال و جمعی می شود، و به سطح نوعی امتناع سیاسی در مقیاس انبوه، امتناعی سازمان یافته و با برنامه، ارتقاء می یابد. بنا به همین دلایل، رسالت فوری تشکیلات طبقه ی کارگر غلبه بر انفعال است. تنها به یک شرط می توان این رسالت را محقق کرد. این شرط که: انفعال طبقه ی کارگر به عنوان شکل اولیه و خود به خودی امتناع توسط همین طبقه دانسته شود. زیرا انفعال انبوه، همواره پس از شکست سیاسی طبقه به وجود می آید؛ همان شکست هایی که از جانب تشکیلات رسمی طبقه ی کارگر به خود طبقه ی کارگر تحمیل می شوند. متناوباً، انفعال انبوه نزد طبقه ی کارگر از پی جهشی رو به جلو در توسعه ی کاپیتالیستی (در به تصرف آمدن از جانب سرمایه ی نیروهای اجتماعاً تولیدی) سر می رسد. همگی می دانیم که این دو پیش شرط عینی انفعال طبقه ی کارگر طی چند دهه ی گذشته با یکدیگر ترکیب شده اند. در واقع، آنها همراه با همدیگر قدرت استبدادی سرمایه را ساخته اند. در سطح بین المللی، سرمایه داشت بر سرتاسر جامعه غلبه می یافت و خودش نیز اجتماعی شده بود، در حالی که ایده ی دادن نقشی سیاسی به جنبش طبقه ی کارگر (یا ایده ی مدیریت منافع ملی اجتماعی) خود



طبقه‌ی کارگر را در خطر خودکشی تاریخی قرار داد. عاقبت ماجرا وقفه‌ای در فرآیند انقلابی بود؛ فرآیندی که مراحل متوالی‌اش تاریخ‌های ۱۸۴۸، ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۷ را بر خود دارد. سالنامه‌ی تاریخی انقلاب، از ۱۹۱۷ به بعد، نشان شکست به خود گرفت. در این وهله پای چه چیز به میان آمد که پیشرفت آتی انقلاب را با انسداد مواجه کرد؟ چه چیز از دست یابی فرآیند به هدف‌اش ممانعت به عمل آورد؟ هرچه دقیق‌تر نگاه می‌کنیم، «انفعالی بیشتر» در مقام نیرومندترین مانع سربرمی‌آورد. چه بسا بتوان گفت که این عامل مسلط عملاً بر هر امکان انقلابی در آینده حاکم شده است. به واقع، کناره‌گیری انبوه از جانب طبقه‌ی کارگر، یا امتناع‌اش از اینکه خود را به عنوان شریکی فعال در جامعه‌ی کاپیتالیستی به حساب آورد، همان راه خروج کارگران از این بازی، و بی‌توجهی به منفعت اجتماعی است. بنابراین، آنچه در مقام یکپارچگی طبقه‌ی کارگر در این نظام ظهور می‌کند، به هیچ وجه باز نمودگر چشم‌پوشی از پیکار علیه سرمایه نیست؛ یکپارچگی طبقه‌ی کارگر به امتناعی اشاره دارد که سرمایه را فراسوی محدودیت‌های سیاسی مشخص، و رای نوعی حصار دفاعی تثبیت شده، توسعه می‌بخشد و پایدار می‌سازد؛ همان امتناعی که یورش‌های پرتکاپوی طبقه می‌تواند از مسیر آن به راه بیافتد.

اگر طبقه‌ی کارگر می‌بایست به پاسخ رضایت بخش واحدی در هر دو سطح دست یابد (یعنی توأمان در مقابل تولید کاپیتالیستی و جنبش قانونی و رسمی طبقه‌ی کارگر قرار بگیرد)، آنگاه راه حل پذیرفته شده نمی‌تواند هیچ‌مگر همان امتناع مزبور باشد. موقعیت کنونی شکل خاصی از خودسازماندهی را می‌طلبد که کاملاً در بطن خود طبقه‌ی کارگر و بر مبنای انفعالی خودبه‌خودی بنا می‌شود. به بیان بهتر: یک سازماندهی بدون سازماندهی —



یعنی سنخ خاصی از سازماندهی که به انقیاد نهادینه سازی بورژوازی در نمی‌آید. نتیجه‌ی این پیکاریکی از آن دو معجزه‌ی تشکیلاتی بود که درست همچون «دولت بورژوازی بدون بورژوازی» نزدلین، تنها از نظرگاه کارگران ممکن هستند: نوعی سازماندهی که دیگر به عنوان شکل میانجی (که به دولت کارگران ختم شود) فهمیده نمی‌شود، بلکه اکنون در مقام شکل ابتدایی حزب کارگران دیده می‌شود. اگر طبقه‌ی کارگر می‌بایست به پاسخ رضایت بخش واحدی در هر دو سطح دست یابد (یعنی توأمان در مقابل تولید کاپیتالیستی و جنبش قانونی و رسمی طبقه‌ی کارگر قرار بگیرد)، آنگاه راه حل پذیرفته شده نمی‌تواند هیچ‌مگر همان امتناع مزبور باشد. موقعیت کنونی شکل خاصی از خودسازماندهی را می‌طلبد که کاملاً در بطن خود طبقه‌ی کارگر و بر مبنای انفعالی خودبه‌خودی بنا می‌شود. به بیان بهتر: یک سازماندهی بدون سازماندهی — یعنی سنخ خاصی از سازماندهی که به انقیاد نهادینه سازی بورژوازی در نمی‌آید. نتیجه‌ی این پیکاریکی از آن دو معجزه‌ی تشکیلاتی بود که درست همچون «دولت بورژوازی بدون بورژوازی» نزدلین، تنها از نظرگاه کارگران ممکن هستند: نوعی سازماندهی که دیگر به عنوان شکل میانجی (که به دولت کارگران ختم شود) فهمیده نمی‌شود، بلکه اکنون در مقام شکل ابتدایی حزب کارگران دیده می‌شود.

به راستی امروز با رسالت موحش ساختن حزب بر مبنای خلائی سیاسی و بر حسب تجربه‌ی عملی و پژوهش نظری مواجه شده ایم. اما رسالت مزبور این واقعیت را عوض نمی‌کند که، در سطح نهایی پیکار طبقاتی مستقیم، شالوده‌های مبارزه‌ی کارگران پیشاپیش برقرار شده‌اند، و قلمروها و اهداف پیکار را مشخص کرده‌اند. نقطه‌ی عزیمت و جهت‌گیری این جهش تشکیلاتی را باید «عدم همکاری منفعلانه در توسعه‌ی کاپیتالیسم و تقابل سیاسی فعالانه با قدرت سرمایه دانست». سرآغاز فرآیند انقلابی تماماً و رای این نکته طرح می‌شود: در این سو، همه‌ی مسائل کنونی ساختن تشکیلات انقلاب مستتر هستند. ما به فنون سازماندهی نیاز داریم تا به استراتژی امتناع فعلیت ببخشیم. به راستی امروز با رسالت موحش ساختن حزب بر مبنای خلائی سیاسی و بر حسب تجربه‌ی عملی و پژوهش نظری مواجه شده ایم. اما رسالت مزبور این واقعیت را عوض نمی‌کند که، در سطح نهایی پیکار طبقاتی مستقیم،





شالوده‌های مبارزه‌ی کارگران پیشاپیش برقرار شده‌اند، و قلمروها و اهداف پیکار را مشخص کرده‌اند. نقطه‌ی عزیمت و جهت‌گیری این جهش تشکیلاتی را باید «عدم همکاری منفعلانه در توسعه‌ی کاپیتالیسم و تقابل سیاسی فعالانه با قدرت سرمایه دانست». سرآغاز فرآیند انقلابی تماماً ورای این نکته طرح می‌شود: در این سو، همه‌ی مسائل کنونی ساختن تشکیلات انقلاب مستتر هستند. ما به فنون سازماندهی نیاز داریم تا به استراتژی امتناع فعلیت ببخشیم.

از اینجا به بعد تا انتهای فرآیند انقلابی دشمن باید دائماً با تنها سلاح برانداز ما مورد حمله قرار گیرد. همان سلاحی که می‌تواند دشمن کارگران را، از حیث استراتژیک، به جایگاهی فرمانبردار فروبکاهد: خطر انکار او به منزله‌ی واسطه‌ی طبقه‌ی کارگر در مناسبات تولید کاپیتالیستی. طبقه‌ی کارگر باید از بیان اقتضائات سرمایه، حتی به صورت مطالبات خودش، دست بکشد. طبقه‌ی کارگر باید کارفرمایان را به طرح مطالبات خودشان زور کند، به نحوی که کارگران بتوانند فعالانه، یا بر مبنای سازمان یافته، پاسخ بدهند: «نه!». طبقه‌ی کارگر در حالی محتوای سیاسی نفی و انقلاب را به پیش می‌راند که همین امروز را تنها وسیله‌ی ممکن برای غلبه بر انفعال طبقه‌ی کارگر می‌داند — یعنی همان غلبه بر شکل خودبه‌خودی انفعال که همین انفعال فعلاً به خود می‌گیرد. نخستین «نه»‌ی سازماندهی شده‌ی کارگران به نخستین «مطالبات» طبقه‌ی کاپیتالیستی عملاً همچون اعلام یک جنگ طبقاتی تمام عیار، همچون فراخوانی تاریخی به مرحله‌ی قطعی پیکار، و نیز در مقام نسخه‌ای مدرن از شعار انقلابی — طبقاتی، به همه جا ولوله خواهد انداخت: «پرولترهای همه‌ی سرزمین‌ها، متحد شوید!»

بنا به تجربه‌ی می‌دانیم که هیچ یک از این موارد بدون بالاترین درجه از خشونت ممکن نخواهند بود. تمامی خیزش‌های اجتماعی گذشته عملاً شکل فعالیت تولیدی را دست نخورده باقی می‌گذارند. این نکته همواره پرسشی از توزیع فعالیت تولیدی و بازتوزیع آن برای گروه‌های نوین مردمی بوده است. به قول مارکس، تنها انقلاب کمونیستی (یا آن طور که امروز می‌توانیم از آن سخن بگوییم: انقلاب در مقام حداقل برنامه‌ی کنونی طبقه‌ی کارگر) می‌تواند برای نخستین بار با سرتاسر فعالیت تولیدی، که تا به حال وجود داشته است، بستیزد. این ستیز مانع از کار خواهد شد. این ستیز خواهد توانست، با استفاده از منع کار، سلطه‌ی طبقاتی را مضمحل کند. منع کار توسط طبقه‌ی کارگر و تخریب خشونت آفرین سرمایه یک و تنها یک چیز هستند. بنا به تجربه‌ی می‌دانیم که هیچ یک از این موارد بدون بالاترین درجه از خشونت ممکن نخواهند بود. تمامی خیزش‌های اجتماعی گذشته عملاً شکل فعالیت تولیدی را دست نخورده باقی می‌گذارند. این نکته همواره پرسشی از توزیع فعالیت تولیدی و بازتوزیع آن برای گروه‌های نوین مردمی بوده است. به قول مارکس، تنها انقلاب کمونیستی (یا آن طور که امروز می‌توانیم از آن سخن بگوییم: انقلاب در مقام حداقل برنامه‌ی کنونی طبقه‌ی کارگر) می‌تواند برای نخستین بار با سرتاسر فعالیت تولیدی، که تا به حال وجود داشته است، بستیزد. این ستیز مانع از کار خواهد شد. این ستیز خواهد توانست، با استفاده از منع کار، سلطه‌ی طبقاتی را مضمحل کند. منع کار توسط طبقه‌ی کارگر و تخریب خشونت آفرین سرمایه یک و تنها یک چیز هستند. پس درباره‌ی کار به عنوان «ضرورت برتر وجود انسان» چه می‌توان گفت؟ احتمالاً بهتر است این گفته را از دورنمای آینده‌ی کمونیسم به تاریخ کنونی کاپیتالیسم انتقال دهیم تا به کارگران اجازه دهیم که کار را زمین بگذارند و آن را به کارفرمایان حواله دهند. آیا مدعی هستیم که نظرگاه طبقه‌ی کارگر، در مواجهه با مارکس، به نقطه‌ی پدرکشی خواهد رسید؟ هنوز نمی‌توانیم به این پرسش پاسخی دهیم. قطعاً باید پژوهش ارائه شده در اینجا را هم برای حل این مسئله و هم برای حل دیگر مسائلی که از همین مسئله ناشی می‌شوند، ادامه داد. هیچ راه حل از پیش آماده‌ای وجود ندارد. دیگر بار، همچنان باید از چه باید کرد سخن گفت. برای این مهم، باید به مبهم‌ترین جنبه‌ی کل این فرآیند چشم بدوزیم: تا آن زمان، به نقطه‌ای رسیده ایم که در آن می‌توانیم اتفاقاتی را که از زمان مارکس در بطن طبقه‌ی کارگر روی داده‌اند، تشخیص دهیم. پس درباره‌ی کار به عنوان «ضرورت برتر وجود انسان» چه می‌توان گفت؟ احتمالاً بهتر است این گفته را از دورنمای آینده‌ی کمونیسم به تاریخ کنونی کاپیتالیسم انتقال دهیم تا به کارگران اجازه دهیم که کار را زمین بگذارند و آن را به کارفرمایان حواله دهند. آیا مدعی هستیم که نظرگاه طبقه‌ی کارگر، در مواجهه با مارکس، به نقطه‌ی پدرکشی خواهد رسید؟ هنوز نمی‌توانیم به این پرسش پاسخی دهیم. قطعاً باید پژوهش ارائه شده در اینجا را هم برای حل این مسئله و هم برای حل دیگر مسائلی که از همین مسئله ناشی می‌شوند، ادامه داد. هیچ راه حل از پیش آماده‌ای وجود ندارد. دیگر بار، همچنان باید از چه باید کرد سخن گفت. برای این مهم، باید به مبهم‌ترین جنبه‌ی کل این فرآیند چشم بدوزیم: تا آن زمان، به نقطه‌ای رسیده ایم که در آن می‌توانیم اتفاقاتی را که از زمان مارکس در بطن طبقه‌ی کارگر روی داده‌اند، تشخیص دهیم.



## ما کارگران و انتخابات

عبدالله وطن‌خواه

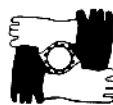


در ابتدا باید بگویم چنان‌چه به دنبال بررسی سیاسی کارانه و با نگاهی اپوزیسیون محور هستید، این مطلب و ما را رها کنید و به دنبال مطالبی بروید که مخالفان حاکمیت فعلی و سابق و آینده در انواع و اقسام جرایم کاغذی و الکترونیکی و نوین، قلمی می‌کنند؛ و نمود نامرغوب کارگرانه‌ی ما را بگذارید تا خود در صورت توان از آن برای خویش کلاه‌ی ساخته و دو دستی آن را بچسبیم و شکرگزار باشیم که: کلاه داریم، پس هستیم؛ و این تاکید در آغاز یعنی مطلب پیش روی با قلمی کارگرانه نوشته‌شده و مهر و نشان سواد کارگری‌مان را به همراه داشته و اعتقاد بر این داریم که خود باید پی جوی منافع خود با استدلال و پیکار خود باشیم.

انتخابات در ظاهر، گزینش دسته‌جمعی فردی است که: مسئولیت اجرایی مقام و منزلتی را برای تصاحب و جایگاه خویش ساختن و یا به قول شعاری آقایان: جهت خدمت‌گذاری به مردم! در نظر گرفته است. در ایران اسلامی برای حضور در شورای شهر و روستا، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و پست ریاست جمهوری انتخابات برگزار نموده وعده‌ای از مردم در آن شرکت کرده و به دلیل و یا دلایلی فرد یا افرادی را جهت تصرف مقامی انتخاب می‌کنند.

به‌رغم غرغره‌های مردودین‌گزینش اولیه‌ی افراد، اعتقاد داریم در همه جای این دنیای مثلاً دموکراتیک و آغشته به دموکراسی، نیز برای کسب مقامی در پارلمان یا ارگان‌های دیگر حکومتی، جدای از در آب نمک خواباندن و پرورش دادن، نوعی گزینش اولیه توسط حاکمان صورت می‌گیرد تا عناصر ضدحاکمیت به مقام حاکمیتی راه نیافته و خواب حاکمان را آشفته نسازد. از این‌رو در هیچ جا به چنین عناصری، اگر سرکوب نشده باشند، برای تصاحب قدرت، امکاناتی داده نمی‌شود. پس با در بوق و کرنا کردن مسایلی از این دست هیچ دسته و گروه و حزب و جریانی چه داخلی و چه خارجی نمی‌تواند انتظار فریب ما کارگران را داشته یا عضویت افتخاری سیاهی‌لشکر شدن به ما اعطا کند. به همین جهت اجازه دهید تا خودمان با درک و شناخت و توان کارگری خودمان به خود انتخابات نگاه انداخته و باید و نبایدهای خویش را بیان کنیم که ناشی از منافع کارگری‌مان است؛ زیرا نه با تشویق حاکمان شرکت در انتخابات را وظیفه دانسته و نه با هوچی‌گری مخالفان رنگارنگ تحریم انتخابات را عملکردی انقلابی به حساب می‌آوریم. ما به طبقه‌ی فرمان‌بران و نه به طبقه‌ی فرمان‌دهندگان تعلق داریم؛ زیرا بر طبق تعریف قانون کار از ما، ما به فرموده و به حساب کارفرما، این یا آن کار را در ازای دریافت دستمزد انجام می‌دهیم و منافع ما گرچه ظاهراً ناشی از امنیت استقرار فرمان‌دهندگان (وجود کار) است اما در هر امر منفعتی جداگانه است که باید ساز آن را خود کوک کنیم تا نصیبی برده و نان را وادار به حضور بر سر سفره کنیم. به قولی ما به شیفتگان قدرت رأی نمی‌دهیم اما یافتن تشنگان خدمت نیز در این وانفسای بر فرض وجود چنین تشنگانی کاری است کارستان که تنها شاید به خاطر دارا بودن شاقول و شم طبقاتی‌مان که محوریتی مستقیم با گرایش جذب ریزمغذی‌های منافع ما دارد، بتوانیم از عهده‌ی آن برآیم.

چند ماه است که فضای عمومی و حاکم در کشور جدای از گرانی‌های کمرشکن، فضای انتخاباتی است، چه توسط کسانی که اعتقاد به زود بودن ایجاد چنین فضایی دارند و چه توسط کسانی که مستقیم و غیرمستقیم بر این آتش و التهاب می‌افزایند. افرادی بانام‌های متعدد، تشکیل باند و گروه و جبهه داده و در باب ایرادات حاکم بر کشور سخنرانی منتقدانه نموده و برای جلوه‌گری بیشتر خود بر سر



باکمی زیر و رو کردن مطالب مطروحه در نشریات همه‌ی نقطه‌نظراتِ کاندیداهای رسمی و غیررسمی پست ریاست جمهوری، معلوم و مشخص می‌شود و می‌فهمیم چند نفر احساس مسؤولیت کرده‌اند و چند نفر را هم گروه‌هایی برای رسیدن به احساس تکلیف هل می‌دهند تا زبان باز کرده و با احساس تکلیف خود بدان رسیده، آن را بیان کرده اعلام کاندیداتوری نمایند. همان طور که می‌دانید کارگران کاری به کار این فضاسازی‌ها جهت گرم و داغ کردن یا سرد و خاموش کردن تنور انتخابات نداشته و ندارند. مگر، آری مگر، اینکه احساس کنیم! یا بشنویم! یا بخوانیم! که یکی از کاندیداهای حاضر یا اینک غایب و فردا حاضر، برنامه‌ای برای دولت آینده‌اش نوشته و در آن برنامه، فصل یا صفحه یا پاراگراف و یا حتی خطی به ما کارگران پرداخته و مطالبات بر حق کارگری‌مان را مطرح نموده و راهکاری بنا به سلیقه و جایگاه خویش برای رسیدن ما به مطالبات‌مان طرح و پیشنهاد کرده باشد. سعه‌صدر داشتن یعنی همین!

با این که می‌دانیم به دلیل قوانین حاکم، هیچ کدام از کاندیداها از جنس ما کارگران نیستند و غم ما را ندارند، اما همین که ما را ببینند و مطالبات‌مان را بدانند و در حد خود مطرح کننده‌ی خواسته‌های ما باشند و ما بلافاصله چون آهن ربایی که در انبار کاه سوزن را می‌یابد و جذب می‌کند چنین فردی را دیده و مطرح می‌کنیم. مثلاً جناب آقای کمالی که ظاهراً از طرف خانه‌ی کارگر به عنوان کاندیدی ریاست جمهوری مطرح شده و در مراسم بزرگداشت تصویب قانون کار گفت: کارگران ایران لایق تشکیل دولت هستند و دیگر خاموش شد و نامی به عنوان کاندید از ایشان نیست. آری کلامی گفتن و گریختن، به کار ما نمی‌آید. ما به دنبال کاندیدایی هستیم که دست کم بر طبق همین قانون اساسی موجود مجری قانون بوده و عمیقاً و صراحتاً از اولویت مواد و اصولی در قانون اساسی جانب‌داری کند که جزو وظایف حاکمان حقوق انکارناپذیر مردم است؛ مثلاً صراحتاً خواستار اجرای کامل اصل قانون ۴۳ قانون اساسی باشد و نه مثل بسیاری چشم بر این اصل بسته و اجرای اصلی بعدی را که متأخرتر است، اولویت داده و دو آتش به اصل ۴۴ قانون اساسی بچسبد و به این بهانه مدافع خصوصی سازی باشد و با ایجاد دفتر تام‌الاختیار و اجرای قوانین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی باعث حذف یارانه‌ها و بسته شدن کارخانه، گشودن مرزها به روی هر آشغالی به نام واردات حتی میوه‌های بی‌مزه و دسته بیل ناقابل و افزایش سپاه بیکاران شود. خواهان استقرار و تداوم امنیت شغلی کارگران باشد یعنی قراردادهای موقت و سفید امضا از روی کارهای با ماهیت دائم برچیده شود، جلوی اخراج به هر بهانه کارگران گرفته شود. لایحه‌ی تغییر اصلاح قانون کار و تأمین اجتماعی را مثل ما کارگران، ضدکارگری و برخلاف قانون اساسی و قانون کار اعلام کند و در برنامه‌ی دولت خود تلاش در راستای اجرای بهتر فصل ششم قانون کار و آزادی تشکلهای کارگری را گنجانده و عملاً خواهان عدم دخالت دولت و دیگر ارگان‌های قدرت در امور تشکیلات کارگری بر طبق قانون بوده و گام بردارد و به آزادی سازمان‌یابی کارگران احترام بگذارد.

بد نیست همین جا که بحث آزادی پیش آمده یادآور شویم بسیاری گروه‌ها و جریان‌های چپ و میانه و راست و لیبرال و رادیکال اعتقادشان بر این است که: ما کارگران چیزی از آزادی نمی‌فهمیم و اصولاً نمی‌دانیم آزادی خوردنی است یا پوشیدنی. برای اطلاع این عالی‌جنابان سرخ و سیاه و سبزپوش باید گفت: ما کارگران اصلی‌ترین نیروی محرکه‌ی اجتماع بشری بوده و به دلیل جایگاه طبقاتی خویش عمیق‌تر و دقیق‌تر با مفهوم کاملاً انسانی تری، آزادی و عدالت اجتماعی را با پوست و گوشت خود درک و لمس می‌کنیم و برای همه‌ی انسان‌های روی زمین آرزومندِ آنیم. ابزار شناخت ما از آزادی صرفاً ناشی از منافع شخصی و تنها برخاسته از سلول‌های خاکستری ذهن هدایت‌شده‌مان نیست. برای شناخت آزادی تک تک سلول‌ها و یاخته‌ها و حواس پنج‌گانه‌ی ما در کارند، کاری سترگ چنان عمل دم و بازدم برای زیستن بدون وقفه‌ی ای تادم حیات. از این رو کاربرد واژه‌ی آزادی توسط شمایان معمولاً ما را غلغلکی نمی‌دهد، زیرا بیشتر از حد تصور شما شاهد استفاده‌ی ابزاری از واژه‌ی آزادی بوده‌ایم و هستیم، مثل بازار آزاد، دنیای آزاد و ... ما به نیات غیرانسانی و استثمارگرایانه و زیاده‌طلبانه‌ای که در پشت واژه‌ها خوابیده‌اند، می‌اندیشیم و با خواندن سطور نانوشته درک می‌کنیم که: از سرمایه‌داری جهانی هستید، در کنار سرمایه‌ی جهانی هستید یا علیه سرمایه‌ی جهانی. آری چون بر عکس شمایان قبل از هر چیز نیازمند خوردن و پوشیدن و سرپناه داشتن یعنی امرارمعاش هستیم امکانات اولیه‌ی زیستن برای ما اولویت داشته و پس از "بودن"



بحث ما بر سر انتخابات بود و شرکت یا عدم شرکت ما کارگران، ما در این بحث بیشتر طالب بیان خواسته‌ها و مطالبات مان هستیم تا روشن سازیم چه خواسته‌های اساسی داریم و با توجه به جمعیت بیش از ۳۰ میلیونی خود اگر کاندیدایی به حق برایمان بمیرد چگونه برایش تب کنیم و توان به آرزو رساندنش را داریم. ما با درک درست‌تر و ملموس‌تر از شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه‌ی خود ایران، نه افغانستان و پاکستان و پرتغال و رومانی و انگلستان، به طور طبیعی فراگرفته و می‌گیریم در راستای منافع عمومی خویش حرکت کنیم. از این رو با هر شعار دهان‌پرکنی جذب کاندیداها نمی‌شویم و به شیوه‌ی خود دنبال مطالبات برحق و زمین‌مانده‌ی خویش هستیم و در برنامه‌ی آنان می‌گردیم تا شاید اینک هنگام آن است که خواسته‌هایمان را فهرست‌وار برشمرده تاراه گریز (من چه می‌دانستم) را بر هر کاندیدایی بسته و روشنایی روز را نشانان دهیم.

۱- ایران یکی از ۱۹۸ کشوری است که قول و قرارهای نوشته‌ی شده‌ای را در سازمان بین‌المللی کار امضا کرده که نام این قرار و مدارهای نوشته و پذیرفته‌شده مقاوله‌نامه است اجرای همه‌ی مفاد این مقاوله‌نامه‌ها به‌خصوص مقاوله‌نامه‌های بنیادین که به‌عنوان حقوق بنیادین و بین‌المللی کار شناخته‌شده‌اند، خواست اولیه ماست زیرا بر طبق این مقاوله‌نامه‌هایی که توسط سازمان بین‌المللی کار تصویب و به رسمیت شناخته‌شده و اعضای متعهد به اجرای آن می‌باشند آزادی ایجاد تشکلهای کارگری بدون اجازه و دخالت دولت و تنها با ثبت تشکل دلخواه، تأیید و تأکید شده و فشار به کارگران برای پذیرش عضویت در آن یا خروج از این تشکلهای غیرقانونی است و کار کودکان ممنوع بوده و باید در ازای کار برابر به کارگر زن و مرد مزد برابر پرداخت شود.

۲- اصلاح فصل ششم قانون کار در راستای تسهیل ایجاد تشکیلات کارگری و تصریح در ممنوعیت دخالت دولت و ارگان‌های قدرت در آن بر طبق مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی کار.

۳- به رسمیت شناختن عملی روز جهانی کارگر به طور علنی و شفاف و آزادی عملی و قانونی کارگران برای تعطیلی و جشن گرفتن در این روز در هر کوی و برزن که بخواهند.

۴- عمل به قانون کار در تعیین سالانه دستمزد و جلوگیری از تخلف بانک مرکزی یا مرکز آمار در ارائه دروغین نرخ تورم و محاسبه‌ی امرار معاش، خانواده‌ی ۴ نفره و نرخ واقعی تورم در تعیین افزایش دستمزدها.

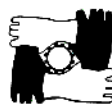
۵- مخالفت با لایحه‌ی ارسالی به مجلس به نام لایحه‌ی اصلاح قانون کار و نیز قانون تأمین اجتماعی و ضد کارگری دانستن این لوایح ضد انقلابی.

۶- تصویب قوانینی که کارگران در شوراهای عالی مربوط به خود دست بالا را داشته باشند به نسبت جمعیتی که دارند در جامعه؛ زیرا شورای عالی کار، شورای عالی کار کارگران است نه شورای عالی کار دولت که خود بزرگ‌ترین کارفرماست. دولت و کارفرمایان سازمان‌های بالادستی بسیاری در اختیار دارند، پس شورای عالی کار برای کارگران.

۷- لغو قراردادهای سفید امضا.

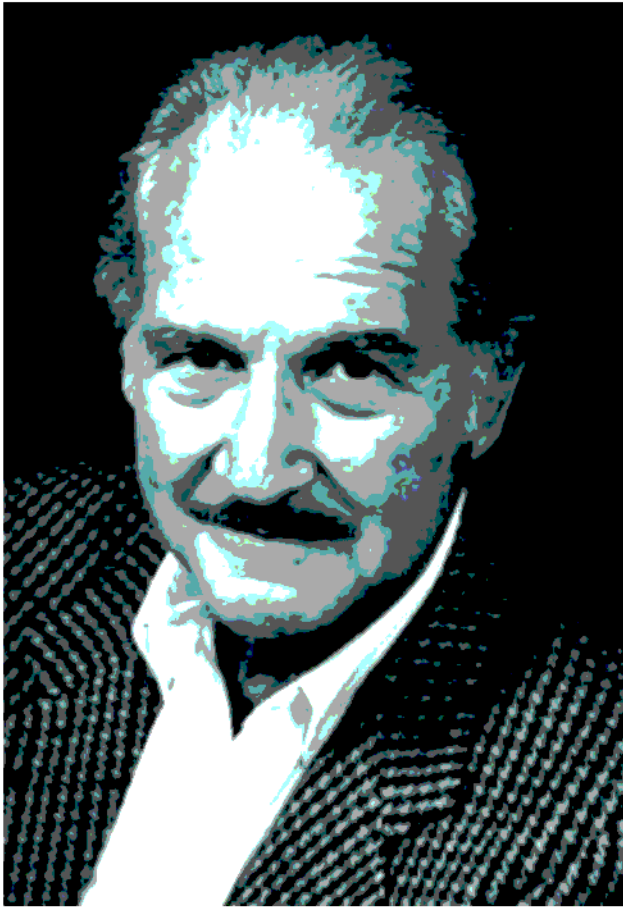
۸- لغو قراردادهای موقت در کارهای غیر فصلی.

۹- واگذاری سازمان تأمین اجتماعی به صاحبان اصلی آن یعنی کارگران و نمایندگان واقعی آنان و بازرسی ادواری بیمه از کارخانه‌ها و دقت در دریافت حق بیمه‌ی کارگران از کارفرمایان تا در هنگام بحران‌های ناشی از فلاکت، تأمین اجتماعی پشت کارگران را خالی نکند که تازه معلوم شده کارفرما چند سالی است که حق بیمه را پرداخت نکرده است.





## ما و امریکای لاتین

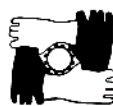


بنا به اقتضائات فضاهای حیات اجتماعی و مناسبات شهری، ما انسان‌ها مدام گرد هم جمع می‌شویم، ما همیشه همدیگر را می‌نگریم و حواس مان به صداهای اطراف مان است، در کلینیک‌ها، بیمارستان‌ها، کارخانه‌ها، در مدارس و محیط‌های آموزشی، وقتی که فضایی را اشغال کرده‌ایم، در پیاده‌روها و خیابان‌ها هنگامی که داریم بدن‌هایمان را جابجا می‌کنیم. در صف اتوبوس و محیط تنگ مترو هنگامی که فاصله‌ها به حداقل می‌رسد و نگاه‌ها با شرم ساری به هم دوخته می‌شود. زمانی که در کارخانه‌ها، سازمان‌ها و محیط‌های کاری به طرزی موحش و حیوانی نیروها و بدن‌هایمان را می‌بازیم و استثمار می‌شویم، در بازار وقتی برای مصرف کردن به نوعی دیگر چپاول می‌شویم. در فضاهای تاریخ ژودودمان، آنجایی که نامش شهر است و حاشیه‌های شهر، همدیگر را می‌بینیم و با بی‌اعتنایی از کنار همدیگر رد می‌شویم. با نگاه ناظر بیرونی، اینچنین، ما گرد هم جمع می‌شویم و یک امر واحد، یعنی پیشبرد منافع این ناظر بیرونی را پیش می‌بریم. این ناظر بیرونی به اعتبار عدم عاملیت‌اش، بیرون بودگی‌اش از واقعیت‌های جاری حیات زیسته‌مان، می‌تواند حاکمیت باشد، می‌تواند قانون در هیأت دولت، قوانین انتزاعی مناسبات کار و سرمایه، اخلاقیات بورژوازی و هر آن چیزی که منطق تاریخ فاتحان را برمی‌سازد، بی‌هیچ فرورفتگی و ادغامی با تاریخ فرودستان. چرا که تاریخ فرودستان، تاریخ درون است نه بیرون.

تاریخ تجربه‌های زیسته است نه امر بیرون‌ایستاده از زندگی، امری که، ما فرودستان، تنها می‌توانیم ببینیم‌اش، بشنویم‌اش، بخوانیم‌اش بی‌آنکه بزییم‌اش.

از نگاه تاریخ فرودستان، از نگاه تاریخ درون و از نظرگاه خودمان، مدت‌هاست که ما گرد هم جمع نمی‌شویم یا دست‌کم به ندرت این کار را می‌کنیم. ما به عنوان انسان‌های آگاه و افراد درهم‌خزیده برای ایجاد پیکر واحدی نیستیم، افرادی شده‌ایم که بنا به اقتضائات طبقاتی، فاقد امر مشترک هستیم. آیا ما زیست‌جهان‌مان را باخته‌ایم؟ آیا ما ساختارهای غیرشخصی امر جمعی را در محدوده‌های شخصی زندگی از کف داده‌ایم؟ به رغم احساس ضرورت امر جمعی، در یک کلام ما فرودستان، خالی از جمعیت شده‌ایم. ما فاقد تجربه‌ای جمعی، هستی‌مند، و فاقد عمل اجتماعی در سازمان‌های خودانگیخته هستیم. آیا ما می‌توانیم سرتاسر جامعه را همچون پیکره‌ی مقاوم که به صورت یک کل چندتکه، ناهمگون، درهم‌رفته، و قدرتمند شکل دهیم و رویاروی ماشین سرکوبگر دولتی و منطق برساننده‌ی آن یعنی سرمایه‌داری بایستیم؟

با وجود چنین فقدان‌ها و کاستی‌هایی، واجد امور مشترک بسیاری هستیم. همه‌مان در میانه یا در آستانه‌ی محرومیت‌ها هستیم، سلب امنیت‌مان فزونی می‌یابد، تحت فشار قرار گرفته‌ایم. از جانب مناسبات واحدی استثمار می‌شویم. یا بیکار شده‌ایم، و یا در وضعیت بیکاری به سر می‌بریم. با سازوبرگ‌های ایدئولوژیکی واحدی ساختارمند می‌شویم و از حداقل برخوردارها نیز برای بازتولید نیروی کارمان بی‌بهره هستیم. به مانند خلق و خواهامان، تجربه‌های انزوا و تنهایی‌هایمان نیز شبیه هم شده است. همه‌مان به یکسان در حال انقباضیم، آستانه‌های تحریک، احساس‌های فرومایگی و دثانت، رنج‌های مشترک در جغرافیای واحد با مهارت یکسانی در رگ‌هایمان تزریق شده است. در یک کلام در شرایط انضمامی یکسانی قرار گرفته‌ایم و محرومیت‌های واحدی را تجربه می‌کنیم.



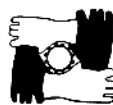
با نیم‌نگاهی به امریکای لاتین معلوم می‌شود که تا چه اندازه در شرایط مشابهی به سر می‌بریم، با یک تفاوت عمده: آنان در تمام مقاطع تاریخی، دارای تجربه‌های جمعی برای امر همگانی بودند. سیاست سازمان‌دهی زندگی و کار، بدون داخل شدن در عرصه‌ی بازی‌های ترویج‌شده‌ی سیاست از سوی عاملان منطق سرمایه، در کنار سازمان‌دهی جنبش‌ها برای تصرف قدرت سیاسی و از کار انداختن دولت را دارند. تشکیل اجتماعات خودبنیاد، ایجاد سازمان‌دهی محیط‌های کار در ارتباط با مسائل روزمره زندگی، ایجاد کمون‌هایی برای ساخت آلترناتیوهای خارج از مناسبات سرمایه‌داری، تجربه‌ی کمونیسم در هنگامه‌ی نبرد با همسایه‌ی شمالی و دولت‌های دست‌نشانده، همه و همه‌ی اینها از خلال نبرد و مبارزه پیش می‌آمد، بطوریکه امریکای لاتین عمل مقاومت را به عنوان امکان‌هایی برای تأسیس اشکال نوینی از زندگی قرارداد و مناسبات جدیدی از کار را پروراند. بی‌جهت نیست که ادبیات آن سرپا کنش‌گرا و شخصیت‌هایش اکتیویست، نقاشی‌هایش دیواری، تئاترش خیابانی و موسیقی‌اش کافه‌ای و سیاست‌هایش بازنمایی زندگی پرشور است. مبارزه آنان فقط برای ساقط کردن چیزی نبود بلکه تلاشی برای دست یازیدن به لذتی از خود مقاومت به مثابه خود زندگی بود. آنان اگر نهادهای سیاست را در عرصه پیکار عمومی از کف دادند ولی یک چیز را از دست ندادند: کنش‌های معطوف به زندگی به واسطه‌ی درونماندگاری عمل اجتماعی برای بازسازمان‌دهی مبارزه‌های سیاسی در همه‌ی اشکال؛ چه در سطح کلان و با غایت تصرف یا براندازی دولت و چه در سطوح ریز و با هدف سازمان‌دادن بدیل‌های خرد سرمایه‌داری.

تجربه‌ی جنبش‌های اجتماعی امریکای لاتین به ما می‌آموزد که در حین فرآیند نفی سلطه و مبارزه برای براندازی منطق حاکم مناسبات سرمایه، می‌توان هم‌زمان به بدیل‌ها و اشکال نوین زندگی و کار و جنبه‌های مرفقی و انسانی‌تر حیات اجتماعی اندیشید و باکی از تجربه‌ی چنین صورت‌های نوین و نوپای زندگی و کار نداشت؛ بطوری‌که بطور مداوم در حال بازتعریف تجارب و آموزه‌های جنبشی خود شد.

ما وقتی شهروند تابع قانون هستیم که خود را در ارتباط و همکاری با دولت تعریف کنیم و آن‌زمان که خود را یافته‌ایم ما مردمان ستم‌دیده بوده‌ایم، مردمانی در تقابل دائمی با دولت. در جنبش‌های اجتماعی امریکای لاتین، تمایز بین مردم تحت ستم و شهروندان قانونی همیشه برجسته شده است و بدین ترتیب خودآیینی شان را در منطقه‌ی خاص خود کسب کرده‌اند. آن‌ها می‌خواهند تا اهداف شان را با هویت جمعی، محلی، غیرقانونی، و ستم دیده شان منطبق کنند و خود را در مقام مردمی معرفی کنند که از برخوردهای غیرمنصفانه و استعمارگرانه‌ی دولت‌ها و حکومت‌های مختلف و سیاستگذاری‌های منفعت طلبانه شان طی سال‌های متمادی رنج کشیده‌اند. سیاست‌هایی که به واسطه‌ی اهرم نظامی همسایه شمالی و مشوق‌های صندوق بین‌المللی پول و سازمان‌هایی نظیر سازمان تجارت جهانی و بنیاد راکفلر چیزی جز نابودی تمام عیار سازوکارهای خودبنیاد و خودانگیخته این جنبش‌ها نبوده است. آن‌ها خواستار خودتعیین بخشی به سازوکارهای درونی و کسب امکان مدیریت و حکومت بر مناطق تحت سیطره‌ی خود هستند.

هدف نهایی همه‌ی جنبش‌های اجتماعی را باید تغییرات اجتماعی دانست. ولی پرسش اساسی این است که تغییرات از چه رهگذرها و با چه فرآیندهایی حاصل می‌شود. یکی از این شیوه‌های تغییر، معمولاً از خلال استراتژی‌هایی حاصل می‌شود که دولت را هدف قرار می‌دهند و تلاش می‌کنند بر فرآیند تصمیم‌گیری سیاست‌مداران اثر بگذارند تا مسأله‌ی خاص جنبش را پیش ببرند. در این بین می‌توان به منابع بسیج همگانی، فرصت‌های سیاسی، ساختارهای تکوین و مبادله‌ی نیروها، و رویکردهای فرهنگی گوناگون نظر داشت. بدین معنا بدیهی است که جنبش‌های اجتماعی توأمان حاملان واقعی تغییر در جامعه‌اند و اثرات اجتماعی فراوانی بر منطقه‌ی خاص خودشان دارند.

یک جنبش اجتماعی قدرتمند، شرطی ضروری برای طرح‌شدن موضوعات مهم مردمی است. یک جنبش اجتماعی می‌تواند کارگران و زحمت‌کشان، فرودستان و به حاشیه رانده‌شدگان و تمام اقلیت خوانده‌ها را مورد خطاب قرار دهد، از درون آن‌ها تولید شود و جمعیت‌های خرد و کلان مردمی را به حاملان توسعه‌ی اجتماعی در کشور خود بدل سازد. بدین ترتیب باید اذعان کرد که مردم در هیأت جنبش‌ها، سازمان‌ها و نهادهای ویژه‌ی خود، یگانه عامل راستین سیاسی برای تغییر هستند. سابقه‌ی طولانی



مبارزات سیاسی در این منطقه‌ی امریکای لاتین به همگان اثبات کرده است که هرچه یک جنبش اجتماعی از قدرت مردمی بالاتری برخوردار باشد، بیشتر می‌تواند بر سیاستگذاری‌های کلان حکومتی (سطح کلان) و زندگی واقعی مردم (سطح خرد) اثرگذار باشد.

۱۵ ماه مه یعنی ۲۵ اردیبهشت ماه، سال مرگ «کارلوس فونتس» یکی از نویسندگان امریکای لاتین است که از دل چنین مناسبات و جنبش‌هایی بیرون آمده است و در سرتاسر آثارش، ستیزه‌ها، ستم‌گری‌ها و ویرانی‌های بارآمده از سیستم سرمایه و مناسبات جهانی آن را افشا کرده است. در زیر به معرفی آثار و زندگی این متفکر مکزیکی می‌پردازیم

\*\*\*

کارلوس فونتس: زخم‌های انقلاب‌ها، کابوس‌های پیشرفت و پایداری رویاها

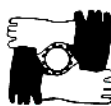
آیاز بلغار

حدود ۳۰ سال پیش سخن‌ران مهمان دانشگاه هاروارد، نطقش را با جملات زیر شروع کرد: «سال‌ها قبل برای یافتن زادگاه ایمیلیانو زاپاتا در ایالت مورلس در مرکز مکزیک سفر می‌کردم، جایی توقف کرده و از یک کارگر کشاورز پرسیدم: تا آن دهکده چقدر راه است؟ گفت: اگر سپیده‌دم راه می‌افتادی حال آن‌جا بودی.» به‌زعم سخنران، این مرد ساعتی درونی داشت که زمان او و زمان فرهنگ و ویژه‌اش را مشخص می‌کرد، زیرا ساعت همه‌ی تمدن‌ها الزاماً در یک زمان واحد میزان نشده‌اند. او افزود: «سپیده‌دم احیای اجتماعی فرهنگی با هیچ تقویمی مگر با تقویم مردم درگیر در آن جنبش تعیین نمی‌گردد و طلوع انقلاب؛ کل تاریخ جامعه را آشکار می‌سازد»

این استاد مهمان، «کارلوس فونتس» نویسنده و منتقد، که در یک خانواده‌ی یک دیپلمات مکزیکی با پدری ناسیونالیست و مادری کاتولیک مومن در یازده نوامبر ۱۹۲۸ در پاناماسیتی زاده شد. پدرش کنسول سفارت مکزیک در امریکای پر جنب و جوش دوره‌ی ریاست جمهوری روزولت بود و دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی‌اش را در شهر واشنگتن سپری کرد.

پدرش او را از همان دوره به خواندن تاریخ و جغرافیای مکزیک مجبور کرد تا از رویاها و شکست‌های مکزیک سر در بیاورد. او که در کشوری دورتر، داشت پیروزی‌هایش را جشن می‌گرفت، سرزمین اجدادی خود را کشوری خیالی و دردناک متصور شده بود با تاریخی مملو از شکست‌های خرد کننده. سال‌ها بعد نوشت «گاه نام پیروزی‌های ایالت متحده با نام شکست‌ها و خواری‌های مکزیک برابری بود در نقشه خیالی من چندان که آمریکا به غرب گسترش یافت مکزیک به سوی جنوب فشرده می‌شد.»

برای کارلوس نوجوان دهه‌ی ۱۹۳۰ تصویری از آمریکا ایجاد شده بود که در آن همه چیز انگار درست کار می‌کرد و ملت آمریکا ملتی با توان تخیل بی‌کران و جامعه آمریکا دارای ثروت نوشدنی همچون آموزش و پژوهش بود. این باور تا ۱۸ مارس ۱۹۳۸ ادامه یافت یعنی درست تا زمانی که رئیس‌جمهور «لاسارو کاردناس» دارائی‌های شرکت‌های نفتی خارجی را ملی اعلام کرد و روزنامه‌های آمریکایی با تیترهای درشت مکزیکی‌کمونیست و رئیس‌جمهور سرخ را محکوم کردند و به نام مقدس مالکیت خصوصی خواستار حمله به مکزیک شدند و از مکزیکی‌ها خواستند که در تحریم بین‌المللی، نفت خود را بنوشند! و این‌گونه بود که به ناگاه او آدم نجس مدرسه شد و چشم‌غره‌ها و ناسراها بر علیه‌اش شروع شد. این ابتدای شکل‌گیری مفاهیمی چون «خود» و «دیگری» در ذهن‌اش بود، خود و بیگانه‌ای که تمثیلی از مرزبندی میان فرهنگ مکزیک و آمریکا بود که فونتس تا آخرین روزهای حیاتش سعی در مفاهمه و گفت‌وگوی میان آن‌ها را رها نکرد: «دریافتم که میهن من واقعی است و مکزیک هویت من است و من در آمریکا فاقد هویت‌ام». فرآیند هویت‌یابی‌اش را با نگاه به تصاویر رئیس‌جمهور کاردناس، مردی با نگاهی دورادور سبز و زلال در چشمانش قوام بخشید و توانسته بود مکزیک کاردناس و رویدادهای سال ۱۹۳۸ را طوری بفهمد که تنها در عمل کنونی می‌توان اکنون را به گذشته و آینده بدل کرد. اوج این عواطف و احساسات را زمانی در خود بروز داد که در کنار پدرش در سینمایی قدیمی در واشنگتن فریاد زد «زنده‌باد مکزیک، مرگ بر بیگانگان». این عمل، پدرش را شرم‌نده اما در خودش غروری را برانگیخته بود که بعدها آن را نخستین عمل



عصبانگرانه‌ی خود یاد کرد.

- در پی مأموریت پدرش در ۱۴ سالگی وارد شیلی شد این سفر که او را وارد دنیای سیاست در امریکای لاتین و مصائب آن نموده بود، یاد گرفت که زبان اسپانیایی می‌تواند زبان مردمی آزاد باشد که به مانند آزادی ملت‌های امریکای لاتین شکننده می‌نمود. جدال میان خود و دیگری برای فوئتس که با مکاشفه‌های هویت در واشنگتن شروع شده بود با آموختن اینکه زبان منتخبش برای نوشتن باید اسپانیایی باشد ادامه پیدا کرد و با تصمیم جدی برای نوشتن به قطعیت رسید و سرانجام به عصبانی انجامید که تبلورش را بعدها در نویسندگی به نمایش گذاشت.

سال ۱۹۴۴ بعد از اقداماتی کوتاه‌مدت در آرژانتین، به مکزیک رسید و کشف کرد که کشور خیالی پدرش واقعی بوده و اما شگفت‌تر از هر سرزمین خیالی دیگر، کشوری که مرز میان دنیای صنعتی و در حال توسعه و مرز میان تمامی امریکای لاتین و ایالات متحده بود. او با تجارب و پرسش‌های زیاد به زیر و زبر مکزیک نزدیک‌تر شد و سرانجام به واسطه‌ی آثار و نوشته‌های سخت‌کوشانه‌اش به مکزیک خیالی عینیت بخشید: نوشته‌هایی از زخم‌های انقلاب‌ها، کابوس‌های پیشرفت و پایداری رویاها...

- مادرش او را در مکزیک در غیاب پدرش که در آرژانتین اقامت داشت در مدرسه‌ای کاتولیک ثبت‌نام کرد مدرسه‌ای که در آن دو اتفاق مهم برایش افتاد: وسوسه‌انگیز شدن گناه و سکس بر اثر احکام سخت‌گیرانه‌ی حاکم و چپ‌گرا شدن به دلیل بدگوئی‌های مداوم کشیش‌ها از لیبرالیسم مکزیک.

بعد از اتمام دبیرستان برای تحصیل در رشته حقوق وارد دانشگاه ملی شد و تحت تأثیر استادان تبعیدی راستینی که از اسپانیای شکست‌خورده در دانشگاه‌های مکزیک به هنرها و علم رونق بخشیده بودند، قرار گرفت و متوجه شد که قانون از فرهنگ و اخلاق و عدالت جدا نیست.

- فعالیت‌های فوئتس در عرصه‌های گوناگون صورت گرفت. مقالات بسیار در نقد کتاب و فیلم نگاشت. در کنار فعالیت ادبی و نمایشی به نوشتن مقالات سیاسی ادامه داد. کارنامه‌ی ادبی او شامل چندین رمان و مجموعه داستان‌های کوتاه است. او در «مرگ آرتیمو کرو» که رمانی رئالیستی به شیوه‌ی خاص است، سعی کرده در مکزیک بعد از انقلاب کندوکاو نموده و تأثیرات بعد از انقلاب را بررسی کند و به انتقاد از انقلابیون پردازد و با اشاره به وعده‌های انقلاب، انقلابیون را از تبدیل شدن به آدم‌های شبیه آدم‌های قبل از انقلاب برحذر دارد و با صراحت تمام به انعکاس رویارویی میان مصلحت‌جمعی و خواست‌های فردی انقلابیون پرداخته و به تشریح خصوصیات یک انقلاب و آرمان‌ها و خواسته‌های شخصیت اصلی داستان اقدام نماید.

رمان «آئورا» از معروف‌ترین آثار داستانی اوست. این داستان وضعیت حال و شخصیت اصلی را با گذشته‌اش پیوند زده و موقعیت‌های متناقض‌اش مثل نیکی و بدی، زشتی و زیبایی را در هم آمیخته و قهرمان داستان در آستانه‌ی احتضار، هویت اصلی خود را از دست می‌دهد و اینجاست که زیبایی به زشتی و نیکی به پلیدی بدل می‌شود. آئورا دختری دلرباست که فلیپه مونتر و را اغوا می‌کند تا او را در حال احتضار به اهریمن تسلیم کند. آنچه بر مونتر و می‌گذرد تجربه‌ای است که دو وجه دارد. او در عین رسیدن به شور و شهوت که زن اغواگر دوران پیش از مسیحیت آن را حفظ کرده به دوران امپریالیسم فرانسه نیز رجعت می‌کند، یعنی به همان جایی که مکزیک امروزی و نیز ذهنیت خود مونتر و در تقابل با آن ساخته شده‌است. مونتر و در این وضعیت روح و آزادی خود را در لجن‌زار حریص بستر معشوقه‌اش از دست می‌دهد.

- «گرینگوی پیر» به سرنوشت نویسنده سرشناس آمریکائی «امبروز بیرس» می‌پردازد که سرخورده از جامعه‌ی آمریکا در سنین سالخوردگی، راهی مکزیک انقلابی شد تا به انقلابیون ملحق شود. رایج‌ترین و محتمل‌ترین نظریه در مورد عاقبت زندگی بیرس آن‌است که او در مکزیک به نیروهای شورشی پاپخوویلا پیوست و در محاصره منطقه اوچینگا کشته شد. مضمون اصلی این رمان تقابل فرهنگ مکزیک و ایالات متحده است. در این جا نیز انقلاب مکزیک دوباره تشریح شده و به طور ضمنی به ناپدید شدن افراد در جریان حکومت‌های امریکای لاتین اشاره شده است.

نویسنده از فروش خوب این کتاب در آمریکا استفاده نمود و سعی کرد بحث‌های ضدامپریالیستی خودش را هر چه بیشتر به میان





آمریکایی‌ها بکشاند و در ضمن آن به ضرورت گفت‌وگو و دوستی فرهنگ‌های آمریکا و مکزیک بپردازد.

«پوست‌انداختن» یکی از بحث‌برانگیزترین و سیاسی‌ترین رمان‌های فوئنتس است. اثری که هر مفهوم، داوری و نقش در جایی از آن با ضدخود همراه می‌شود، حتی خواننده‌ی عادی هم به آسانی متوجه درون‌مایه آن می‌شود: تکرار شرارت و قساوت در طول تاریخ... فوئنتس درباره‌ی یادداشت غلط یکی از منتقدان آمریکایی درباره‌ی رمانش نوشته‌ای دارد که به تمام اتهامات و جنجال‌های منتقدان و مخاطبان خاتمه داد. او به سردبیر نشریه منتقد نوشت «در کتابم این ایده‌ی ساده را تشریح کرده‌ام که اشتیاق به آزادی می‌تواند به عنوان توجیهی برای ظلم‌های مفرط به کار رود، عظمت و تراژدی افکار انقلابی در این نهفته است که انقلاب‌ها دروازه‌هایی را به روی تمام آن چیزهایی که نظم مستقر منع کرده می‌گشاید... ریشه‌های کمونیسم نوع‌دوستانه و فاشیسم مستبدانه هر دو در طغیان‌های آنارشیستی دگراندیشان قرون وسطا قابل دسترس است... من با تمام خطراتش طرف‌دار جناح چپ‌ام و ضد دموکرات مسیحی‌های حاکم و امنیت دروغین‌شان... پوست‌انداختن طراحی شده تا صحنه‌های اوهم جناح راست باشد. من با نگاهی منتقدانه طرف‌دار چپم و ضدیتی منتقدانه با راست دارم... این دیدگاهی است انقلاب‌گرانه‌ی انتقادی...»

فوئنتس در یکی از آخرین داستان‌های کوتاهش - خانواده ژنرال - به شرح مأموریت یک ژنرال ارتش مکزیک که مأمور یک سره کردن کار نیروهای چریکی است که سردهسته‌شان یکی از پسران همین ژنرال است. این شورش مسلحانه به دنبال سرخوردگی عظیم مکزیک از دموکراسی ساختگی ایجاد شده است. در این داستان ضمن استحاله‌ی ژنرال به جانب‌داری از شورشیان، اکثریت مردم مکزیک به انقلابیون گرایش دارند زیرا مردم، چریک‌ها را به مانند اعضای خانواده‌ی خود یافته‌اند. این داستان می‌تواند به عنوان آخرین دیدگاه‌های کارلوس فوئنتس درباره‌ی مکزیک، انقلاب و مردم باشد. کارلوس فوئنتس روز یکشنبه ۱۵ مه ۲۰۱۲ در سن ۸۳ سالگی درگذشت و نیویورک تایمز روز بعد شادی خود را در پشت تیتربزرگش نشان داد: مرگ یک ضدامپریالیست در مکزیک!

منابع:

۱- کتاب «خودم با دیگران» و مجموعه داستان‌ها و رمان‌های کارلوس فوئنتس

۲- ماهنامه کارنامه شماره ۳۱

۳- ماهنامه تجربه شماره ۱۲

۴- کتاب ماه ادبیات و فلسفه شماره ۴۹



## جنگ‌ها و خشونت‌ها در زمانه ما:

### رواج دیگر بار جنگ‌های داخلی در منطقه خاور میانه\*

۱ - بعد از فروپاشی شوروی جنگ‌های داخلی به شدت رواج یافت طوریکه آمار کشته‌های حاصل از جنگ‌های داخلی در اروپای شرقی با تعداد کشته‌های جنگ‌های جهانی برابری میکند. امروزه شمار این جنگ‌ها ازدست رفته و مسلم آنکه قرائن گویای افزایش آن‌هاست. جهان سرمایه امروزه نه به میانجی دولت‌های دست‌نشانده با الگوهای استعماری که با به راه‌انداختن جنگ‌های داخلی است که زمینه‌ی لازم برای حضور موجه خود را فراهم می‌آورد. آن‌کس که مقصر است یک باره به عنوان منجی ظاهر می‌شود.

۲ - در اساس همیشه این همسایه است که دیگری منفور به حساب می‌آید و آدم‌ها تنها وقتی بیگانه‌ی آن سوی مرز را دشمن می‌خوانند که اجتماعی بزرگ‌تر شکل گیرد. همچون رابطه رابینسون کروزوئه و شخصی که جمعه<sup>۱</sup> نامیده شد، غرب با برابرنهاد شرق، با ساختن دیگری رازآلود، تولید مفاهیم جمعی را پیش گرفت؛ مفهوم ملت از زمانی نمود یافت که بیگانهای به سرزمین اجدادی قدم گذاشت یا به سرزمین بیگانه‌ای قدم نهاده شد.



۲

<sup>۱</sup> مشهورترین رمان نویسنده انگلیسی دانیل دفو در سال ۱۷۱۹ است. قهرمان داستان، که نام او بر این رمان نهاده شده، زندگی مرفه خود در بریتانیا را برای مسافرت در دریاها رها می‌کند. پس از اینکه از یک کشتی شکسته جان سالم به در می‌برد، ۲۸ سال را در یک جزیره و اغلب به تنهایی به گذران زندگی می‌پردازد تا آنکه زندگی یک بومی وحشی آن جزیره را نجات داده و نام «جمعه» بروی می‌نهد. این دو مرد سرانجام آن جزیره را به مقصد بریتانیا ترک می‌کنند. به نظر بسیاری، این زمان سرآغاز مواجهه‌ی غرب و شرق در شکب استعماری‌اش را بیان کرده است و اولین رمان برآمده از گفت‌وگوهای استعماری جهان است. کارل مارکس، جزیره رابینسون کروزوئه را چون «مدل اقتصاد مدرن فردگرایی جامعه بورژوازی» تحلیل می‌کند و معتقد است قهرمان کتاب، «نماد بورژوازی» در نخستین دوره سرمایه داری و نماد استعمارگرانی است که در جستجوی مواد اولیه، بازار و نیروی کار ارزان، بخش مهمی از جهان را فتح کرده اند و با صدور مناسبات اقتصادی اجتماعی خود، این مناطق را به مستعمره خود تبدیل می‌کنند. در رمان مشاهده می‌شود که رابینسون کروزوئه جزیره را به سبک استعمارگران بریتانیایی فتح کرده و به تملک خود در می‌آورد. در آن خانه و قلعه و سلاح می‌سازد، یکی از بومیان را نجات می‌دهد، او را نامگذاری می‌کند، مفهوم پول و مبادله را به او یاد می‌دهد، او را به خدمت می‌گیرد و بر او فرمان می‌راند. به این ترتیب رابینسون کروزوئه طبیعت را به ابزار و کالا و آدمیان را به نیروی کار بدل می‌کند.



۳- بهار عرب یا بهتر است بگوییم جنگ‌های داخلی خاورمیانه همه نوع نشانه‌های جنگ‌های داخلی را در خود جای داده است. برای جنگ‌های داخلی هیچ قانونی به تصویب جهانی نرسیده، شمار کشته شدگان جنگ‌های داخلی بطور معمول با حدس و گمان همراه است و آمار دقیقی از آن منتشر نمی‌شود. گروه‌های درگیر منازعه خود را مقید به هیچ عهد و قانون دست و پاگیری نمی‌دانند. بدون حضور نیروهای اجنبی شرایط برای تغییر قوای حاکم مهیا شده است. در حین جنگ‌ها نیروهای راستین نابود شده‌اند و چیزی باقی نمانده جز زمینی سوخته که سرود فتح سربازان نئولیبرالیسم در آن طنین انداز شده است.

۴- در سطح رسانه‌ای از ویژگی‌های جهان امروز این است که منازعات داخلی بی‌درنگ ابعاد جهانی می‌یابد و یا بهتر است بگوییم برخورد از چاشنی‌های جهانی می‌شود. در واقعیت نیز عکس این صادق است بطوریکه اختلاف در سطح بین‌المللی در سطوح ریز و داخلی تبدیل به جنگ همه علیه همه می‌شود، چنانکه طرفین منازعه در عمل مهره‌های بازی بزرگتری هستند.

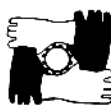
۵- حتی می‌توان گفت که امروزه جنگ‌های داخلی از بیرون وارد می‌شوند، همچون ویروسی سرایت می‌کنند و روندی درونی به خود می‌گیرند، خودانگیخته خوانده می‌شوند، سعی در پوشاندن ردای آزادی‌بخشی و یا خیزش‌های انقلابی را دارند و اینگونه می‌نمایند که برای گسترش، نیاز به نیروی خارجی هم نداشته باشند. مولکولی رشد می‌کنند و در نهایت همه گیر می‌شوند.

۶- امروزه عاملان جنگ‌های داخلی اصرار دارند که نشان دهند خودمختارند و تحت لوای ایدئولوژی خاصی نیستند، همه عاملان خود را ملزم می‌دانند که از ارزش‌های اپیدمیک‌شده‌ی جهان نئولیبرال تبعیت کنند و خواهان دموکراسی، داشتن نمایندگان در اجلاس‌ها، سمینارها و شنیده شدن صدایشان از جانب دولت‌ها، خاصه قدرت‌های غربی هستند. تمایل شدید آن‌ها برای مذاکره با قدرت‌های غربی چنان صورت کربخانه‌ای به خود می‌گیرد که انگار غایت این همه کشتارها تنها جلوس بر سر میز مذاکره بوده نه چیز دیگر. اصرار برای دیده شدن از سوی رسانه‌ها و ارج گذاری ارزش گذارانه از سوی آن‌ها، می‌تواند خود یک اصل انسان شناختی در مطالعه‌ی گروه‌های درگیر این تجارت خونین باشد. در عوض با نگاه به مبارزین دهه‌های گذشته که اغلب درگیر جنگ‌های داخلی بودند در می‌یابیم که سوژه‌های گذشته، انسان‌هایی باایمان بودند و اگر کشتاری راه می‌انداختند به نام این یا آن آرمان بود. اگر ویرانه‌ای برپا می‌کردند در اعلامیه‌ها و اعتقادنامه‌های وسواس‌آمیز و اعتراف‌نامه‌های رسمی خود برای آن دلایلی عقیدتی بر می‌شمردند. در جنگ‌های داخلی امروزی، مشروعیت، بر باد رفته و خشونت خود را از قید هرگونه استدلال ایدئولوژیک رهانیده است.

برای نمونه مبارزی چون «ایلچ رامیرز سانچز» (کارلوس) را آیا می‌توان با کسی چون «آندرس برینگ برویک» (قاتل نروژی) مقایسه کرد؟ «والی حداد» را با «اسامه بن لادن» و اردوگاه‌های جرج حبش را با سنگرهای القاعده. یک بار نام قاتل نروژی را در گوگل جست و جو کنید چه تره‌اتی دست تان می‌آید. سلام هیتلری می‌کند و با این حال چیزی از تاریخ فاشیسم نمی‌داند. مطمئن باشید علاقه‌ای هم به تاریخ ندارد و در جلوی رسانه‌ها از انگیزه‌های قتل چنین می‌گوید: «راستش فکر خاصی در کله‌ام نیست، حوصله‌ام سر رفته بود، ببخشید که بیشتر نکشتم، خارجی‌ها برام به جورهایی نجس بودند.» حالا ببینید رسانه‌ها چگونه او را بازنمایی می‌کنند.

۷- آیا شخص مجرم است که گناه می‌کند یا گناه‌کار همیشه محیط اوست. این جمله که آگاهی محصول شرایطی است که در آن قرار گرفته‌ای تا چه اندازه ساده‌لوحانه و از سر گشادی تفسیر شده است. اگر جنایتی به راه می‌افتد براستی مقصر کیست: والدین، جامعه، آموزش و پرورش، فرهنگ مصرف‌گرایی، رسانه، سیستم. امروزه، در بهترین حالت، به دست هر آدمکش یک پرسش‌نامه چندگزینه‌ای داده می‌شود تا هر جور که دلش خواست پر کند:

۱- مامان مرا دوست نداشت ۲- معلم من اقتدارگرا بود ۳- پدرم همیشه مست به خانه می‌آمد ۴- من در کودکی در محیط ناهنجاری بزرگ شدم ۵- فرصت‌های شغلی یک به یک از دستم رفته شد ۶- من فرزند طلاق هستم. به این دلیل راهی برایم نماند جز اینکه



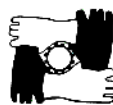
زورگیری کنم/ آدم بکشم/ خفت کنم/ کشتار راه بیاندازم/ دست به سوء قصد بزنم (لطفاً جلوی مورد صحیح علامت بزنید) این گونه است که جنایت از صفحه روزگار پاک می‌شود، چرا که مجرمی در کار نیست بلکه هر چه هست مریض است و عده‌ای وکیل و موکل. شیوه‌های مجازات نیز روان‌درمانی است و کانون‌های اصلاح و بازپروری. در این میانه مددکاران، تنها مراجع ذی صلاح و لابد اخلاقی هستند که می‌توانند در این باره اظهار نظر کنند. موقعیت‌های داوری نیز از انسان‌ها سلب شده و در عصر سلطه رسانه‌ها این روان‌شناسی اعماق است که چیرگی بلامنازع دارد. از آنجاکه افراد در امورات خود کاره‌ای نیستند و دیگر شخص به حساب نمی‌آیند، اشیایی مستحق مراقبت و پرستاری می‌گردند.

۸- «تئودور آدورنو» و «ماکس هورکهایمر» در مقاله «صنعت فرهنگ‌سازی» اشاره کرده بودند که زمانی فرهنگ داعیه روشنگری داشت و سعی می‌نمود دست کم در ظاهر، خود را در ذیل فرم‌های آوانگاردی پوشانده و به گونه‌ای عرضه کند تو گویی هنر اصیل است؛ امروزه چنین اصراری را در کالاهای فرهنگی نمی‌بینیم و میل به زیباشناسی زوارد در رفته و بنجلیسم در آن‌ها بیداد می‌کند. چنین مواجهه‌ای را شاید بتوان در اخبار و رسانه‌هایی که اخبار جنگ را در پوشش خود قرار داده‌اند مشاهده کرد. خونریزی، قتل و عام، جنگ و کشتار، شده است صنعت خبرسازی در خاورمیانه. شاید بهتر آن است از صنعت کشتارسازی رسانه‌ها سخن گفت. می‌بینید و می‌شنوید که در همه جا و همیشه قتل عام صورت می‌گیرد، انسان‌ها از گرسنگی می‌میرند، رانده می‌شوند، شکنجه می‌شوند و در معرض تجاوز قرار می‌گیرند و باین حال ما ایستاده‌ایم و تماشا می‌کنیم، دنبال مشغله‌های روزمره مان می‌رویم، دست روی دست می‌گذاریم. چه کاری غیر از این می‌توانیم انجام دهیم؟ همه ما تبدیل به تماشاگرانی صرف شده‌ایم. در گذشته رویدادهای جنایت در قالب قصه به گوش مردمان می‌رسید. لاقلاً از جنایت‌ها خبرهای اندکی به بیرون درز می‌کرد. در اردوگاه‌های مرگ دوربین‌های مدار بسته‌ای در کار نبود، ولی امروزه برعکس، قاتل جماعت با کمال میل مصاحبه می‌کند و رسانه‌ها به خود می‌بالند که در هنگام کشتار شاهد عینی رویدادها هستند، گزارش جنگ‌های داخلی بدل به سریال‌های تلویزیونی می‌شود و تبهکاران جنایت خود را به نمایش همگانی می‌گذارند، گزارش‌هایی که چاشنی همیشگی‌اش خشم و هیجان لازم است. این مسأله نشان دهنده این است که وحشت تبدیل به امر عادی شده است و فاجعه هر لحظه و در هر مکانی می‌تواند رخ دهد پس چرا در اینجا رخ ندهد؟ تولید وحشت به مثابه هیجان، از کارکردهای شبکه‌های خبری است.

۹- وحشت تصاویر اگر کسی را به تروریست تبدیل نکند دست کم به تماشاگر ترور تبدیل می‌کند و بدین گونه ما در هر لحظه در معرض اتهام هستیم چرا که شاهد جنایتی بودیم و کاری صورت ندادیم. فاجعه این است که همین تلویزیون برای بسیاری از خانه‌ها تبدیل به مرجع اخلاقی می‌شود. لایه لایه سریال‌های جنایی و گزارش‌های جنایات و کشتارها، آن تراکت پیام‌های سرمایه‌گذاری است و تبلیغات اوراق بهادار همراه با چاشنی اوقات شرعی به افق تهران که آدمی را به ملکوت برمی‌کشند و سپس پایین می‌اندازند. انگار صدای اذان و تصاویر ملکوتی در حکم کاتارسیسی<sup>۲</sup> است که بناست نفس آدمی را با شنیدن حکایات جذاب کشتارهای جمعی تزکیه کند. امروزه به واسطه ارتشی از تصاویر لاشه‌های مثله شده می‌توانیم سوریه را تصور کنیم، این همان کاری است که سال‌هاست در حق فلسطین انجام می‌دهیم. آیا کارکرد تأثیر اخبار بر اذهان چیزی به غیر از نوعی تزکیه و تهذیب نفس است؟ نفسی که قرار است از رهگذر سریال‌های آبکی حقوق بشر را مصرف کند و عذاب وجدان را تولید.

۱۰- ظاهراً جهان هیچ گاه خالی از نفرت نبوده است ولی حال نفرت در همه مسائل اجتماعی بدل به عمل عمده سیاسی شده است. مسأله این است که این نفرت نهاد یا طبقه خاص را آماج و مسئول قرار نداده است نه دولت، نه بورژوازی و نه حتی قدرت‌های خارجی را. از این رو در همه تار و پود زندگی روزمره رسوخ کرده و در همه جا سایه انداخته و نامتنظرترین و وهم‌آمیزترین

۲- روان‌پالایی، تزکیه و تهذیب نفس. اصطلاحی که ارسطو در تعریف تراژدی به کار می‌برد





شکل‌ها را به خود گرفته است، چندان که سرانجام، هر کس از هر کس نفرت پیدا کرده خاصه از همسایه اش. این نفرت تبدیل به آن چیزی شده که زمانی «ماکس شلر» نام «کین توزی»<sup>۳</sup> بدان نهاده بود.

«چیزی که لمپن و اوباش امروز را از اوباش دوران های گذشته متمایز می سازد از خودگذشتگی او و بی‌اعتنایی اش به جان و آسایش خود است. از خودگذشتگی نه به مفهوم فضیلت بلکه به این معنا که هیچ چیز نیست که هستی اش به تو پیوند خورده باشد و در هر زمان و مکان یکی می‌تواند جای تو را پر کند... این از خودگم‌گشتگی عمیق، این بی‌اعتنایی تمسخرآمیز یا ملالت آمیز که توده در قبال جان خود دارد، کاملاً غیر منتظره است. اینان از اساس به زوال عقل سلیم و قدرت تشخیص مبتلا شده‌اند و به همان اندازه از اساس به از کارافتادگی غریزه بنیادین صیانت نفس.»<sup>۴</sup>

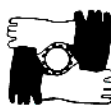
۱۱ - مبارز و فدایی دیروز با انتخاب آگاهانه از زندگی می‌گسلید و مبارزه اش او را به تمامی به تار و پود هستی اش وصل می‌کرد. این سرزنده ترین افراد با ربط دادن هر پدیده‌ای به خویشتن، تاریخ را وارد زندگی میکردند و زندگی شان همچون رویدادی ثبت شده در تاریخ. مبارزه برای او در عین زندگی و زندگی کردن شیوه‌ای از مبارزه بود. برای بنیادگرا، جهادگر و اوباش امروزی، خشونت تحت هیچ نظام اخلاقی توجیه نمی‌شود. از خودگذشتگی چریک دیروز جایش را به از خودگم‌گشتگی اوباش امروزی داده است. این چریک های درگیر در سوریه با آن که مدعی اند که در راه آزادی مردم سوریه می‌جنگند، ظاهراً عیبی در سلاخی آنان نمی‌بینند. تباری و همکاری با عاملین قدرت های غربی و دول کفار، برایشان عار نیست و به چشمشان بدیهی می‌آید. چگونه است که بنیادگرایی، افراد زنده را تبدیل به بمب های متحرک می‌کند. «ایالات متحده هم پیمان عراق است. عراق متحد ایران و ایران مدافع رژیم سوریه است که ایالات متحده قصد سرنگونی آن را دارد. ایالات متحده هم چنین هم پیمان قطر است که از حماس حمایت مالی می‌کند. متحد دیگر امریکا عربستان سعودی است که تامین کننده نیازهای مالی سلفیست هاست، یعنی همان کسانی که از لحاظ فکری جهادگرایانی را تغذیه می‌کنند که هدفشان کشتن امریکائی هاست» برای این مبارزین راه آزادی، برای مدافعان دخالت های بشردوستانه، چیزی بی ارزش تر از سرنوشت هم‌کیشان، هم وطنان یا هم زبانان خود نیست، عیبی در کار نمی‌بینند اگر که خانه اینان را بر سرشان خراب کنند یا با بمب به هوا بفرستند و یا از دم تیغ بگذرانند.

آیا این بنیادگرایی بیشتر واکنشی نوظهور به فشار های مدرنیزاسیون نیست؟ سرچشمه همه اریکه داران کشورهای اسلامی همان غربی است که سودای مبارزه با آن را در سر دارند و با این حال حسرت دستاوردهای مرگبارش را می‌خورند: حسرت بمب اتم، موشک و کارخانه ی تسلیحات شیمیایی اش. آن همه فرقه، گروه و شبه نظامی بنیادگرا بیش از هر چیز در فکر به دار آویختن هم کیشان خود هستند. آیا در اینجا با اعتقاد و ایمان طرف هستیم یا نسخه برگردان آن؟

مسلم است که بازار جهانی، از زمانی که دیگر از هیأت رویای آینده خارج و به واقعیتی جهانی تبدیل شده، هر ساله برندگان و بازندگان و بازندگانی پر شمارتر تولید می‌کند. از سویی گروه گروه کشور وارد چرخه داد و ستد جهانی می‌شود و از سویی دیگر جمعیت پرشماری که پیوسته بر شمارشان افزوده می‌شود در مسابقه بر سر رقابت و رده بندی از پای در می‌آید. آیا می‌توان گفت که خشونت جمعی سازمان یافته در خاورمیانه چیزی جز واکنش یأس آلود بازندگان در قبال اوضاع سیاه اقتصادی ناشی از سیاست های نولیبرالی است؟ هر جا که جنگی برپا شده و زمینی سوخته برجای مانده ردپای سرمایه به عینه قابل مشاهده است ولی نگون بختی آن است که فرجام متصور شده در مارکسیسم تیره و تار گشته و پرولتاریای منطقه حتی به ذهنشان هم خطور نمی‌کند در زیر سایه پرچمی گرد هم آیند و بالعکس در کار ناپود کردن خویشند.

<sup>۳</sup> ressentiment

<sup>۴</sup> هانا آرنت، وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، نشر ققنوس

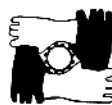


۱۲ - عاملان جنگ‌های داخلی امروز به هیچ آیین، راه‌پیمایی یا لباس هم‌شکل نیازی ندارند و نیز به هیچ برنامه بشارت یا میثاقی. حتی می‌توانند براحتی از رهبر هم چشم‌پوشند. صرف نفرت برایشان کافی است. نسل‌کشی دارد اتفاق می‌افتد بی‌آنکه یهودی وجود داشته باشد. پاکسازی‌ها دارد انجام می‌شود بی‌آنکه نیازی به ضد انقلاب باشد. کافی است که کسی طرفدار تیم دیگری باشد، به زبان دیگری تکلم کند، هر تفاوت می‌تواند تبدیل به خطری مرگبار شود ویرانگری برای سیستم تبدیل شده است به خودویرانگری که نه اساسی دارد و نه پایه‌ای. آه و ناله برای از دست رفتن فرصت‌های شغلی می‌تواند ویرانه‌ای را برجای گذارد که به مانند زمین سوخته جای مطمئنی شود برای سرمایه‌گذاری. فیلم هارمونی‌های «ورک مایستر بلاتار» اثر «بلاتار» را به خاطر آورید. همه چیز تنها برای این برپا شده است که خرد شود، ویران گردد و تنها عمل اخلاقی که امکان انجام آن باقی ست، عدم دخالت در این انهدام است. نظاره‌گری نیز کنشی نیست.

۱۳ - در جنگ‌های داخلی همواره بازندگان به روی بازندگان شلیک می‌کنند. حقیقت یک جنگ در پایان آن نهفته است و پایان این جنگ‌ها را تنها مردگان دیده‌اند. این جنگ‌ها، خواست نظام سرمایه‌داری است که با پیروزی هر طرف، سرزمین سوخته برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد و سرزمین سوخته تنها به کام سرمایه‌گذاری‌های جدید و غارت منابع به کار می‌آید. این نظام با به راه انداختن این ستیزه‌گری‌ها که از طرفی القاعده را تقویت می‌کند و از سوی دیگر مزدوران نئولیبرالی را در هیأت آزادی‌خواهان جا می‌زند، بازار فروش تسلیحات نظامی‌اش را فراهم می‌آورد. همچنین تولید چنین فضا‌های جنگ زده، امنیتی شدن فضا‌های زندگی و محیط‌های کار و فعالیت و دامن زدن بدان به واسطه‌ی رسانه‌های تحت‌منطق سرمایه، وضعیتی را حاکم می‌سازد که در چنین وضعیتی، بازستاندن حقوق زحمت‌کشان و کارگران استثمارشده با دشواری‌های زیادی مواجه می‌گردد. فضا‌های امنیتی شده در جامعه جایی برای مبارزات و فعالیت‌های دموکراتیک که از رهگذر آن مطالبات به حق کارگران فراهم شدن است باقی نگذاشته و جا برای چنین فعالیت‌هایی تنگ‌تر از پیش می‌شود.

در چنین شرایطی کارگران و زحمت‌کشان تنها یک راه دارند و آن هم اتحاد هر چه بیشتر صفوف خود با ایجاد اجتماعات، تشکل‌ها و پائیزی جنبش‌های خود به همراه منسجم‌تر شدن هر چه بیشتر نیروهای آگاه و روشنفکران ارگانیک، که بتوانند با چنین منطق بی‌منطقی و با جنگ طلبی‌ها و کشتارهای بی‌نتیجه مقابله کرده و حاکمیت اجتماعی را به صاحبان اصلی آن بازگردانند.

\* منبع اصلی این یادداشت کتاب «درستایش بی‌سواد» به قلم نویسنده‌ی آلمانی «هانس ماگنوس انسنس برگر» و به ترجمه «محمود حدادی» است که توسط نشر ماهی در سال ۱۳۹۱ چاپ شد. این نوشته با استفاده و ایده‌گیری از این کتاب نگاشته شده است.



## روایتی از مونتاژکاران کلیس و گل سر

هاله صف‌زاده

در کنار کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ صنعتی که هزاران کارگر را در استخدام خود دارند، کارگاه‌های کوچکی در کوچه پس کوچه‌های شهر، یا شهرک‌های اطراف، وجود دارند. کارگرانی که در این کارگاه‌ها کار می‌کنند از حداقل دستمزد هم محروم‌اند. هیچ حمایت قانونی از آنان نمی‌شود و هیچ نظارتی بر آنان نیست.

تولید یا اقتصاد خرد، یکی از مشخصه‌های مناسبات اقتصادی کشورهای پیرامونی است، امکانی را فراهم می‌کند تا کسانی که سرمایه‌ی اندکی دارند بتوانند با راه‌اندازی چنین کارگاه‌هایی درآمدی داشته باشند و بتوانند زندگی را بگذرانند. معمولاً این افراد یکی دو نفر کارگر یا خانه‌شاگرد را در استخدام خود دارند که خود نیز پایه‌پای آن‌ها کار می‌کنند. این همراهی در کار سبب می‌شود که رابطه‌ی خاصی بین کارفرما و کارگر به وجود آید. بعد هم به تدریج خود تبدیل به سرپرست تولید می‌شوند و حقوق‌بگیر فرد دیگری که سرمایه‌ی بیشتری دارد. و این گونه در رقابت با سرمایه‌های بزرگ از گردونه خارج می‌شوند. بیشترین کسانی که در اقتصاد غیررسمی مشغول به کارند، زنان هستند.

مصاحبه‌ی زیر آن‌چنان گویاست که نیازی به هیچ تحلیل و تفسیری ندارد و ما را با زندگی گروهی از کسانی که در این بخش مشغول به کارند آشنا می‌کند.

\*\*\*

در یکی از شهرک‌های کوچک و دورافتاده‌ی اطراف یکی از شهرک‌های بزرگ‌تر اطراف کرج، سراغ از زنانی گرفتیم که برای کسب درآمد و کمک به درآمد خانواده مشغول به کارند و این کار را در محیط زندگی خود یافته‌اند. هر چند درآمدش بسیار اندک است، اما برای آن‌ها بهتر از هیچ است و غنیمتی است که حاضر نیستند آن را از دست بدهند.

وارد شهرک که شدیم، همه چیز گواه از فقری می‌داد که ساکنانش با آن دست به گریبان‌اند. فضاهای عمومی شهرک ناقص و تکمیل نشده رها شده است. انگار گردی از خمودگی و بر روی ساختمان‌ها پاشیده‌اند. همه چیز خاکی رنگ به نظر می‌رسد حتی گیاهان سبز نیز از شفافیت و طراوت گیاهان فضاهای سبز بالای شهر محروم‌اند.

زن جوان تحصیل کرده‌ای که بیکاری و فقر او را نیز به همراه همسرش به این شهرک پرتاب کرده، ما را با این زنان آشنا کرد. بیکاری او را هم وادار کرده بود زمان‌های خالی وقتش را با ساختن کلیس در منزل پر کند و درآمد اندکی کسب کند. به دنبال کار بود. دور بودن شهرک از مناطق اصلی که می‌توان در آن کار یافت، دلیل دیگری است که فرصت دست‌یابی به شغل مناسب را برای او و دیگرانی که شرایط مشابه با او دارند، کمتر کند.

محل کارشان آپارتمانی بود در طبقه‌ی اول یکی از ساختمان‌های نیمه‌تمام شهرک. هنگام بالا رفتن از پله‌ها سرم محکم به طاق خورد. امکان نداشت کسی برای بار اول از پله‌ها بالا برود و سرش به طاق نخورد، باید سر را کاملاً خم می‌کردی و از پله‌ها بالا می‌رفتی. مشخص بود که پله‌ها و طبیعتاً کل ساختمان مهندسی‌ساز (!؟) است نقشه‌اش حرف نداشت! نیاز به ابتکار و خلاقیت زیادی داشت تا بتوان چنین شاهکاری درست کرد. خندیدیم و گفتیم: «دستش درد نکند با این نقشه، دزدگیر رایگان ساخته است.»

آپارتمان یک‌خوابه و ۵۰ متر بود و با موکت فرش شده بود. در آشپزخانه‌ی اوپن آن بسته‌ها و کیسه‌های حاوی کلیس‌های ساخته شده انبار شده بود. در وسط حال طاقه‌ی پارچه‌ای باز بود و خانمی مشغول برش بود. گوشه کنار هال پر بود از طاقه‌های پارچه. میز کوچکی هم در زیر پنجره قرار داشت که روی آن پارچه‌های بریده‌شده به ترتیب رنگ و اندازه چیده شده بود. روی دیوار نیز تابلویی نصب شده بود که رویش انواع مختلف کلیس و گل‌های پارچه‌ای به صورت تابلویی خودنمایی می‌کرد. برای جلب اعتماد و گرفتن اجازه برای صحبت با سایر خانم‌ها مصاحبه را با کارفرما شروع کردیم.

کارفرمایشان نیز زنی از جنس خودشان است. سرمایه‌ای داشته و کمی زرنگی و همسری که به دلیل بیکاری همراهش شده تا به اینجا رسیده است. این‌ها تنها تفاوت‌هایی است که میان آن‌ها می‌توان مشاهده کرد.



با اکراه پذیرفته بود مصاحبه کند. ترس و نگرانی از چهره‌اش موج می‌زد. نگرانی‌ای که نیم ساعت پس از شروع مصاحبه رنگ باخت و کم کم به اعتماد تبدیل شد. در انتها نیز احساس امنیتش را با دعوت صمیمانه برای نهار نشان داد.

\*\*\*

چهل و پنج ساله بود و یک سالی می‌شد که به اصطلاح کارفرما شده بود. به اصطلاح به این زنان می‌گویند خوداشتغال یا کارآفرین. صحبت را این‌گونه آغاز کرد: «قبلش من خودم مونتاژ کار بودم. در منزل خودم کارها رو می‌گرفتم و پخش می‌کردم. الان یک‌سالی است که اینجا رو اجاره کردم.»

می‌گفت بعد از بزرگ شدن بچه‌ها، برای اینکه پس‌اندازی برای خودش درست کند، کار را شروع کرده بود: «اول فکر می‌کردم خیلی خوبه که هم من کار می‌کنم و هم شوهرم. می‌توانم کمک خرجی باشم. بعد از بدشانسی یا شاید شانس، شوهرم کارش تق و لق شد. شوهرم پیمان کار بود. الان همه‌ی کارهای پیمان‌کاری را بیشتر سپاه و ارگان‌های دیگر می‌گیرند. آدم‌های بدون رابطه مثل شوهر من شدند اولویت‌های چندم که در مناقصه‌ها کنار گذاشته می‌شوند. کارشان که اینجوری شد، تأمین زندگی افتاد روی دوش من. شاید اولش کارم به عنوان یک تفریح و کمک بود ولی بعد جدی شد و به اجبار تبدیل شد. اولش خیلی خوشم می‌آمد اما الان دیگه خسته‌کننده شده است. این کار را با یک میلیون سرمایه هم می‌توان شروع کرد، در نتیجه دست توی بازار زیاد شده. رقابت بیشتر شده و باید تولید را با قیمت پایین‌تر زیاد کنیم. الان تنوع کار مهم است.»

### اولین بار که با این کار آشنا شدید چطور بود؟

اولین بار یکی از دوستانم که شوهرش در کار دچار مشکل شده بود، این کار را در بازار تهران شروع کرده بود و آورد اینجا. آن موقع می‌گفتم من این جور کارها را دوست ندارم. این کارها بیگاری است. بیشتر بازاری سود می‌برد. ولی وقتی خودم شروع کردم و آوردمش در خانه، کم کم دیدم نبودنش برایم سخت بود، با اینکه می‌دانستم در روز ۱۰۰۰ تومان بیشتر نمی‌توانم کار کنم. البته این مال دو سال پیشه. فکر می‌کردم بهش علاقه‌مند شده‌ام. اینجوری شد که کار را شروع کردم و بعد هم که مسأله بیکاری شوهرم بوجود آمد، مجبور شدم که سرمایه هم بگذارم.

### شوهرتان چه دیدی نسبت به کار شما داشت؟

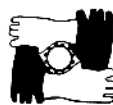
اوایل می‌گفت اصلاً کار نکن. چقدر در روز درآمدی من بهت میدم؛ بمان و خانه‌داری کن. من چون علاقه پیدا کرده بودم می‌گفتم نه. من کارم را می‌کنم و سعی می‌کنم به کار خانه لطمه نزیم ولی بعد که اجبار شد، این اولویت ما شد و کار خانه کم‌رنگ شد. یعنی الان دیگه من در خانه کار را سرهم‌بندی می‌کنم و رسیدگی به بچه‌ها مثل قبل نیست.

### چند تا بچه دارید؟

دو تا. یکی شون ۲۰ سالشه و یکی ۱۲ ساله.

### بچه‌ها نظرشان درباره کار چیست؟

پسر بزرگ من که شرایط را بیشتر درک می‌کند. خیلی دوست ندارد ولی به حالت اجبار قبول کرده که فعلاً باید زندگی اینطور باشد تا چرخ زندگی بچرخد. پسر کوچک‌ترم اوایل برایش مهم نبود ولی الان دوست داره من بیشتر در خانه باشم و بیشتر بیرون برویم، مخصوصاً تابستان‌ها برایش سخت‌تر می‌شود. مخصوصاً این کار، کاری است که ساعت کاری ندارد. انگار طوری می‌شه که آدم همیشه وقف کاره. مثلاً روزهای تعطیل هم بعد از ظهرها سعی می‌کنم بیایم.





## حداقل روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

من ۹ صبح کار رو شروع می‌کنم تا ۱/۵ و از بعد از ظهر ۴ شروع می‌کنیم تا نه و ده شب. تقریباً ده ساعت می‌شود.

## روزی ده ساعت کار چقدر درآمد دارد؟

الان به آقایی که تو بازار مغازه دارد گفته سرمایه خودت را از کار بیرون بکش سرمایه و اجاره و تدارکات اینجا را خودم می‌دهم و جنس رو هم خودم می‌آورم و می‌برم و شما مدیریت کارگاه را داشته باش، قرار شده اگر ۱۰۰۰ جین رو تحویل بدهم، ماهی یک میلیون تومان و اگر ۵۰۰ جین بدهم پانصد هزار تومان به من بدهد. یعنی بستگی به کار داره و حقوق ثابتی برایمان نگذاشته. چون من قبلاً کار می‌کردم مونتاژکارها من را می‌شناسند و به خاطر من و اعتمادی که به من دارند برای کار می‌آیند. آن‌ها هر موقع با من کار کردند، پول‌های‌شان به موقع داده شده است. در واقع هم تجربه و هم اعتماد دیگران و به نوعی اعتبار کار را من گذاشتم و سرمایه از آن آقا هست.

## یعنی الان شما با این حقوق راضی هستید؟

من یک ماه می‌خواهم با این روش کار کنم. بعد مقایسه کنم با وقتی که با سرمایه‌ی خودم کار می‌کردم و بعد تصمیم می‌گیرم. من با سرمایه‌ی خودم که بودم اینقدر سفارش نداشتم. ولی الان سفارش زیاد است و مونتاژکار می‌داند کار همیشه هست و می‌آید. چون الان اینجور تولیدی‌ها زیاد است. مونتاژکار اگر بینه کار نیست، سریع به تولیدی دیگری می‌رود. ولی اگر این آقا کارش پیوسته باشد مونتاژ کار اینجا ثابت می‌شود و می‌داند اینجا دائمی است و این بهتر است.

## با چند نفر کار می‌کنید؟

تعداد متغیر است. تابستان مونتاژکار زیاد است و تعداد به ۵۰ نفر می‌رسد، ولی زمستان که هوا سرد است و مدارس هم باز می‌شود، حدود ۲۵ نفر است. به طور متوسط ۴۰ نفر. یک نفر بُرش کار هست که ثابت. از وقتی این آقا سرمایه گذاشته و کار زیاد شده، ما تصمیم گرفتیم یک نفر را ثابت نگه داریم. ولی قبلاً من خودم کارها را آماده می‌کردم. زمستون کار اینجا خیلی سخته چون وسیله‌ی گرمایشی بخاری برقیه.

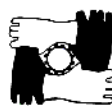
## اگر کسی تازه و نا آشنا باشد چگونه با او کار می‌کنید؟

اگر تازه اینجا ساکن شده باشند که آدرس و شماره‌ی تلفن می‌گیریم و اگر کسی معرفی کرده باشد که بیشتر رغبت داریم به خاطر اعتمادی که به طرف داریم. به او کار را آموزش می‌دهیم و بابت آن مبلغی نمی‌گیریم. بابت جنسی هم که می‌دهیم، مبلغی نمی‌گیریم. ولی جاهایی هستند که بابت آموزش بیست هزار تومان می‌گیرند سه مدل آموزش می‌دهند به شرط کار.

## چند تا کارگاه مثل شما الان هست؟

خیلی زیادند. الان تو همین محدوده دو تا هست. بعضی هستن که کار کم دارند. از همان اتاق خودشون شروع می‌کنند. توی مجتمع‌ها که باشی ایراد زیاد می‌گیرند. صاحبخانه‌ی ما خودش مشکلی نداره، اما ساکنین مجتمع ایراد می‌گیرند که هرکسی میاد اینجا و رفت و آمد زیاده.

## چقدر اجاره می‌دهید؟



پارسال با همه‌ی مشکلات اینجا که گاز نبود و ... یک میلیون پول پیش و صد و بیست هزار تومان اجاره. الان می‌گه دو میلیون و دویست تومان.

**خانمی که اینجا مشغول بشود، چقدر می‌تواند درآمد داشته باشد؟**  
اگر حالت سرگرمی داشته باشند، در ماه روی صدهزار تومان می‌شود حساب کنند. اگر جدی باشند و نیاز داشته باشند دویست تا ۲۵۰ تومان.

**بابت هر کار چقدر می‌گیرند؟**  
مثلاً این مدل که گران‌ترین هم هست، دویست تومان برای دوخت و دویست تومان برای مونتاژ می‌گیرند.

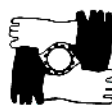
**چقدر زمان می‌برد همین مدل؟**  
الان یکی هست که در طول یک ساعت یک جین می‌دوزد. فقط برای دوختش ساعتی ۲۴۰۰ تومان می‌گیرد. در روز برای دوخت ۵ تا ۶ هزار تومان درآمد دارد.

**کار به شکلی هست که یکی فقط دوخت انجام بدهد و یکی مونتاژ؟**  
بله این کار اینجوری هست. امکانات دوخت را همه ندارند. ما جدا کردیم. من همیشه دوست دارم افرادی که با من کار می‌کنند راضی باشند. شخصی که کارش رو می‌کنه سریع بهش پول پرداخت بشه تا با رغبت بیشتری کار کند.

**یعنی اگر من الان دو جین کار را بیاورم و تحویل بدهم، پول دو جین رو می‌گیرم؟**  
بعضی‌ها نیاز مالی دارند و خودشان می‌گویند زمانی که کار را تحویل می‌دهیم پول رو می‌خواهیم و من برای این افراد، سریع پول‌شان را پرداخت می‌کنم، البته اگر از بازار پول را بگیرم و برای بقیه یک مقدار را می‌دهم و به مقداری مثلاً ده تومان می‌ماند برای کار بعدی. من آدمی بودم که به کارهای هنری هیچ علاقه‌ای نداشتم و کسی بودم که همه‌ی کارهای هنری و کاردستی مدرسه‌ام را می‌دادم بچه‌های دیگر انجام بدهند. فکر می‌کنم این اتفاق عجیبی توی زندگی من بوده. اما تو ذهنم همیشه این بود که مدیریت جایی رو به عهده بگیرم. اما تصور نمی‌کردم به تولیدی داشته باشم. چون نه کاری بلد بودم و نه ارث پدری داشتم که بگم کاری راه می‌اندازم. حالا امیدوارم کار به جای بهتری برسد تا من واقعاً مدیر باشم و درآمدش خوب‌تر باشد و من فقط نظارت کار را داشته باشم.

**در این صورت مدیر برای کار آدم دیگر می‌شوی و حقوق‌بگیر هستی و استقلال رو نداری؟**  
آره ولی این جوریه سرمایه بزرگ می‌خواد. این کاری که الان شما می‌گی ۳۰ یا ۴۰ میلیون سرمایه می‌خواد. الان این آقا ۲۰ تومان پارچه و چسب و بقیه‌ی چیزها خریده برای کارگاه. (بیست میلیون منظورمه) او سودش رو می‌بره، چون خودش در بازار است. اما من تولیدکننده هر چقدر هم بخواهم نمی‌توانم. همین جنس را چون بازار دست خودش است هر چقدر بخواهد به شهرستان می‌فرستند، اما من تولیدکننده که جنس را برای بازاری ببرم، با اینکه می‌داند چقدر برام تمام شده اما قیمت پایین برای خرید می‌دهد و من اگر نخوام جنس روی دستم بماند، مجبورم به او بدهم.

**اگه خودت بخوای تولید کنی، هر کدوم چقدر برایت هزینه می‌شود با دستمزد؟**



برای خودم هر جینی ۱۸ هزار تومان در میاد و من ۲۴ هزار تومان می فروختم یعنی با شش هزار تومان سود. با مغازه‌ها کار می کردم و با بازار کار نمی کردم چون بازاری‌ها اغلب پول نقد به آدم نمی دهند اگه هم پول نقد بدهند یه جین کار بهت میدن با یک تومان سود. می گویند چون مدام بهت کار می دهیم یک تومان استفاده است. (الان همین جینی که آقای ر... همان کسی که الان باهاشون کار می کنم به ما می دهند. او می گوید سرمایه از من ولی در هر جین تو یک تومان استفاده ببر. ولی قبلاً من همین رو به عنوان تولیدکننده می بردم بازار می گفت من ۵۰ یا ۶۰ جین بهت سفارش میدم. صد جین را شما با یک تومان سود حساب کن.

### تو این مدت که کار کردی با چه مشکلاتی مواجه بودی؟

من به مشکل خاصی برخورددم. شاید به خاطر رضایتی که کسانی که با من کار می کنند دارند. مثلاً من یکی از دوستانم کار می کرد ولی کارش بهم خورد. شاید به خاطر بی برنامه گی کار بود. چون این کار علیرغم ظاهر ساده اش باید برایش برنامه ریزی داشته باشی تا پارچه ات هدر نرود. من نظرم این است اگه مونتاژکارم راضی باشد، مواظب جنس من خواهد بود. چون من هیچ تضمینی ندارم بابت جنسی که می دهم. مثلاً یه وقت پنج جین کارم در خانه کسی می ماند. اگر تحویل ندهد من نمی توانم بروم در خانه شان و داد و بیداد کنم. ولی همیشه کارها را راحت و تمیز برایم می آورند. به نظرم اگر طرف رغبت داشته باشد، کار را خوب انجام می دهد. ولی این دوستم پول را از بازار گرفت و برای دادن به مونتاژکار تعلل کرد و مثلاً یک ماه به مونتاژکار بدهکار بود

شما به مونتاژکارها پول به موقع می دادی، آیا کسانی که در بازار به آن ها کار می دادی هم پول شما رو به موقع می دادند؟  
من همیشه یه پولی جدا می گذاشتم تا مونتاژکارها راضی باشند. مغازه دار اول ۵۰ جین سفارش میداد و پول ۳۰ جین را پرداخت می کنه. دفعه ی بعد ۷۰ جین سفارش میداد. ما باید پول ۷۰ جین را داشته باشیم تا بتوانیم برایش تولید کنیم. سعی می کردم برای ۷۰ جین بعدی پولی داشته باشم که به مونتاژکار بدم. همه ی مغازه ها اینطور نیستند. بعضی ها کم سفارش می دن و پول رو هم به موقع می رسونن. الان صاحب کارم جینی هزار تومان می دهد و هزینه ای هم نمی پردازم. اگر هم سرم دوباره کار شروع کنه و درآمد خوبی داشته باشه، از کار خداحافظی می کنم.

### خب اینایی که به شما وابسته شدن چطور می شوند؟

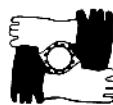
از اول هم انگار یکی هلم داد در کار. سرمایه هم یکی به من داد تا من را توی کار بیاورد. اگه دو سه نفر در کار باشند و حالت نظارتی باشد، شاید بتوانم بمانم و وقت بیشتری داشته باشم.

### مدل ها رو خودتون طراحی می کنید؟

بعضی ها بله و بعضی هم کپی است.

### مونتاژکارهایی که کار می کنند چه طیف خانم هایی هستند؟

بیشتر اون هایی هستند که می خواهند یه کمکی به خانواده بکنند. خیلی نمی خواهند خودش را اذیت کنه. یه چیز کوچیک که برای بچه هاشون خرج کنند. مثلاً این خانم می گفت می خواهم ۵۰ تومان هزینه ی فلان کلاس پسر رو بدهم. شوهرشون سر کار می ره و خونشون رو دارند. یه سری وام های خانوادگی دارند که نمی خواهند از شوهرشون بگیرند. مثلاً وامشون ۵۰ هزار تومانه. میان کار می کنند و وامشون رو می دن و اون وام رو هم مثلاً طلا برای خودشون می خرند. یا وسایل خانه را عوض می کنند. ولی اون طیفی که شما مدنظرتون هست و نیاز به این پول دارند اصلاً تو کار هم ضعیف تراند. انگار عادت کردند پول بهشون برسد. این ها یاد گرفتند پول رو بگیرند... رفتند خودشون را به امداد و خیریه معرفی کردند و تن به کار نمی دهند. می ره داد و بیداد راه می اندازه و وام می گیره. ما



خودشان تنبل‌شان می‌کنیم. خانمی هست که بیماری داره؛ توی استخرها را تمیز می‌کرده ولی این خانم تعهد کاری نداشت. دلم می‌خواست بهش کمک کنم.

### دخترهای دانشجو هم هستند؟

دخترهای دانشجو بعضی‌شون تابستان آمده بودند و کار را دیده بودند و خوششان آمده بود برای کار. اغلب‌شون هم چون دانشگاه آزاد بودند و می‌گفتند ما هزینه‌ها رو گردن خانواده‌هامون می‌اندازیم می‌خواستن تابستان یه کمکی باشه برای ترم جدیدشون یا خرج روزانه‌شان را در آورند.

### در کار شما چه برخوردهایی با یک زن می‌شه؟

اوایل چون خودم به بازار نمی‌رفتم، فکر می‌کردم بازاری‌ها خیلی دیدشون تغییر کرده نسبت به زن‌های شاغل. اما دیدم نه اینطور نیست و مردها همون دید منفی قدیمی را دارند. برای من نسبت به سنم برخوردها با من فرق داشته، اما می‌بینم دخترهای جوانی که می‌ان، بازاری‌ها یه جور دیگه فکر می‌کنند. فقط دو یا سه بار اول، فرد رو به خاطر کارش قبول دارن، ولی دفعه‌ی چهارم فقط به خاطر لحظاتی که با هم باشند، قبولش دارن، حتی اگر کارش بد باشه. فقط واسه اینکه طرف دو ساعتی تو مغازه باشه. همین که شماری تماس طرف رو داشته باشه، کافیه؛ حالا اگر کار را هم نرسوند ایرادی نداره. بعضی زن‌ها هم از این قضیه سوء استفاده می‌کنند.

### فقط گفت‌وگو شکل می‌گیره یا رابطه هم هست؟

نه خب فقط گپ نیست و پیش می‌ره. حتی اینکه طرف همسر هم داشته باشه. انگار دیگه مهم نیست. تعهدها اصلاً برای مردها و زن‌ها مهم نیست.

### این مسأله هست که کسی به خاطر اینکه کار داشته باشد به این درخواست‌ها پاسخ مثبت دهد؟

خودتون شخصیت مردها رو می‌شناسید. تا زمانی که بخواهند استفاده می‌برند، وقتی ببینند که منفعت و حالت قبل رو برایشان ندارد، همه چیز رو تمام می‌کنن. به خاطر همین پسر بزرگم را وارد کار کردم تا کار بازاریابی و... را انجام دهد. من خودم شخصاً دوست ندارم با یک مرد به عنوان صاحب کار صحبت کنم.

### تا حالا تجربه‌ی سوء استفاده‌های اینچنینی را در کارتان داشته‌اید؟

نه. همیشه ما باید اجازه ندهیم طرف طور دیگری با ما برخورد کند. من اعتقاد دارم که رفتارهای ما باعث بازخورد رفتار دیگری می‌شود. شخصی که بازار می‌ره باید پوشش اون مناسب کارش باشه.

### نظر شما در مورد این که خانم‌ها کار کنند و درآمد داشته باشند چیست؟

من شخصاً قبل از اینکه کار رو شروع بکنم، رویای دختری‌ام این بود که زن خانه باشم. من خانه را جای بدی نمی‌دانم که زن به تربیت بچه‌ها و آسایش شوهرش هم برسد. خودش هم آرامش پیدا می‌کند. این هم نیست که فقط بشور و بساب باشد. من که خانه بودم ۹ صبح که از خواب بیدار می‌شدم و خانه هم خلوت بود. تلویزیون روشن بود و شبکه‌هایی که آموزش خانواده و روان‌شناسی بود را گوش می‌کردم در ضمن کار هم می‌کردم وقتی بچه‌هایم می‌آمدند با بچه‌ها صحبت می‌کردم. ولی الان که به خانه می‌رسم، اصلاً از بچه‌ام نمی‌پرسم تو مدرسه چیکار کردی. چون اینقدر که ذهنم درگیر شده، الان من حتی با همسر هم صحبت نمی‌توانم بکنم. تا می‌خواهم حرف بزنم می‌بینم چقدر کار دارم. نه اجازه می‌دم او حرف بزنه نه خودم سعی می‌کنم هم کلام بشوم.





شخصاً دوست دارم یک زن در خانه باشد که از لحاظ مالی مشکل نداشته باشد. چون حس می‌کردم ممکن است به بچه‌هایم از لحاظ روانی ضربه بخورد. اصلاً به شوهرم و خودم فکر نمی‌کردم.

### فکر می‌کنی کار در کدام حوزه‌ها مناسب خانم‌هاست؟

من شخصاً دوست داشتم تحصیلات عالی داشتم. هم شخصیت زن بهتر می‌شد و کارهای سطح بالا می‌گرفت. البته من باهاشون صحبت نکردم آیا وقتی کلاس و سطح کار بالا است، دغدغه کم‌تر می‌شود یا نه؟ چون من خیلی خسته‌ام هم دغدغه‌ی فکری دارم چون حساب همه رو نگه می‌دارم و هم خستگی جسمی. من خودم اگر تحصیلات عالی داشتم شاید قبول می‌کردم.

### از وقتی رفتی سر کار، میزان همکاری شوهرت در کار خونه چطور بود؟

وقتی خودم باشم و دارم کار می‌کنم، در کار خانه کمک می‌کنه ولی الان او مدم اینجا و اون تا ظهر خونه است، چون من نیستم کار نمی‌کند. البته بستگی به حالش داره و به وقت‌هایی کار می‌کند. البته مرد که بیکار شود خیلی به مرد ضربه می‌خورد. یک بار که رسیدم خانه پسرم گفت مامان او مد و من گفتم نه بابا او مد. خیلی بهش برخورد و گفت هنوز جای بابا را نگرفتی. دو سال پیش که درآمدش خوب بود ما خیلی خوب خرج می‌کردیم. ولی الان که من هستم باز مثل قبل نشده. حس می‌کنم مردها پول‌هاشون برکتش بیشتر است. البته گرانی هم نسبت به دو سال پیش بدتر شده است.

### شوهرتون رو این درآمد نظارتی داره؟

نه. از اول هم دوست نداشتم دخالت کنه چون سرمایه هم از خودش نبود. شاید اگه یک میلیون سرمایه‌ی اولیه از خودش بود پیگیر می‌شد. روز اول هم که کارم را شروع می‌کردم، می‌گفت مطمئن باش که کارت نمی‌گیرد. بهم موج منفی می‌داد که تنها کسی که از کار تو سود می‌بره، کلیس فروش و پارچه فروش و بقیه هستند. ولی ظرف یک سال ۴ تا ۵ میلیون سود داشتم. که همه را خرج کردم و سرمایه‌ی اولیه را هم می‌توانم برگردانم. می‌شود ماهی ۵۰۰ یا ۶۰۰ تومان.

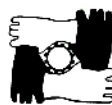
### حالا شوهرت خوشحاله از اینکه کارتون گرفته؟

هنوز نه. همیشه به جو ناامیدی بوده در خانه‌ی ما. تازه تازه دارم خودم را باور می‌کنم. شاید به خاطر جو منفی خانه بوده. اگر شوهرم بگه این کار داره راه می‌افته.

### فکر می‌کنید چقدر امکانش هست یه زن در جامعه کار را شروع کند؟

اول که کار رو شروع کردم گفتم چه خوب که می‌شه با یه تفنگ چسبی و مقدار کمی پول کار را شروع کرد که درآمد داشته باشه. به نظرم کسانی که فکر کارآفرینی دارند می‌توانند مثلاً توی همین بازار تهران که آدم می‌ره می‌تونه ایده‌ی کار پیدا کنه. ولی متأسفانه اراهای دلی خیلی راحت تر از تولیدی است. یه سری پخش‌کننده هستند که کار را ارزان تر اما نقدی می‌خرند ۵۰ جین را با دو تومان استفاده می‌خرند ولی همون کار را با سود بیشتر می‌فروشند. یعنی تولیدکننده را در بازار له می‌کنند. کاری را که از من می‌خرند ۲۰ تومان به شهرستان‌ها می‌فروشند ۳۰ تومان. ده تومان استفاده می‌کند در حالی که من تولیدکننده فقط ۵ تومان سود کرده‌ام. این کار دیگر دولت باید باشد حمایت هم بکند. تولیدکننده هر چه بدود نمی‌تواند خودش را بکشد بالا.

یعنی هیچ کس از شما تولیدکننده‌ها حمایت نمی‌کند؟  
نه.



## این گرانی‌ها و حذف یارانه‌ها چقدر روی کارتان تأثیر داشت؟

خیلی تأثیر نداشت. چون کلیس خیلی چیز ضروری زندگی نیست. الان خریداری که از من جنس می‌خره، بازار این را از من دو هزار تومن می‌گیرد این جنس رو ۵ هزار تومان می‌فروشد و الان ۵ هزار تومان خیلی به چشم نمیداد ولی اگر یه دفعه دو برابر می‌شد به چشم می‌ومد.

## پارچه خیلی گرون شد؟

قبل عید یک بار گرون شد که ما قیمت‌ها رو کشیدیم بالا. مونتاژکارها می‌گفتند کار را گران کن. دستمزد را گران کن. گفتم نه قبل از عید به‌خاطر پارچه هزار تومان گران کردیم. بعد عید هم هزار تومان دستمزد شماها را می‌کشیم بالا.

## در این یک سال چقدر افزایش پیدا کرد؟

افزایش زیاد نبود. حساب کن تقریباً صد تومان در هر کار اضافه‌تر شده. کاری را که پارسال دونه‌ای دویست تومان می‌دوختند امسال ۳۰۰ تومان می‌دوزند. بیشتر به این کار عادت کردند چون کار سلیقه‌ای است. یعنی نمی‌توانند روی ۵۰۰ هزار تومان درآمد ماهانه حساب کنند. ماهیانه حداکثر درآمدشون ۲۰۰ هزار تومان و یا ۲۵۰ هزار تومان می‌شه.

## این که اصلاً چیزی نمی‌شه! نه؟

می‌دونم ولی کاجی به از هیچیه.

## چند درصد از این خانم‌ها که کار می‌کنند سرپرست‌اند و خرج زندگی رو می‌دهند؟

چون مبلغ قابل توجهی نیست شاید آن‌ها یک مدتی بیایند. ولی بیشترشون زود این کار رو رها می‌کنند و می‌رن مثلاً سراغ نظافت‌چی شدن. سراغ کاری که بدانند که هر ماه ۴۰۰ تومان می‌گیرند. من فکر می‌کنم که ما مثل آهن‌های گداخته‌ای هستیم که با چکش به‌شان شکل می‌دهند

[دختر جوانی وارد شد و در مورد سهمیه‌ی یکی از خانم‌های مونتاژکار سوال کرد و مکالمه‌ی ما نیمه‌تمام ماند.]

- پس چه کار کنیم؟

- باید صبر کنیم آقای ر... بیاید.

- برای مریم بُرش زدی.

- دوجین براش گذاشتم.

- نه برایش ۵ تا بگذارید. نداریم.

- از این دو رنگه‌ها می‌زنیم، ساتن دو رنگه‌ها

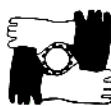
- چه اندازه برش بزنم؟

- پایه‌ها ۱۶ رویش نصف بشه... گل هاش هم ۸ سانت از مشکی.

...

بیخشید تا شما کارتان را انجام دهید، می‌شود با این خانم‌ها هم صحبت کنیم؟

اعظم خانم تازه اومده با ما همکاری می‌کنه. آرایش گر هم هست.



کار آرایش‌گری را داری این کار را هم انجام می‌دی؟ کدام یک را بیشتر دوست داری؟  
آرایش‌گری درآمدش بیشتره راحت‌تره.

پس چرا اومدی این کار را انجام می‌دی؟

چون کار هنری را دوست دارم. نه! راستش توی این منطقه مشتری آرایش‌گری هم کمه. درآمد کمه باید بیکار بشینم تا شاید یک مشتری بیاد. خب می‌آیم اینجا. یک سالی هست که مرتب می‌آیم. من کار را می‌برم برای این و اون. پخش‌کننده‌ی کار هستم.

می‌تونی از مشکلات کار بگی؟ از خانم‌هایی که برایشان کار می‌بری؟

اکثراً قشر کم‌درآمد هستند که مجبوراند کار کنند. من جایی که می‌برم از اینجا محروم‌ترند. اکثراً شوهران‌شان معتاده، بیکاره. بچه زیاد دارند. یک جووری باید خرج زندگی‌شون را در بیارن. زنای آنجا خیلی بیچاره‌اند.

[در اینجا خانم‌های دیگر هم ساکت ننشستند و وارد صحبت شدند.]

فاصله‌ی آنجا تا اینجا چقدر است؟

-ده دقیقه با ماشین. باور می‌کنی اینجا نزدیک استان تهران هستیم، ولی از دهات بدتره. مرده معتاده زنش کار می‌کنه ولی باز سرش غر می‌زنه.

-مرداشون هیچ کار نمی‌کنن حرف هم برای همسران‌شان در می‌آورند.

-توی این منطقه کلاً خانم‌ها کار می‌کنن. آقایون کلاً بیکارند.

-ما زندگی مون این جووری شده، پسر غر می‌زنه که خودت باعث شدی.

-خدایش شوهرم دبیر بازنشسته است. از اوّل من چیز زیادی ازش نخواستم. با همان شغل دبیری من خودم کار کردم تمام پولش را کتاب چاپ کرد بعد ماشین خرید. و هر چه من کار کردم شوهرم از بین برد. دخترهایم می‌گویند خودت از اوّل کار کردی بابا عادت کرد. باید می‌نشستی.

چند تا بچه داری؟

-سه تا دختر

دخترات هم کار می‌کنن؟

-دختر بزرگم مربی آموزشگاه است. دختر دومم طلاق گرفته شوهرش معتاد بود. رفته مارلیک آنجا هم آموزشگاه دارد و هم درس می‌خواند. بنده‌خداها برای مردها کار نیست. همه‌اش کارهای سنگین است.

نمی‌تونی که جایی را بگیری که درآمد بیشتری داشته باشد؟

برای آرایشگاه باید سی چهل میلیون داشته باشی یه جای شیک بگیری تا درآمد داشته باشی.

شوهرتان با کارکردنتان مشکل نداشته؟

چرا هنوز هم مشکل داره. ماشا اله که خودشان که کار نمی‌کنند با کار کردن ما هم مشکل دارند. می‌گویند باید ساعت ۶ توی خونه



باشی ... می‌گویند کار نکن ولی نمی‌گویند چیزهایی را که لازم داریم چگونه باید تهیه کنیم. با کدام پول زندگی باید کرد؟ می‌گویند نخور نبوش و هیچ کار هم نکن. وقتی دختر من جوان است نمی‌توانم به آن‌ها بگویم که نبوش. دخترام را طوری بار آوردم که دستشان توی جیب خودشان باشد.

### فکر می‌کنید که مهمه که زن‌ها دستشان توی جیبشان باشد؟

موقعی که ازدواج کردیم پول را می‌گذاشت توی کشو. یک بار گفت چرا پول‌ها زود تمام شده. من بهم برخورد. تمام قرون قرون خرج‌ها را نوشتم. از آن روز من از شوهرم پول نگرفتم. نگفتم به من پول بده. بعد خودم رفتم دنبال کار. خواهرم طلاق گرفته بود که

-خیلی مفیده که دستش توی جیب خودش بره

-من از شوهرم جداشدم. مجبورم که کار کنم.

-کمیت‌ی امداد کمک کرده ولی حالا شروع کردم خودم کار کنم. دوس داشتم خودم هم یک کمی پول داشته باشم. می‌خواهم برای بچه‌ام چیزی بخرم.

در حد یک آب باریکه بوده. من اگر این پول را ...

کمیت‌ه امداد چقدر کمک می‌کنه. ماهی ۳۲ تومان. وقتی یارانه‌ها آمده دیگه کمک غیرنقدی نمی‌دهند...

شوهرم معتاد بود. با خواهرم زندگی می‌کنم. او آرایش‌گر است. من توان کار زیادی ندارم. پایم را تعویض مفصل کردم. این کار را با عشق انجام می‌دهم...

من آرتوروز دارم سرم گیج می‌رود. آنقدر نقش بازی می‌کنم که شوهرم کمک کند...

یک جین می‌برم تا ساعت ۵ تمام می‌کنم می‌آورم و بعد یک جین دیگر. اگر دو جین را باهم ببرم استرس می‌گیرم و نمی‌توانم کار کنم. من یک ماهه کار می‌کنم. برش می‌زنم. شوهرم نمی‌گذاشت کار کنم ولی الان بیکاره. دیگه اعتراضی نمی‌کنه.

### کارش چی بود؟

توی موسسه سرویس رفت و آمد می‌داد. صاحب‌کارش دو ماه حقوق نداد. حالا اومده بیرون. دو ماهه توی خونه نشسته. یا اون باید توی خونه بشینه یا من. دعوامون می‌شه.

### راضی هستی؟

-از توی خونه ماندن بهتره.

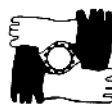
-من جمعه‌ای هم توی خونه ننوستم بمانم. به شوهرم گفتم. نمی‌خواهی دنبال کار بری؟ گفتم نه توی سن من دیگه چه کاری هست؟

-توی این سی سال زندگی این را فهمیده‌ام که باید همه چیز را از شوهرت بخوای. وقتی قانع باشی به هیچ چیز نمی‌رسی...

(اینها برای چندتا کار است؟ این‌ها را دوتا دوتا بشمریم برای یک کار...)

-من همه چیز می‌خواهم هیچ چیز هم بهم نمی‌رسه

-وقتی می‌گویند همین‌ه که هست، چه کار کنیم با آن‌ها درگیر شویم و کتک کاری کنیم؟





-وقتی می‌بینم شوهرم توانایی درآوردن پولش همینقدره. چقدر ازش بخوام...؟  
 -خدا پدر خانم ... را بیامرزد. اینجا دور هم جمع می‌شویم. هم کاری می‌کنیم و کمی درآمد داریم و هم مدتی از جار و جنجال‌های خانه دوریم.  
 -راست می‌گویید. زن خوبی است. پولمان را به موقع می‌دهد.

دل‌هایشان پر درد بود از بیکاری و فقری که هر روز درگیری و کتک‌کاری و دعوا را در خانه‌هایشان دامن می‌زند. از اعتیاد که پی‌آمد بیکاری است، از همسرانی که درک‌شان نمی‌کردند. پذیرفته بودند که کار همین است و درآمد اندک کار را پذیرفته بودند؛ چرا که گزینه‌ی دیگری نداشتند.



## ۰۰۹۳

علی اسداللهی

فرو رفتن انگشت در یک

فرو رفتن انگشت

در دو

فرو رفتن انگشت در پنج

وقتی از چرخش لنگان لنگان شماره گیر

صدای جوییدن استخوان می آید

از چرخ های میکسر سیمان،

از کمرگاه ابراهیم.

فرو رفتن انگشت در دماغی پُر - پس از خاکبرداری -

فرو رفتن انگشت در جوهر اینجانب..... موافقت خود را با مفاد این قرارداد اعلام میدارم

و نامی که با فشار دو پا بر هم - از شدت ادرار - ادا کردی: عبدالله آقا. عبدالله

عبدالله فرزند شعبان

عبدالله بیمه‌ی ابوالفضل

عبدالله تلفن راه دور

عبدالله

چند سی سی آب دهان در مشت، بر طبقه دوم تخت در کانکس نگهبانی

-عبدالله!

-عبدالله!

بیلش را برمی دارد

و ابراهیم را در آمبولانس می ریزد

۷۰ کیلوگرم هرات

کم می شود از محیط کار

۷۰ کیلوگرم هرات

فرو می رود در تهران

چند گرم هرات بماند برای عبدالله

برای صافی سیمان

چند گرم خاک، جمع شده بر پوست چسبناک چند گرم روده

چند گرم ابراهیم

به خیابان می رود با چرخ های میکسر سیمان

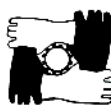
می رود عشق و حال

می رود تخریش

می رود دختر بازی



می رود زنگ بزند با کارت  
می رود انگشت کند در صفر، در صفر، در ۹۳  
می رود تَن بخرد با تخم مرغ  
می رود پول دریاورد از جوراب  
می رود با کفشهای تایگر عبدالله  
می رود با مینی بوس  
می رود سمنان  
می رود مشهد  
می رود هرات  
فاتحه مع الصوت



## خبرهای موثق را تیر کن

صمد شعبانی

فردا درخشش خورشید حتمی است  
 ابرهای بارانی کوچیده اند از آسمان شهر ما  
 تردد با رنگ پریشان روان و آرام است  
 در مسیرهای مجاز  
 غبار محلی از دریچه های حیران  
 لب پر می زند  
 و آسمان فیروز پر آژنگ  
 در محاق  
 سایه هایی پس و پیش لولی وش  
 می لولند  
 به ناگزیر  
 پرچین و شکن  
 در چنبر زندگی  
 پیشانی ها پر چروک از چرکتابی روز  
 چهره ها عصبی،  
 در تنگنای سیال زمان  
 لبان تلخ فراموشی بی خنده  
 در گذر فصل ها  
 نگاه ها پژمرده و افیونی  
 نگران  
 در فراخنای هوا  
 خطر یک حمله ی قلبی در شب بی ماه  
 از احتمالات است  
 جنون گسترده ی قرن  
 جدی است  
 در پیشانی روز بی امتیاز  
 و گلزار گل های جنون  
 زمین از ژرفای درد زخم بشکافته با بادهای گریزان  
 می نالد  
 خطر رفع نشد،  
 زلالی اما به تیرگی نشست، اجتناب ناپذیری قادر مطلق  
 از موج ها گذشت





آب‌ها از پشت سدها آزاد شدند  
 صف بیکاران مادرزادی پشت درزندگی  
 به شب نشست  
 کوچندگان اجباری نان و آفتاب  
 از مرزهای خاطره گریختند  
 خیلی‌ها راه را گم کردند  
 یک گام به پیش یک گام به پس  
 دست به دست می‌سایند و  
 می‌فرسایند  
 بعضی‌ها نمی‌دانند وسط بزرگراه ایستاده‌اند.  
 بعد از باران تاریکی، رنگین کمان نخواهیم داشت  
 در زندان تنهایی، بی‌قید و شرط گام زدن  
 بهتر از زندان عمومی است با یاد و خاطره  
 کلاغ‌های باغ ملی  
 صفحه روز کافی نبود  
 برای این همه شهامت  
 پاره‌ای از مطالب رسیده  
 سر از سطل سردبیر در آوردند  
 بعضی‌ها از سد ممیزی نگذشتند  
 بعضی چیزها به ذهن کسی خطور نکرد  
 اما اتفاق افتاد  
 شماری از اعداد صفرهای فراوانی از راست گرفتند  
 با تف خنده‌های رذالت بر لبان تزویر  
 نوشندگان آفتاب بر روی از خون  
 درهای ممنوع را کوبیدند  
 به مرگی کمتر از یک ثانیه محکوم شدند  
 مردند با هزار طرح نو در مشت  
 خیلی‌ها جهانی فکر کردند  
 گفتند چون پیتزای قورمه سبزی  
 شد غذای رسمی  
 بعضی‌ها بی‌جستن و فرسودن به رگه‌هایی از طلا رسیدند  
 بعضی‌ها به کاهدان زدند  
 بعضی‌ها در خنکای جاری رود  
 فسیل آینده شدند  
 بعضی‌ها لب تیغ سوختند و فرصت پروردن و بالیدن و ساختن



نیافتند

باز نقطه سر خط

زمین چرخید با انبوه ستم کاری‌ها بر گرده

خورشید درخشید

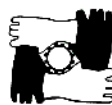
یخ‌ها آب شدند

ماه در آب‌ها رقصید و در روشن‌ترین شب خویش

حمله‌ای صورت نگرفت.

باد سر و چنبره در خود فرو خفت و

در، هم چنان بر پاشنه چرخید.



## خصوصی سازی یا منفعت طلبی

وحید فریدونی

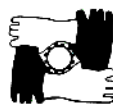
پس از پیروزی انقلاب با وجود فشارهای موجود از جو انقلاب و افکار چپ که رنگ و بوی اسلامی را نیز یدک می کشید، دولت تمام اقتصاد را به سمت مدیریت خود پیش برد. با شروع جنگ و وضعیت فوق العاده حاکم بر کشور بهانه ای همه جانبه جهت دولتی کردن اقتصاد را به دست داد، (که بخشی از آن در قانون اساسی آمده بود). حتی اقتصاد خرد از این ایده در امان نماند. اما پس از چندین سال به خصوص با فروکش کردن تب اولیه انقلاب و خوابیدن جنگ زمزمه هایی در راستای خصوصی سازی صنایع، معادن، بانک ها، حمل و نقل عمومی و ریلی، خطوط هوایی، پست و تلگراف و مخابرات و در کل بخش بزرگی از اقتصاد توسط حاکمیت به گوش می رسید. و در این راستا سازمانی نیز برای اعمال سیاست هایی جهت آزادسازی اقتصاد تأسیس شد و با ابلاغ اصل ۴۴ قانون اساسی از جانب جانشین رهبر انقلاب، واگذاری شرکت ها، معادن صنایع مادر، بانک ها و حمل و نقل عمومی و ریلی، پست و مخابرات و در کل اموالی که به واسطه ی بودجه ی عمومی دولت حاصل از فروش نفت به مدت بیش از ۳۰ سال و مشارکت بالای مردم ایجاد شده بود، (مانند مخابرات که با مزایده صوری و دستور ریاست جمهوری به نهادهای خاص واگذار شد). تحت نام خصوصی سازی با عنوان کوچک کردن دولت اقدام شد.

اگر آمار دقیقی از واگذاری اقتصاد به بخش خصوصی در اختیار باشد، مشخص می شود اکثر شرکت های فعال سود ده را با مبالغ بسیار ناچیز با عنوان زیان ده یا در آستانه ی ورشکستگی و تعطیلی، بدون مطالعه در بخش واگذاری به افراد حقیقی و حقوقی خاص واگذار کرده اند... خصوصی سازی، زمانی که ایران خواستار عضویت در سازمان تجارت جهانی شد و اصلاحات مد نظر بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی مورد قبول واقع شد، شتاب بیشتری گرفت و لذا بدون برنامه ای دقیق و بلندمدت که آثار زیان بار آن کمترین حد ممکن را داشته باشد و فقط برای منفعت طلبی عده خاص از کسانی که سهم خواهی از انقلاب داشتند واگذاری ها انجام پذیرفت. اما در برخی شرکت ها که هنوز رنگ و بوی دولتی می دهد، خصوصی سازی تابویی شده جهت اعمال فشار به کارگران آن مجموعه برای استثمار بیشتر زیرا که مدیران برای فرار از قوانین حمایتی قانون کار، که به اعتقاد نگارنده سهم کارگر از قانون کار بسیار ناچیز است، همانند تشکل مستقل، در جهت پرداخت کمترین دستمزد و بهره کشی از کارگر از این تابوی خصوصی سازی استفاده می کنند و کارگر را بر سر دو راهی امنیت شغلی و بهره کشی قرار می دهند. با عنوان اینکه اگر کارگران خواستار پیگیری حداقل حقوق قانونی مطابق قوانین موجود باشند، شروع به تبلیغات سوء و ترساندن کارگر که: شرکت را به سمت خصوصی سازی سوق می دهیم و کارگران اخراج می شوند و لذا کارگران نیز از ترس بیکار شدن در زمانی که تورم جامعه روزانه چندین درصد اضافه می شود و نبود کار در سطح کشور، تن به خواسته های مدیران می دهند. در بیشتر مواقع مدیران با این حربه موفق می شوند که کارگران را ترسانند زیرا هیچ تشکل مستقل کارگری که از طرف کارگران حمایت شود جهت جانب داری و حمایت از حقوق کارگر در ایران وجود ندارد، تنها سندیکای رانندگان و کارگران اتوبوس رانی تهران و حومه با تمام قوا جلوی بی قانونی و بی اخلاقی ها مقاومت کرده و هزینه های هنگفتی اعم از اخراج و بیکاری و زندان را داده است.

اگر با دقت بیشتری به اصل ۴۴ قانون اساسی نظر کنیم خواهیم دید که اموال عمومی همچنان باید در اختیار دولت بماند مانند صنایع مادر، مخابرات، بانک ها و راه و آهن و غیره... اما با تفسیر های غلط جهت منفعت طلبی عده ای هر آنچه را که به عموم مردم تعلق داشت یا به نوعی مالکیت آن دولتی بود و تحت لوای مدیریت دولت بود، به تدریج واگذار کردند. مانند سازمان تأمین اجتماعی که حاصل دست رنج میلیون ها کارگر طی ۷۰ الی ۸۰ سال پیش بوده و بدون برنامه واگذار به عده ای خاص شد. در بخش حمل و نقل درون شهری، که نگارنده سال ها به عنوان راننده اتوبوس مشغول به کار است، باکمی درنگ درمی یابیم شرکت هایی که مثل قارچ در سطح شهر تهران سر به آسمان کشیده اند، که برخی بعد از چند ماه اقدام به جمع آوری کرده و فقط از اعتبارات مورد نظر نهایت سوء استفاده را می کنند. جملگی متعلق به افراد خاص می باشند. به عنوان نمونه: «تعاونی همکار واحد» که دفتر مرکزی آن در میدان «رسالت»، خیابان «هنگام» است تمام مدیران ارشد آن، روزی از مدیران رده بالای شرکت اتوبوس رانی تهران بوده و پس از بازنشستگی در «تعاونی همکار» سهام دار می باشند.



حال آن که اتوبوس را با شرایطی به رانندگان و کارگران به صورت ۴ دانگ از ۶ دانگ و اجاره به شرط تملک واگذار کرده اند که در هر ماه مبلغ قابل توجهی از رانندگان بابت امتیاز خط و اتوبوس دریافت می کنند. همچنین اکثر ایستگاه های «بی آر تی» را نیز در اختیار دارند. اگر برآورد مالی دقیق صورت پذیرد با مبالغ بسیار زیادی روبرو می شویم که نصیب «تعاونی همکار» می شود. بنابراین خصوصی سازی، حداقل در بخش حمل و نقل درون شهری کاملاً به ضرر کارگر و به کام مدیران ارشد شرکت، شهرداری و سازمان های خاص شده است و اگر یک واکاوی در بخش مسافران نیز انجام دهیم کاملاً با نظر من موافق خواهید شد که تمام هزینه های کلان حمل و نقل شهری که مطابق قانون از وظایف دولت است، از جیب شهروندان و مسافران تأمین می شود و رانندگانی که اقدام به تحویل اتوبوس کردند همگی معترف به زیان می باشند زیرا اتوبوس رانی و شهرداری به تعهد خود عمل نکرده و تمام هزینه های کمرشکن را باید راننده ها متقبل شوند. مانند کارواش، لاستیک، قطعات یدکی و پارکینگ جهت پارک اتوبوس. که ابتدا با یارانه دولتی به رانندگان وعده داده شده بود. نگارنده معتقد است که خصوصی سازی فقط برای افراد خاص سود داشته و برای عموم جامعه باعث ضرر است و همچنین تابویی برای کارگران است برای استثمار بیشتر. در اتوبوس رانی با ورود اتوبوس های دو کابین که مطابق قوانین راهنمایی و رانندگی، خودرو فوق سنگین و مفصل دار است، شرکت مکلف است که با تغییر اتوبوس ها حقوقی متناسب در نظر بگیرد اما در عمل حقوقی اضافه نشد بلکه فشار مضاعفی برای بهره کشی بیشتر به رانندگان اعمال شد و مدیران ارشد، همچون آقایان «سنندجی»، «مدیرعامل»، «صادقی پیروز» معاونت منابع انسانی، «مالکی» معاونت اجرایی و «یحیی عظیمی» معاون مدیر، نماینده مدیر در شوراهای و رییس کمیته ی انضباطی کار، که سه نفر آخری همگی از بازنشستگان ارگان ها و سازمان خاص می باشند، با بی اعتنایی به قانون در شرکت اتوبوس رانی با حقوق و مزایای زیاد مشغول می باشند که بارها عنوان داشته اند «اگر کارگران پیگیر احقاق حق قانونی خود باشند، باقی مانده شرکت واحد را نیز خصوصی کرده» و هرازگاهی طرحی را به شورای شهر ارائه می دهند و این تابویی برای رانندگان شده برای بهره کشی هر چه بیشتر آقایان مذکور از کارگران. رانندگانی که پیگیر حقوق قانونی باشند. آنها با پرونده سازی و سندسازی که از کثیف ترین و غیراخلاقی ترین اعمال است، مبادرت به اخراج رانندگان معترض می کنند. آیا فشار امروزی که بر کارگران وارد می شود، ما را به یاد دوران برده داری نمی اندازد. باورش سخت است اما در قرن ۲۱ برده داری رواج دارد حتی بیشتر از گذشته و فقط کلمه ی لغوی آن تغییر کرده است: «کارگر»





## ضرورت اصلاح اساسنامه برای افزایش سطح معیشت کارگران بازنشستگان

جمعی از کارگران بازنشسته

تا کنون بیش از ۴۷۰ نفر از بازنشستگان تأمین اجتماعی این اصلاحات را تأیید و درخواست برگزاری مجمع عمومی فوق العاده برای تصویب آن نموده اند.

هر سال و هر ماه شاهد عمیق تر شدن فاصله بین حقوق دریافتی بازنشستگان و هزینه ها هستیم. امروزه خط فقر از ۲/۰۰۰/۰۰۰ تومان گذشته است؛ فقر غذای اصلی در سر سفره هر حقوق بگیری است. میزان افزایش حقوق بازنشستگان هیچ گاه به پای تورم واقعی نمی رسد. تورم یعنی جاروب کردن امکانات و هستی حقوق بگیران و متمرکز کردن در دست سرمایه داران است. مرکز آمار ایران



تورم سال ۹۱ را حدود ۴۱ درصد اعلام کرده است اما برای ما به عنوان مصرف کننده کاملاً ملموس است که تورم واقعی بالاتر از آن است؛ در حالی که افزایش حقوق بازنشستگان ۲۵٪ در سال ۹۲ اعلام شده است. اولین وظیفه نمایندگان و هیأت مدیره ها آن است که سطح حقوق و سطح زندگی بازنشستگان را حفظ کند؛ آنان باید روش هایی را اتخاذ کنند این هدف را عملاً محقق کنند یعنی نه تنها سطح حقوق و سطح معیشت و بیمه بازنشستگان کاهش نیابد بلکه بهبود هم پیدا کند و اگر قادر به این کار نبود یعنی رسالت و ضرورت حضور خود را زیر سؤال برده است.

مشکلات دیگر؛ کاهش حمایت های بیمه ای از کارگران بازنشسته و بخصوص لایحه جدید تأمین اجتماعی همگی به مشکلات کارگران بازنشسته می افزاید. یکی از پایه های تأمین اجتماعی؛ یعنی بیمه کامل و تکمیلی از عهده سازمان تأمین اجتماعی برداشته شده و بعهد بخش خصوصی؛ با تحمیل هزینه به کارگران بازنشسته و پوشش اندک بیمه نسبت به آنان قرار گرفته است و هیأت مدیره نه تنها اقدام جدی در مورد حل این مسائل نداشته بلکه از این سیاست های مدیریت تأمین اجتماعی حمایت نموده اند؛ این در حالی است که بازنشستگان کشوری بیمه طلایی دریافت می کنند.

بخش های زیاد اساسنامه در تضاد با قوانین جاری و مفاد قوانین کار؛ تأمین اجتماعی و قانون اساسی است. تغییرات لازم در اساسنامه برای حفظ و ارتقاء سطح معیشت بازنشستگان به شرح زیر ضروری است.



## الف) ضرورت تغییرات اساسنامه و تأکید بر سطح معیشت کارگران بازنشسته :

عمده ترین وظیفه هیأت مدیره کانون مذکور اقدام در جهت تأمین و ارتقاء سطح معیشت و بیمه کارگران بازنشسته است و لذا پیشنهاد می شود در ذیل ماده ۲۱ اساسنامه در مورد وظیفه هیأت مدیره تأکید شود :

- ۱- وظیفه اصلی هیأت مدیره : افزایش سطح حقوق و قدرت خرید حقوق کارگران بازنشسته و افزایش دریافتی مطابق افزایش سطح زندگی و تورم سالیانه و ایجاد خط رفاه برای کارگران بازنشسته است
- ۲- اضافه شدن یک تبصره به بند یک مبنی بر آنکه : هیأت مدیره موظف است اقدامات جدی برای استمرار و ارتقاء حقوق تأمین اجتماعی کارگران بازنشسته به عمل آورد و علیه کلیه قوانین ؛ مقررات و اموری که سطح معیشت ؛ بیمه و تأمین اجتماعی بازنشستگان را تضعیف کند ؛ اقدامات لازم را با مشارکت کارگران بازنشسته از جمله برگزاری مجمع فوق العاده به عمل آورد .
- ۳- بند ( ج ) به ماده ۱۱ اساسنامه اضافه شود : برای بررسی عملکرد هیأت مدیره و بازرسین در سال قبل و ارزیابی اثربخشی عملکرد آنان بالأخص در میزان افزایش مستمری کارگران بازنشسته ؛ می بایست در ابتدای هر سال مجمع عمومی فوق العاده تشکیل شود و در صورت عدم تأیید اثربخشی فعالیت هیأت مدیره ؛ مجمع فوق العاده "عدم صلاحیت" آنان را اعلام می نماید . همچنین مجمع عمومی فوق العاده در خصوص کلیه موضوعاتی که در سطح تأمین اجتماعی و بیمه ای و مستمری کارگران بازنشسته مؤثر است ؛ می بایست تشکیل شود . مجمع عمومی فوق العاده با درخواست هیأت مدیره یا بازرسین و یا درخواست تعدادی کارگران بازنشسته که کمتر از تعداد شرکت کنندگان در آخرین مجمع عمومی نباشد تشکیل می شود .

## ب) ضرورت تغییرات در محتوای اساسنامه :

- ۱- طبق ماده یک دستورالعمل تأسیس کانون های کارگران و مدیران بازنشسته مؤکداً آمده است : که منظور از بازنشسته در این دستورالعمل کارگران و مدیرانی است که قبل از بازنشستگی طبق مقررات قانون کار ؛ به کار اشتغال داشته و بر اساس مقررات جاری بازنشسته شده باشند . و لذا ضروری است تنها بازنشستگانی که مشمول قانون کار بوده اند عضو کانون بوده و در مجامع عمومی شرکت نمایند اما آنان موظف به پیگیری تمام حقوق بازماندگان و ازکارافتادگان می باشند .
- ۲- ماده ۷ بند سوم یکی از شرایط انتخاب شونده گان ؛ حداقل داشتن سواد "خواندن و نوشتن" ذکر شده است در صورتی که بخش هایی از کارگران امروزه دارای تحصیلات کارشناسی و بالاتر بوده و اکثریت کارگران دارای تحصیلات "پایان متوسطه" می باشند و لذا حداقل سطح سواد برای انتخاب شونده گان لازم است حداقل "سوم متوسطه ( سوم راهنمایی )" تعیین شود .
- ۳- در ماده ۱۷ تجدید انتخاب هیأت مدیره برای دوره های بعد را نامحدود می داند درحالی که در "قانون تعاون" انتخاب هیأت مدیره را فقط برای دو دوره مجاز می داند و برای دور سوم می بایست فرد کاندیدا ۷۵ درصد کل آراء را کسب نماید ؛ و لذا ضروری است که حداکثر برای عضویت هیأت مدیره دو دوره متوالی مجاز و برای دور سوم مشروط گردد .
- ۴- با توجه به متوسط عمر انسان در ایران که ۷۰ سال است و بازنشستگی از سن حدود ۴۵ سالگی شروع و حداکثر ۶۰ ساله بازنشست می شود ضروری است که در ماده ۷ بند سوم داشتن حداکثر ۷۲ سال برای کاندیدا شدن عضویت در هیأت مدیره قید شود . این امر برای پیگیری جدی مشکلات کارگران بازنشسته ضروری است .

## د) مغایرت در مضامین اساسنامه با قوانین جاری : تضاد اساسنامه با مشارکت کارگران بازنشسته :

علی رغم وجود حدود ۴۰۰/۰۰۰ بازنشسته در تهران ؛ اساسنامه حضور ۳۵۰ نفر بازنشسته ؛ یعنی کمتر از یک هزارم کارگران بازنشسته را برای برگزاری مجمع عمومی کافی می داند . به عبارت دیگر با ۳۵۰ نفر می توان سرنوشت چهارصد هزار کارگر



بازنشسته به همراه خانواده‌های آنان را رقم زد. لذا باید با منطقه‌ای شدن و تشکیل کانون در هر یک از شعبات و تغییر اساسنامه زمینه را برای مشارکت کارگران بازنشسته مهیا نمود.

ج - تغییر غیرقانونی اساسنامه بدون تصویب مجمع عمومی :

هیأت مدیره در اطلاعیه در ۹۰/۱۱/۱۲ مجمع عمومی فوق العاده برگزار نمود تا دو موضوع در اساسنامه تغییر داده شود. اما هشت مورد دیگر اساسنامه را بدون تصویب مجمع عمومی به طور غیرقانونی تغییر داده اند که می بایست لغو شود ما امضاء کنندگان درخواست اعلام برگزاری مجمع عمومی فوق العاده لغایت پایان فروردین ماه ۱۳۹۲ جهت اصلاح موارد مطروحه در جهت برآوردن منافع کارگران بازنشسته را می نمایم تا سطح حقوقمان افزایش یابد.

### جمعی از کارگران بازنشسته

کارگران بازنشسته محترم

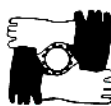
سال هاست که افزایش سطح زندگی و تورم حقوق ما را می بلعد. ارزش حقوق دریافتی ما دیگر نه هر سال؛ بلکه هر روز در حال کاهش است. در سال ۹۱ افزایش مواد غذایی بیش از ۱۰۰ در صد؛ خود رو بیش از ۱۰۰ در صد و لوازم خانگی بیش از ۲۰۰ در صد افزایش یافته است. در مقابل این تورم در چند سال اخیر بین ۱۰ تا ۲۰ در صد حقوق کارگران بازنشسته افزایش یافته است که به معنی کاهش قدرت خرید آنان و حرکت به سمت فقر و فلاکت آنان است

از طرف دیگر بازنشستگان پراکنده بوده و متحد نیستند و نمی توانند حق مسلم خود را به دست آورند و هیأت مدیره کانون نیز عملاً هیچ کاری انجام نمی دهد و حتی مشوق طرح های ضد کارگری از جمله لایحه جدید تأمین اجتماعی شده اند. هیأت مدیره کانون هیچ گونه تأثیرگذاری در تعیین میزان حقوق ندارند و حقوق ما توسط یک هیأت دولتی و مرکب از وزرا؛ معاونین و مدیران دولتی تعیین می شود.

خط فقر هم اکنون حدود دو میلیون تومان در ماه است درحالی که متوسط حقوق دریافتی ما پانصد هزار تومان یعنی چهار برابر کمتر از خط فقر است و پس از سی سال کارگران می بایست با انواع و اقسام؛ فقر؛ بیماری؛ درماندگی و از دست رفتن عزت نفس زندگی کنیم.

ما کارگران بازنشسته خواسته های خود را به دولت؛ وزارت تعاون؛ کار و تأمین اجتماعی؛ مدیران دولتی سازمان تأمین اجتماعی اعلام می کنیم و هیأت مدیره کانون موظف به اجرای و پیاده سازی آنهاست :

- ۱ - افزایش حقوق سال ۹۲ به میزان حداقل صد در صد
- ۲ - اجرای نظام همسان سازی حقوق کارگران بازنشسته با بازنشستگان کشوری و لشکری
- ۳ - لغو و پس گرفتن اصلاحیه قانون تأمین اجتماعی توسط این سازمان
- ۴ - انجام بیمه تکمیلی توسط سازمان تأمین اجتماعی



## طرح

فلزیبان

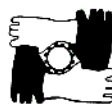
عموهایم بغض را -  
 شلیک می کردند.  
 پدرم از بغضش -  
 می ساخت دانایی  
 می نشاند بر واژه.  
 بغض من -  
 دیگ‌هایست، می شکند با گریه  
 نگرانم اینک  
 نگران پسران  
 که مباد -  
 تیرکمانه کند و مثلِ عمو.

آبان ۹۱

## "اول مه"

باز -  
 می آیی!  
 جهان - از تنور دست های خالی  
 من نان می خورند  
 و من دریغ  
 از پار.  
 تنها!  
 درمقابل چشمان زیبای تو  
 از تهی دستانم -  
 شرمسارم.  
 می دانم -  
 یک قدم نزدیک تر شده ام به تو  
 از لرزش جانم پیداست  
 در آغوش -  
 خواهمت کشید  
 این -  
 شوق وصلت  
 تا چند می پاید.

۹۲/۱/۲۹



## در پارک لاله<sup>۱</sup>

خدایمراة فولادی

یک باره تاریک شد هوا  
و برق از سر درخت ها پرید  
توفان  
هشدار داده بود  
صدای دشنام آمد به روشنی  
و حرف های درشت که پرت می شد  
به شان این و آن  
کلاغ های غار غار  
مجال حرف ندادند  
به دیگران  
و کله های پوک سیاهشان  
نشانه حکومت شب بود  
کسی ندانست چرا  
یکباره تاریک شد هوا  
تنها رهگذر ها گفتند  
شغال ها را دیده اند  
که فکر های روشن را  
با خود به سوراخ های تاریکشان بردند  
وز آن پس بود که آرام گرفت  
توفان دیوانه .....

۸۸/۲/۱۲

<sup>۱</sup> اشاره به تجمع کارگران در پارک لاله در سال ۱۳۸۸ که با سرکوب نیروهای امنیتی مواجه شد و به دستگیری بیش از ۲۰۰ نفر از فعالین اجتماعی انجامید

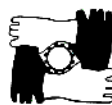




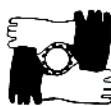
## مناظره

علی یزدانی

شاعری گفت که شعرش گل باغ هنر است  
چیدن واژه ز تصویر گمان شعر تر است  
گفت این قصد که باشد هنری جانبدار  
مرگ شعر است و ستم بر بن حق بشر است  
گفتمش راه هنر راه فراخی ست به رشد  
شاخص داد و رهایی بر پیکارگر است  
گفت آن شاعر: اگر جانب حقی گیری  
هیچ ماند ز معانی و خود این خطر است  
دیدم آثار وی از در همی راه پر است  
روز و شب قیمت هم ، خیر دگر روی شر است  
گفتمش اهل معانی که ندارد سر داد  
شرم دارم که بگویم ز من رنجبر است  
از زمینی که در آن بذر معانی کشتند  
سهم ما خوشهی فقر است و فریب نظر است  
گر هنرمند نباشد پی تغییر وجود  
نتوان گفت که بن مایهی کارش هنر است  
چیست این شعله که با نام هنر میرقص  
نیست تردید که سوز دل صاحب هنر است  
سوز دل ز آتش فقر و ستمی بر خلقی  
که در این دوزخ بیداد شب مسقر است  
دردمندان و ددان هر که ره خود برود  
این یکی آهوی تشنه دگری شیر نر است  
هر چه دیدیم در این گسترهی اوج و فرود  
اوج از آن هاست که دزدند و فرودم ثمر است  
این که نظمی ست مقرر سر و زیری دارد  
آفتابش همه یک سو تب از آن دگر است  
نظم مادر کش سود است و مهین استبداد  
رسن محکم تسبیح نظام پدر است  
رزم سرمایه و کار است و هنر بهر هنر  
سنگر اول ایشان پی دفع خطر است  
دوزخی گر چه به نام دگری خوانده شود  
نور و گرمایش ز دزدان ، به دل ما شرر است  
آن چه در دوزخ این نظم دغل پیشه بسوخت  
جان و نیروی جوانی من کارگر است  
و آنچه از غارت من صاحب سرمایه بُرد  
خون گرمیست که در رود رگش در گذر است  
فقر ما حاصل نظمیست که رکش سود است  
ور نه این دایره دارای بسی سیم و زر است  
ما در این دایره بر مرکز ثروت نرسیم  
جای ما روی محیطی ست که که خاکش به سر است  
چاره ای نیست به جز وحدت ما رنجبران  
که از این وحدت ما، جامعه، صاحب ثمر است  
هر چه صاحب نظران از حرکت میگفتند



جمله امری ست که در جنبش ما معتبر است  
 گفتم ای شاعر آسوده ز آبشخور ظلم  
 هنر و شعر نمادی ز قیام و گذر است  
 گفت رو رو که مرا با تو سرو کاری نیست  
 غم ما هندسه‌ی واژه و اصوات کر است  
 ما درین معرکه هر یک پی کاری برویم  
 کار من کشف معانی تو دمت درد سر است  
 گفتم این قصه نویسم که بخوانند کسان  
 ز تعاریف هنر دغدغه‌ها مستتر است  
 هر که پابند مرا می ست که نفعتش در اوست  
 خوشتر آن نفع که خلقی به رهش در به در است



## اتحادیه ابتکار نو

## New Trade union initiative



NTUI

هاله صفر زاده

مناسبات سرمایه‌داری در طی سالیانی که از ظهور آن می‌گذرد، تغییرات بسیاری کرده است. شیوه‌های مقابله‌ی کارگران با آن نیز متناسب با شرایط و مناسبات تولید تغییر کرده است، همین‌طور نهادها و تشکل‌های کارگران که مبارزات آنان را سازمان‌دهی می‌کنند. برخی از اتحادیه‌ها و سندیکاها سنتی در بسیاری از کشورها به نهادهای سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند و تأمین منافع سرمایه‌داران و کارفرمایان برایشان اولویت دارد و گاهی، نهادهایی به اسم شوراهای کارگری ارگان سرکوب کارگران در کارخانه و محل کار هستند. کارگران نیز به این دست اندازی سرمایه‌داری به نهادهایشان بی‌تفاوت باقی نمانده و شکل‌های جدیدی از تشکل و سازمان‌دهی را یافته و از آن نه فقط در جهت دفاع در مقابل تهاجمات سرمایه‌داری، بلکه در جهت تهاجم به نظام سرمایه‌داری برای دستیابی به حقوق واقعی‌شان استفاده می‌کنند. هر روز سرمایه‌داری ترفندهای جدیدی را برای نفوذ در این تشکل‌ها می‌یابد و در مقابل نیز کارگران راه‌های نفوذ آن را سد می‌کنند. امروزه دیگر به سادگی نمی‌توان تنها از روی اسم یک تشکل به ماهیت انقلابی یا سازشکار آن پی برد. تنها عملکرد آن در یک دوره‌ی زمانی می‌تواند نشان دهد که این تشکل در چه راستایی حرکت می‌کند. از این رو آشنایی هر چه بیشتر کارگران با نهادهایی که در گوشه و کنار دنیا تشکیل شده و از حقوق کارگران دفاع می‌کند، کمک بزرگی خواهد بود تا صف این دو نوع تشکل را از هم تشخیص داده و از تجربه مبارزات کارگری در سایر نقاط دنیا استفاده نمود.

«NTUI» یکی از این تشکل‌هاست که به امر سازمان‌دهی کارگران در بخش رسمی و غیررسمی در هند می‌پردازد تا این کارگران بتوانند به حقوق خود دست یابند. \*  
اتحادیه «ابتکار نو» که به اختصار «NTUI» نامیده می‌شود در سال ۲۰۰۱ از به هم پیوستن چندین اتحادیه مستقل و مترقی کارگری تشکیل شد.

مؤسسان اتحادیه ابتکار نو معتقد بودند که در شرایط جهانی سازی، نیاز به سازمان‌دهی جدید سندیکاها و اتحادیه‌ها وجود دارد تا چشم‌انداز سیاسی مناسبی برای دست‌یابی به خواسته‌ها و نیازهای واقعی کارگران ایجاد شود. آنان سندیکا و اتحادیه‌های جدید را اپوزیسیون دموکراتیک نظام سرمایه‌داری می‌دانند. آنان ابتکار نو را سازمانی معرفی کردند که کارگران قراردادی، کارگران فصلی، کارگران خانگی، کارگران مهاجر، اقشار خوداشتغال و فقیر شهری و روستایی در برادری و برابری کامل می‌توانند در آن خود را سازمان دهند.

آنان یکی از اهداف اساسی خود را اتحاد استراتژیک با جنبش‌های زنان، نجس‌ها، جنبش‌های قومی و کارگران مهاجر و همچنین جنبش‌های محیط زیستی و حقوق بشر قرار داده و معتقدند اتحاد و همکاری این جنبش‌ها سبب می‌شود که قدرت چانه‌زنی کارگران افزایش یابد.

ابتکار نو فقدان دموکراسی در عملکرد اتحادیه‌ها را یکی از ضعف‌های اساسی جنبش سندیکایی کنونی کارگری می‌داند و معتقد است عدم تعهد رهبری این جنبش به فرایند مشارکتی تصمیم‌گیری و قدرت‌اعضاء در اتحادیه منجر به عدم اعتماد به نفس پایین در اعضای سندیکا می‌شود. دموکراسی و شفافیت درون، سندیکا را ابزار مهمی برای ایجاد همبستگی و ساخت فدراسیون جدید برای تعیین اهداف سیاسی، تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌ها و استراتژی می‌داند و اعلام می‌کند که سازوکار هر فدراسیون باید به گونه‌ای باشد که اجازه دهد تا گرایش‌های مختلف بتوانند آزادانه ابراز شوند و کلیه تصمیم‌گیری‌ها به شیوه‌ای دموکراتیک انجام شود و گوشزد می‌کند: نباید فراموش شود که فدراسیون برای خدمت و حمایت از اتحادیه‌ها ساخته می‌شود، برای رسیدگی به نیازها و خواسته‌های آنان. آنها اشکال سازمانی بالاتری برای فعال کردن اتحادیه‌های کارگری هستند برای به دست آوردن توانایی شکل دادن



و تصمیم‌گیری برای رسیدن به اهداف اجتماعی و سیاسی.

اولین مجمع عمومی «NTUI» در مارس ۲۰۰۶ در دهلی نو برگزار شد. در این مجمع اساسنامه این نهاد تصویب و از آن زمان به بعد، این نهاد تمام سعی خود را در دستیابی به اهداف خود در جهت متحد ساختن اتحادیه‌های کارگری برای مقابله با سیاست‌های جهانی سازی گذاشته است. از این نظر عملکرد و سیاست‌های اتحادیه ابتکار نو متفاوت از بسیاری از اتحادیه‌های دیگر در هند است. زیرا آنان در مقابل سیاست‌های جهانی سازی سکوت می‌کنند. بخش بزرگی از نیروی کار هند در بخش پاسخگویی و بازاریابی تلفنی<sup>۱</sup> فعال هستند که خرید و فروش، و تعمیرات شرکت‌های بزرگ را انجام می‌دهند.

این اتحادیه‌ها نگران اند که اگر به شکل مستقیم به سیاست‌های جهانی سازی اعتراض کنند، اشتغال این بخش از نیروی کار به خطر بیفتد و به تضاد بین طبقه‌ی کارگر هند و اروپا و آمریکا دامن زده شود. در حالی که اتحادیه ابتکار نو به امر سازمان دهی و متشکل کردن کارگران و پاسخگویان تلفنی پرداخته و در مقابل استثمار شدید آنان موضع‌گیری می‌کند. آنان معتقدند که باید با تهاجم سرمایه داری به طبقه‌ی کارگر و سیاست‌های جهانی سازی به مقابله پرداخت. آنها مخالف سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی هستند. سیاست‌هایی مانند کاهش هزینه تولید از طریق کاهش دستمزدهای کارگران

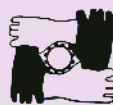


بدون کاهش دستمزد مدیران، خصوصی سازی، تعدیل نیرو، طرح‌های بازنشستگی داوطلبانه، کار انعطاف پذیر و... فعالان این تشکل معتقدند در مقابل این سیاست‌ها نهادهای کارگری نباید تدافعی عمل کنند و این فدراسیون باید فضایی برای همزیستی گرایش‌های سیاسی مترقی متعدد باشد.

اتحادیه ابتکار نو معتقد است که حقوق مدنی و سیاسی از جمله حقوقی است که ضروری است کارگران به آن دست یابند. بنابراین مبارزه‌ی کارگران برای دموکراتیزه کردن جامعه و مشارکت فعال در شکل دادن به جهانی که در آن زندگی می‌کند، حقوق اقتصادی و اجتماعی کارگران و حقوق بگیران را تضمین می‌کند. بنابراین، دفاع از دموکراسی و حمایت از طرح‌های ابتکاری برای دموکراتیزه کردن جامعه باید به عنوان یک هدف سیاسی عمده‌ی اتحادیه‌های کارگری باشد. اما این کار تنها از طریق روندهای سیاسی قابل انجام است. برای این کار، نیاز است تا ارزش‌های سکولاریسم، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی توسط اتحادیه‌ها پذیرفته شده و در جنبش کارگری درونی شود.

«NTUI» متعهد به ایجاد همبستگی در میان نیروی کار بر اساس منافع مشترک، با احترام برای همه عقاید و مذاهب و آرمان‌های سکولاریسم است. «NTUI» مخالف حمله به کشورهای دیگر و مدافع همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهاست. این نهاد معتقد است که می‌توان با جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مردمی مستقل و واقعی برای رسیدن به اهداف خود متحد شد و این اتحاد کمک موثری به اتحادیه‌های کارگری برای به دست آوردن قدرت چانه زنی جمعی می‌کند.

<sup>۱</sup> call center



در مقدمه‌ی اساسنامه‌ی این تشکل که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد چنین آمده است:

«کار منبع ثروت است و بنابراین زندگی اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی را شکل می‌دهد. کار می‌تواند تنها زمانی که کارگران به هر شکلی تحت ستم و استثمار هستند آنان را سازمان داده، متحد کند تا استثمار را از بین ببرند. ما می‌خواهیم این اتفاق بیافتد. قدرت و صلابت جنبش طبقه کارگر در همبستگی، احترام و حضور اخلاق دموکراتیک در میان کارگران است. در این زمینه، سیاست و مجموعه سازمان یافتگی برای ما به این مفهوم است که وحدت جنبش اتحادیه‌ای، بر مبنای استقلال از حکومت، کارفرمایان و احزاب سیاسی است... ما برای تغییر جامعه و حکومت با آرمان‌های انسانی و دموکراتیک با هم متحد هستیم و می‌خواهیم جنبش کارگری را برای ایجاد یک جامعه بدون طبقه توسعه دهیم.»

در این اساسنامه اصل مبارزه‌ی طبقاتی برای دستیابی به استانداردهای بالاتر زندگی برای نیروی کار و رهایی جامعه از تمام اشکال استثمار و بهره‌کشی مورد تأکید قرار گرفته است.

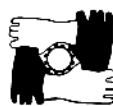
از بین بردن سلاح‌های هسته‌ای و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی، مخالفت با خشونت، ترویج همزیستی مسالمت آمیز بین کشورها، مشارکت موثر کارگران در تمام سطوح اقتصاد، تلاش برای توسعه اقتصادی‌ای که نیازها و خواسته‌های مردم را برآورده کند، گسترش بخش خدمات عمومی، تضمین دستمزدها، اشتغال کامل، حق کار، امنیت اجتماعی و مدنی برای تمامی نیروهای کار، از اهداف آنان است. آنان معتقدند که باید جنبش سندیکایی و دموکراتیک نوینی را از طریق آموزش و پرورش کارگران به وجود آورد و روابط برادرانه را بین اتحادیه‌ها و فدراسیون‌ها ترویج کرد. مسایل زنان و نقش آنان در اقتصاد و خانواده از دیگر مسایلی است که اتحادیه ابتکار نو جایگاه ویژه‌ای برای آن قائل است.

پرداخت حق عضویت‌ها بر مبنای حداقل دستمزد دریافتی کارگران عضو هر اتحادیه است. از یک روپیه برای کارگرانی که ۱۰۰۰ روپیه در ماه درآمد دارند تا ۵ روپیه برای کسانی که ۵۰۰۰ روپیه درآمد دارند، متغیر است. تمامی اتحادیه‌های کارگری وابسته، به ازای هر ۵۰۰ عضو، یک نماینده در مجمع عمومی دارند. مجمع عمومی به طور منظم باید هر ۳ سال یک بار برگزار شود. نمایندگان همه‌ی اتحادیه‌های عضو، آزادند تا برای حمایت از هر طرح یا سیاست یا حمایت از نامزدها برای انتخاب نمایندگان ائتلاف کنند.



مطابق با گزارش سومین مجمع عمومی اتحادیه ابتکار نو که در ۸ ژانویه ۲۰۱۲ در کلکته برگزار شد، بیش از ۶۰۰ نماینده از سراسر کشور و همچنین ناظرانی از بیش از ۱۵۰ اتحادیه مترقی از ۱۹ کشور در این نشست شرکت داشتند. در این مجمع آنان خواهان حداقل دستمزد مناسب برای کارگران، دستمزد برابر برای کار برابر و تأمین اجتماعی برای کارگران و به رسمیت شناختن همه اشکال اتحادیه کارگری و سایر حقوق دموکراتیک کارگران شدند. دبیر کل «NTUI» در این نشست در مورد کاهش قدرت اتحادیه‌های کارگری صحبت کرد. وی برای

مقابله با این مسأله، امر سازمان دهی کارگران در مناطق جدید، سازمان دهی تعداد زیادی از زنان شاغل در بخش غیررسمی را پیشنهاد کرد و عنوان نمود که تنها این سازمان دهی می‌تواند موفقیت تداوم مبارزه برای افزایش حداقل دستمزد، دستمزد برابر برای کار برابر و امنیت اجتماعی نیروی کار را تضمین کند. در این نشست از تمرکز بر مبارزات زنان کارگر و تقویت مبارزات علیه جهانی سازی امپریالیستی نیز سخنانی بیان شد. در ادامه گزارش دبیرخانه ۴۳ سخنران از ۱۳ ایالت و بخش‌های مختلف تجارب مبارزات خود را برای حداقل دستمزد در میان کارگران کشاورزی، خدمات و صنعت به اشتراک گذاشتند. نماینده‌ی اتحادیه کارگران روستایی در مناطق جنگلی از زنانی صحبت کرد که به عنوان رهبران قدرتمند مبارزات عمل می‌کنند. در این جلسه عنوان شد که مهم‌ترین مبارزه‌ی اتحادیه‌ها برای رسمی کردن کارگران قراردادی همراه با تقاضای افزایش دستمزد برابر برای کار برابر در تمام مشاغل است.





تاکید اتحادیه ابتکار نو بر روی بهداشت و ایمنی محیط کار برای کارگرانی است که در بخش غیررسمی مشغول به کارند. کارگران ساختمانی، کارگران روستایی و مسایل و مشکلات آنان نیز در این اجلاس مطرح شد.

در این اجلاس به یک سؤال اساسی درباره‌ی ماهیت « NTUI » که بارها و بارها مطرح شده بود، پاسخ داده شد: آیا « NTUI » یک نهاد سیاسی است یا غیرسیاسی؟ در این راستا بر این مسأله تأکید شد که یک تشکل کارگری نمی‌تواند در مورد مسایلی مانند استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، مسایلی مانند درگیری‌های کشمیر و مسایلی از این دست که سیاسی نامیده می‌شوند، موضع نداشته باشد. تلاش برای کسب شناخت وسیع‌تری از سهم نیروی کار در جامعه و مشارکت در تغییر روند سیاسی و اجتماعی کشور یکی دیگر از اهداف اساسی « NTUI » است. در فصل پنجم اساسنامه‌ی آنان آمده است که تصمیم‌گیری در مورد تمام مسائلی که ماهیت سیاسی دارند با اکثریت سه چهارم اعضای حاضر در تمام نهادهای مربوطه انجام می‌شود.

در این اجلاس سه قطعنامه صادر شد که قطعنامه‌ی اول به بحران جهانی امپریالیستی و جنبش سندیکایی و بحران اقتصادی پرداخته است.

در این قطعنامه به این مسأله اشاره شده که اقتصاد جهانی با بحران و رکود اقتصادی مواجه است و در ادامه پس از بررسی نقش سرمایه‌های مالی در این بحران، جنبش کارگری را جایگزین مناسبی برای جهانی شدن امپریالیستی، در سطح داخلی و بین‌المللی دانسته است.

جنبش مردم هر کشور می‌تواند دولت‌ها را مجبور به اجرای سیاست‌هایی کند که تأثیر جهانی‌سازی و سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را کاهش دهد. اگر جنبش مردم و اتحادیه‌های کارگری هماهنگ و هم‌راستا عمل کنند در این راه موفق خواهند شد.

اتحادیه ابتکارنو معتقد است که در عصر جهانی‌سازی، گسترش عرصه مبارزه اقتصادی و تبدیل آن به مبارزات سیاسی تنها چشم انداز واقعی برای مبارزه است و تمرکز خود را بر روی موارد زیر می‌گذارد:

الف) مداخله در جنبش توده‌ای در حال ظهور در برابر فساد و تورم که منجر به تشکيل نهادهای مردمی‌ای می‌شود که دولت‌ها را وادار به پاسخگویی کنند و مردم به این طریق در تصمیم‌گیری‌ها مداخله داشته باشند.

ب) گسترش مبارزات دموکراتیک به منظور وادار کردن ارتش و نیروهای نظامی به عقب‌نشینی

ج) گسترش مبارزه برای حداقل دستمزد جهانی و از بین بردن شکاف دستمزد بین کارگران و تقویت قدرت اتحادیه‌های کارگری برای اجرای قوانین و از بین بردن شیوه کار ناعادلانه است.

قطع‌نامه‌ی دوم در زمینه‌ی مسایل اقتصادی صادر شد و در آن آمده است: « NTUI » بر این باور است که گسترش مبارزه اقتصادی همه‌ی بخش‌های مردم می‌تواند تغییری در توازن قوای جامعه ایجاد کند. این مبارزه ملی می‌تواند حول موارد زیر شکل گیرد:

اجرای دقیق حداقل دستمزد، اصلاح سیستم توزیع عمومی، کنترل قیمت برای کالاهای ضروری، تضمین امنیت غذایی، اعمال محدودیت‌های صادرات غلات و محصولات غذایی و تنظیم قیمت کالاهای تولیدشده و خدمات برای مقابله با تورم، از بین بردن همه‌اشکال تبعیض و نابرابری دستمزد، دسترسی همگانی به بهداشت مناسب به خصوص برای بازنشستگان، دفاع از حق آزادی تشکل‌ها، حق چانه‌زنی جمعی، پایان دادن به شیوه ناعادلانه کار، مبارزه با فساد از طریق افشای سیاست‌های اقتصادی دولت، اصلاح قانون مالیات شرکت‌های بزرگ و...

سومین موضوع جلسه‌ی مجمع عمومی بررسی مسأله زنان و کار و تلاش برای ساختن کمپین خاصی برای رسیدگی به مسایل مربوط به زنان شاغل بود. در قطعنامه سوم به مسایلی مانند وضعیت زنان شاغل در بخش غیررسمی و غیراستاندارد کار، تبعیض‌های جنسیتی در مشاغل رسمی، آزار و اذیت جنسی در محل کار پرداخته شد. اتحادیه ابتکار نو معتقد است که سیاست‌های ترویج خوداشتغالی



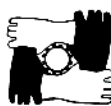
برای زنان منجر به محروم کردن همیشگی آنان از حمایت‌های قانون کار و تأمین اجتماعی است. این تشکل همچنین معتقد است که برای مقابله با فرهنگ تعصب جنسیتی، خشونت خانگی، آزار و اذیت جنسی در فضاهای عمومی و در داخل خانواده‌ها، نیاز به آموزش و فرهنگ‌سازی است. تصویب کنوانسیون ILO مربوط به زنان کارگر، پرداخت دستمزد برابر برای کار برابر، امنیت اجتماعی، امنیت غذایی جهانی، یک محیط کار امن و مطمئن از خواسته‌هایی است که «NTUI» در مورد زنان در دستور کار دارد. اتحادیه ابتکار نو در بسیاری از اعتصابات و اعتراضات کارگری، مشارکت فعال دارد و با اتحادیه‌های مستقل و مترقی که در این راستا حرکت می‌کنند همکاری تنگاتنگی دارد. از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

در بهمن ماه ۱۳۹۱، اعتصاب بزرگی در صنایع خودروسازی انجام شود. این اعتصاب که در ۲۰ و ۲۱ فوریه انجام شده هفت اتحادیه کارگری چپ‌گرا از جمله فدراسیون اتحادیه‌های کارگری هند «IFTU»، مرکز اتحادیه‌های کارگری هند «TUCI»، طرح جدید اتحادیه «NTUI»، تمام هند فدراسیون اتحادیه‌های کارگری «AIFTU» سازمان دهی آن را بر عهده داشتند.

کارگران سوزوکی، موتورسیکلت هوندا، اسکوتر هند و ... که از بزرگ‌ترین شرکت‌های خودروسازی منطقه هستند در این اعتصاب شرکت داشتند. در این شرکت‌ها حدود یک میلیون کارگر مشغول به کارند. خواسته‌های کارگران معترض رفع نابرابری، بستن قرارداد کار و اجرای دقیق قوانین کار بود. اتحادیه ابتکار نو خواسته‌ی کارگران را، توقف استخدام کارگران به شکل قراردادی برای همه مشاغلی که ماهیت دائم دارند، همراه با تضمین دستمزد برابر به همه کارگران از جمله کارگران زن مطرح کرد.

در ۸ مارس ۲۰۱۳ در کلکته اتحادیه‌ی ابتکار نو به همراه ۱۱ اتحادیه‌ی مستقل کارگری به مناسبت بزرگداشت روز زن راهپیمایی را سازمان دادند که بیش از ۴۰۰۰ زن در آن شرکت داشتند و مسایل و مشکلات زنان کارگر مشغول به کار در بخش غیررسمی را برجسته کردند. زنان خواستار اقدامات جدی در مقابله با آزار و اذیت‌های جنسی در محل کار، حداقل دستمزد برای کارگران، از جمله زنانی هستند که در برنامه‌های دولتی به کار گرفته می‌شوند؛ توقف خودسرانه اخراج زنان؛ مزایای تأمین اجتماعی برای همه کارگران و ارائه امکانات رفاهی مانند توالت، نوشیدن آب و مهد و کودکستان شدند.

\* این گزارش با استفاده از مقالات مندرج در سایت ابتکار نو تنظیم شده است. <http://NTUI.org.in/NTUI>



## قانون کار نادیده گرفته می‌شود

بهنام ابراهیم‌زاده

تعیین دستمزد کارگران بر اساس ماده چهل و یک قانون کار مهم‌ترین اقدام شورای عالی کار است که هر ساله در نیمه دوم سال در قالب برگزاری نشست‌های مشترک بین نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت دنبال می‌شود. تصویب حداقل دستمزد کارگران از آن روی مورد اهمیت است که حداقل ۴۵ درصد شاغلان کشور در بخش‌های مختلف را در بر می‌گیرد. پایین ماندن حداقل دستمزد کارگران در یکی - دو دهه اخیر افزایش فاصله هزینه‌های معیشت کارگران با نرخ تورم و بالا رفتن قیمت اقلام مصرفی خانواده‌ها، از بین رفتن امنیت قراردادهای کار و همچنین بیکاری وسیع، گسترده و اخراج‌های بی‌رویه، تعطیلی گسترده بنگاه‌ها و کارگاه‌ها و سفره تهی کارگران در سال جاری در کنار افزایش تورم؛ اثرات جبران‌ناپذیری بر زندگی کارگران دارد و نیز فشارهای روحی - روانی فراوانی برای کارگران و خانواده‌هایشان پدید آورده است شعارهای دولت برای رفع مشکلات کارگران با عملکرد دولت مطابقت ندارد.

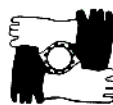


بیکاری و فقدان درآمد کافی و گرانی‌ها به خوبی لمس می‌شود. مهم‌تر از همه، گرانی نان، اصلی‌ترین کالای سبد غذایی، کارگران و کشاورزان و مردم فرودست است. باینکه ماده ۴۱ قانون کار برای افزایش حقوق و دستمزد، یک چارچوبی را تعیین کرده است، ولی افزایش بی‌سابقه فاصله بین حداقل دستمزد و سبد هزینه‌های خانوار و همچنین افزایش بی‌رویه و افسارگسیخته قیمت‌ها در بازار و سود طلبی بی‌حد و حصر صاحبان سرمایه همراه با جلوگیری از ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، باعث شده تا دولت هر ساله حرف آخر را در مورد تعیین حداقل دستمزدها بزند. اعلام نرخ تورم از سوی بانک مرکزی که «بیش از ۴۰ درصد» نیز شده است، باید یکی از پایه‌ها و مبانی اساسی تعیین دستمزد سالانه کارگران باشد، به نحوی که در صورت رعایت ماده ۴۱ قانون کار حداقل دستمزد باید به میزان نرخ تورم واقعی در سال افزایش یابد. ولی متأسفانه نه تنها تاکنون این چنین نشده بلکه با وجود فاصله زیاد میان نرخ تورم واقعی با نرخ رسمی، نه تنها نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی هرگز در تعیین حداقل دستمزدهای نهایی کارگران لحاظ نشده، بلکه «تأمین معیشت خانوار کارگری به عنوان رکن دوم ماده ۴۱ قانون کار» نیز نادیده گرفته شده و به صورت کلی بین حداقل دستمزد تعیین شده در شورای عالی کار برای سال جاری که به میزان «۴۸ هزار تومان» است و حداقل دستمزد واقعی؛ بیش از صد درصد اختلاف و شکاف وجود دارد. اجرای برنامه موسوم به قانون هدفمندی یارانه‌ها سیاست‌های نادرست افزایش نرخ ارز و تغییر روزبه‌روز قیمت‌ها در سبد معیشت خانوار به صورت کلی مسائل جدیدی را در حوزه دستمزد کارگران مطرح کرده است و باعث بروز مشکلات فراوانی برای جامعه‌ی کارگران و حقوق‌بگیران شده است. کارگران برای تأمین حداقل معیشت و با توجه به نرخ‌های رسمی و غیررسمی تورم و گرانی ناچارند چند جا کار کنند، زندگی خرج و مخارج دارد. تأمین مسکن و هزینه‌های تحصیلی فرزندان، تأمین هزینه خورد و خوراک، پوشاک و هزینه‌های درمان و... آن هم با خط فقر فعلی که حتی اعلام آن هم شرمندگی به بار می‌آورد. حال این کارگران هستند و یک قانون کار. قانون کاری که باید در جهت منافع کارگران گام بردارد اما متأسفانه در ایران قانون کار کاملاً نادیده گرفته می‌شود و در همه موارد به نفع کارفرمایان تفسیر می‌شود.

برخی از اقتصاددانان حکومتی چنین توجیه می‌کنند که افزایش دو برابری حقوق کارگران باعث می‌شود تا همین کارگاه‌هایی که به صورت نیم‌بند با گرانی مواد اولیه تاب آورده‌اند به یک‌باره تعطیل شوند و اقتصاد کشور از حرکت باز ایستد اما انگار وضعیت معیشتی کارگران و خانواده‌هایشان چندان مهم نیست. آنها بیشتر به فکر سود سرمایه‌داران هستند و حتی بیشتر به آن فکر می‌کنند که سود سرمایه‌داران افزایش یابد.

زیرا:

اولاً افزایش حقوق به میزان تورم، ذره‌ای از سود کارفرمایان نمی‌کاهد زیرا که با گران شدن کالاها، سرمایه‌داران آن را جبران می‌کنند.



دوم آنکه، حقوق کارگر و مزدبگیر یک بار در اول سال تعیین می‌شود و تا آخر سال ثابت می‌ماند درحالی‌که کالاها روزبه‌روز گران می‌شود و سرمایه‌داران روزبه‌روز استفاده بیشتر می‌برند اما دیگر تا آخر سال دستمزد کارگران را افزایش نمی‌دهند. سرمایه‌داران از گرانی کالاها در طول سال از فروردین تا اسفند سود می‌برند، اما کارگران از این سود بهره‌ای ندارند، بلکه تنها مطابق تورم «سال قبل»، حقوق‌شان افزایش یافته است.

و سوم آنکه حقوق کارگر تنها بخش کوچکی از هزینه‌های تولید را شامل می‌شود که تأثیر آن بر سود و زیان کارفرمایان بسیار ناچیز است و به این اقتصاددانان باید گفت: این مقدار حرص سود سرمایه‌داران را نخورید زیرا سرمایه‌داران در همین سال‌های گذشته آن چنان سودهای کلانی برده‌اند که با افزایش اندک حقوق کارگران، کارگاه‌ها را نه تنها تعطیل نمی‌کنند، بلکه با ترفندهای جدید سودهای خود را افزایش هم خواهند داد.

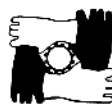


## نگهبان شب

شعری از زندان



می خواهی بنویسم؟  
می خواهی  
زنگار میله های سلولم را به صیقل سایه ها  
در آورم  
یا خود را میان تیغ هایی بیابم  
که جنگاورانش دلاوری می خوانند...؟  
می خواهی از تاریخی دم بیاورم  
که مردمانش بغض های شکسته را  
دریدن آغازیده اند؟  
مرا اما زمان در خود پیچیده است  
و تاریخ همچون سوز سالیانی سرد  
در من گذر کرده است  
همچون شبی وهم آلود  
با ارواح سرگردان خرابه های  
آخرین جنگ  
همچون نگاه بی تفاوت زنانی  
نشسته بر گودالی نیمه پر  
که پیراهن های خون آلود را  
چنگ می زنند  
دیگرانی شاید انتظار روزی را می کشند...  
روزی با امیدهای مضحک انسانیته مجهول  
من اما...  
شب زاده شدم  
در تاریکی نا آرام شرارت و اتهام  
من اما توهم بدنهای در هم رفته ی گذشتگان  
در شبی شهوانی بوده ام  
من دیده ام چشمان بی نور اعدایانی را  
که در سپیده دم موعود  
اندامشان را به تعلیق باد می سپردند  
دیده ام لولیدن کسانی را  
در گندآب مجراهای سلول ها





که شکوه گذشته‌شان را با بخار نفس هاشان  
می ستودند

مخواه...

مخواه...

مخواه که

دیر است

واژه‌ها در من

مرده‌اند و کلمات

بی دریغ جمله‌ای

زبان را به سکون حلقومش

برده‌اند

می خواهم زیر آسمانی فرو ریخته

رویای سرد ستارگانی را به خواب بیاورم

در بازوان لخت تو

که دیگر صورتی ندارند...

می خواهم تاریخ را در تو گذر کنم

تاریخ بدنهای بازمانده را

که شب می خوابند و روز می پوشند

تاریخ مرداب‌های پوشیده از اجساد گربه‌هایی

که خود را نیلوفر دریایی جا می زنند.

می خواهم در تاریکی خود با تو زاده شوم

بی هیچ امکان دریدنی

نامت را بر گلوی خشکیده‌ام

بیاویزم





### در سوگ مرگ بیش از ۳۰۰ کارگر در بنگلادش

انگار مرگ کارگران برای نظام سرمایه داری به امری عادی تبدیل شده است و این نظام ضدانسانی دیگر برای مرگ کارگران حساسیت چندانی ندارد. همگان شاهد بودند که همزمان با مرگ بیش از سیصد کارگر بر اثر سودطلبی سرمایه داری، انفجاری کوچک در یکی از ایالت‌های امریکا در رسانه های سرمایه داری چقدر سروصدا برپا کرد. اگر مرگ یک انسان برای سرمایه دران تا به این اندازه اهمیت دارد، چرا مرگ بیش از سیصد انسان حساسیتی را بر نمی انگیزد؟ حوادثی که بارها تکرار می شود.

آیا کسانی که در قتل این کارگران و در قتل بیش از ۱۰۰ نفر در چند ماه پیش در همین کشور، در آتش سوزی ساختمانی مشابه، یا قتل بیش از ۴۰ کارگر در آفریقای جنوبی و... دست دارند، بدتر از عاملان قتل چند نفر در عملیات انفجاری ایالت بوستون نیستند؟ و یا آن که قتل انسان‌ها در حوادث مختلف تفاوت می کند؟

نظام سرمایه داری که در تقسیم جدید مناسبات کار خود در صحنه ی جهانی، صنایع خاصی را به کشورهای دیگر واگذار می کند، تنها در فکر تولید با هزینه های پایین تر و سود بیشتر و استفاده از کارگران ارزان تر است.

بخش وسیعی از پوشاک های تولید شده با مارک های معروف (شرکت های آمریکایی وال - مارت، کلین کلین، گپ، شرکت سوئدی اچ اند ام، شرکت ایندیتکس که تولید کننده برند زارا) در کارگاه های عقب مانده در ساختمان های فرسوده ای تولید می شوند که در کشور بنگلادش قرار دارند. حقوق متوسط کارگرانی که در این کارگاه های فرسوده و مخروبه مشغول به کارند کمتر از ۵۰ سنت در روز است. (بسیار کمتر از قیمت یکی از تولیدات این شرکت ها) ساعات کار طولانی ۱۲ ساعته در این کارگاه ها امری عادی است و سودهای کلان صاحبان سرمایه از این کارگاه ها سبب می شود تا نظام سرمایه داری چشم خود را به هر گونه اجحاف و بی حقوقی کارگران ببندد و تنها به سود خود بیندیشد.

این قتل ها و کشتارها خود دادخواستی علیه سرمایه داری و نظام ضدانسانی آن است. باشد که بار دیگر ثابت شود که کارگران را برای مقابله با این نظام وحشیانه، چاره ای جز وحدت، تشکیلات و پیگیری جنبش های مدافع حقوق خود نیست...

کانون مدافعان حقوق کارگر

## واقعه‌ی میدان هی‌مارکت

هوا اول ماه مه به نام روز جهانی کارگر نامگذاری شد «درست است که ثروت و دارایی تا حد زیادی افزایش یافته و میانگین آسایش، اوقات فراغت و ادب و فرهنگ مردم بالا رفته است اما این پیشرفت‌ها همگانی و عمومی نبوده است. مردم طبقه‌ی فرودست از آن بهره‌ای نبرده‌اند... یک اساس یأس میهم، اما عمومی و تلخ‌گامی فزاینده‌ای در میان کارگران و زحمت‌کشان وجود دارد. یک اساس ناآرامی گسترده و اندیشه‌ی اضطراب و انقلاب... جامعه در مرز جنبشی عظیم قرار گرفته و به خود می‌لرزد. یا پرشی رو به بالا خواهد بود که راه توسعه و پیشرفت‌هایی را به رویمان باز می‌کند که در خیال هم نمی‌کنیم و یا سقوطی به پایین که ما را به عقب و به دوران و مشیگری می‌راند.»

این مملات «هنری هوز» در سرآغاز کتاب «توسعه و فقر» است؛ این کتاب که در زمانی انتشار و توزیع شد که جنبش‌های عظیم کارگران و کشاورزان، سراسر کشور آمریکا را دربرگرفته بود. دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ شاهد انفجار قیام‌های کارگری و اعتصاب‌های سازمان‌یافته بود. این جنبش‌ها و اعتصاب‌ها که نشریه‌ی «ورلد نیویورک» آن‌ها را «انقلابی برای نان و پنیر» نامیده بود، فواستار بالا رفتن سطح عمومی دستمزدها و کاهش ساعات کار بودند.

روز اول ماه مه ۱۸۸۶ فدراسیون کارگران آمریکا و انجمن بین‌المللی زحمت‌کشان، اعتصاب سراسری را برای ۸ ساعت کار روزه به مای ۱۰ تا ۱۶ ساعت، با شعار «مرگ یر دشمنان نوع بشر» ترتیب داد و بدین ترتیب در آن تاریخ ۳۵۰۰۰۰ کارگر در ۱۱۵۶۶ مؤسسه در سراسر کشور اعتصاب کردند.

در سوم ماه مه، در مقابل مجتمع صنایع دروگری مکتورمیک واقع در شیکاگو، هنگامیکه اعتصابیون و مامیان‌شان در مال مبارزه با گروه‌های اعتصاب‌شکن بودند، نیروهای پلیس به جمعیت اعتصابیون تیراندازی و بسیاری از آنان را مجروح کردند و چهار نفر را کشتند.

«آگوست اسپایز» رهبر آثارشیشست انجمن بین‌المللی زحمت‌کشان که سفران این اعتصاب بود، در فردای آن روز اطلاعیه‌ای به زبان انگلیسی و آلمانی منتشر کرد:

«انتقام»

کارگران، زحمت‌کشان، برپیزید!

...سالیان سال است که هفت‌بازترین اهانت‌ها و تمقیرها را تمم کرده‌اید... تا سرمد مرگ زحمت کشیده و کار کرده‌اید... فرزندان خود را به خاطر سرمایه‌داران و بالادستی‌ها قربانی کرده‌اید، فاصله در همه‌ی این سالیان همچون بردگانی بدبخت و مفلوک و مطیع بوده‌اید؛ چرا؟ برای اینکه مرض و آزار بی‌پایان آن‌ها را تسکین دهید و یا فرزندی اربابان دزد و تن‌پزور را پر کنید؟ وقتی از آن‌ها می‌خواهید کمی از بار رنج و زحمت شما بکشند، سنگ‌های شکاری‌شان را می‌فرستند تا شما را گلوله باریان کنند و به قتل برسانند شما را به واژگونی این وضعیت دعوت می‌کنیم. برپیزید!

جمعیت در میدان «هی‌مارکت» در بعد از ظهر چهارم ماه مه اعلام شد و حدود سه هزار نفر حاضر شدند. گردهم‌آیی آرام و صلح‌مویانه‌ای بود و وقتی هوا ابری و ساعت غروب نزدیک شد، جمعیت هم پراکنده شدند و فقط چند صد نفر باقی مانده بودند. یک گروه ۸۰ نفری از نیروهای پلیس ظاهر شدند و به سوی سکوی سفارانی پیش رفتند. ناگهان یمنی در میان جمع منفجر شد که شصت و شش پلیس را مجروح کرد و هفت نفر از آن‌ها بعداً جان سپردند. پلیس به جمعیت تیراندازی کرد و چندین نفر را کشت و بالغ بر دویست نفر را مجروح کرد.

در پی این عمل، پلیس آمریکا هشت نفر از رهبران آثارشیشست در شیکاگو را دستگیر کرد. غیر از «فیلدون» که موقع انفجار بمب در مال سفارانی بود هیچ یک از آنان در آن روز در میدان هی‌مارکت حضور نداشتند. دادگاه آمریکا آنان را گناهکار تشخیص داد و متهم اعدام صادر کرد.

این واقعه شور و هیجانی را در سطح بین‌المللی برپا کرد. تظاهراتی در فرانسه، هلند، روسیه، ایتالیا و اسپانیا انجام شد. در لندن، تحت حمایت جورج برنارد شاو، ویلیام موریس، پیتر کروپوتکین و سایرین تظاهراتی اعتراض‌آمیز برپا گردید.

به نظر می‌رسد وزن و فشار واقعه‌ی هی‌مارکت نتوانست جنبش کارگری را درهم شکند. سال ۱۸۸۶ در میان مردم آن دوران به «سال بیزش بزرگ کارگران» مشهور شد. از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۵ به‌طور میانگین ۵۰۰ اعتصاب در سال برپا شد و شاید هر ساله صدوپنجاه هزار کارگر در این اعتصاب‌ها شرکت می‌کردند. تنها در سال ۱۸۸۶ بیش از ۱۴۰۰ اعتصاب برپا شد که ۵۰۰ هزار کارگر در آن‌ها شرکت کردند. این جنگ اجتماعی موجب کاهش ساعات کار روزه از ۱۶ ساعت به ۸ ساعت و افزایش دستمزد از ۷۵ سنت به یک دلار شد.

مقاومت مبارزه و گفته‌های رهبران کارگران شیکاگو و کشته‌شدگان میدان هی‌مارکت، در سال ۱۸۸۹ میلادی در کنفره‌ی بین‌المللی کارگران در پاریس، با نامیدن روز اول ماه مه ۱۱ اردیبهشت - به عنوان روز جهانی کارگر تثبیت شد. کنفره‌ی مؤسس انترناسیونال دوم (کنفره‌ی بین‌المللی کارگران)، قطعنامه‌ای صادر کرد که در آن تمام کارگران جهان را به اعتصاب و تظاهرات در اول ماه مه ۱۸۹۰، فراخواند.

در این روز، کارگران اروپا، آمریکا و نیز چند کشور آمریکای لاتین به این فراخوان پاسخ مثبت دادند. در این روز فقط در هاید پارک لندن نیم میلیون کارگر تجمع کرده بودند که فردریش انگلس نیز در آن حضور داشت. از آن تاریخ اول ماه مه، به عنوان روز جهانی کارگر گرامی داشته می‌شود.

برای نمونه در ۱۹۶۸ و جنبش دانشجویی گروهی از جوانان (رادیکال در شیکاگو، بنای یادبودی را که برای بزرگداشت پلیس - های کشته شده در آن واقعه برپا کرده بودند منفجر کردند. در همان زمان‌ها، ماکسمی هشت نفر از رهبران جنبش ضد جنگ ویتنام در شیکاگو، فاطره‌ی آن نخستین «هشت نفر شیکاگو» را در روزنامه‌ها، گردهم‌آیی‌ها، مجامع و در ادبیات و هنر دوباره زنده کرد.